اسرار حج و معارف كعبه ( سوغات حج و عمره براي حاجيان ذي الحجه )

 بسم الله الرحمن الرحيم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

كتاب اسرار حج و معارف كعبه, كتابي است كه در سفر عمره ماه رجب 1377 به رشته تحرير درآمده است . اين كتاب بسيار عميق و علمي است مندرجات, آن را با تكرار و اصرار بخوانيد و با دقت در مفاهيم آن , اسرار عميق و عجيب اعمال ساده حج و عمره را دريافت نمائيد.

 برادر شما : محمد علي صالح غفاري

فهرست مطالب

1- اشاره به بدو خلقت عالم و آدم ............................

2- بحث ابتدائي در شناخت عالم ها و آدم ها كه هرعالمي كلاس تربيت و تكامل است...............................

3- غير مسكوني بودن زمين پيش از خلقت آدم و حوا...............

4- تحويل آدم و حوا به صورت دو كودك به انسانهاي بهشتي:

5- گناه آدم و حوا در زندگي بهشتي و كيفيت گناه ................

6- بيت الله و اهل البيت در كتاب خدا و سنت پيغمبر ..................

7- اسرار مراسم حج و خرافات .................

8- لزوم وساطت اولياء خدا بين خدا و بندگان خدا............

9- خداوند در مراسم حج, خود را و اولياء خود را به صورت يك سلطان عظيم به نمايش مي گذارد............

10- اولياء خدا الگوي حركتي و تكاملي انسانها جهت اطاعت و پيروي از آنها، هستند.

11- حق شناسي خداوند متعال از انبياء و اولياء خود :

12- كلاس تكامل خداوند متعال:‌

13- تعظيم و تكريم مقام ولايت در مراسم حج:

14- هفت دور طواف نشانگر هفت تحول در كلاس تربيتي خداوند متعال تا حالت لقاء الهي.......................

16- حكمت وقوف در عرفات

17- حكمت حركت به مشعر و مني و رمي جمرات و قرباني:

18- اسرار طواف نساء

1- اشاره به بدو خلقت عالم و آدم :

ان اول بيت وضع للناس للذي ببكه مباركاً و هدي للعالمين

در اولين مرتبه براي بيان موقعيت كعبه و ظهور انسان در اين كره زمين به خلقت عالم كه محل زندگي انسان است اشاره مي كنيم. خداوند وقتي كه در نظر بگيرد انساني خلق كند لازم است پيش از خلق انسان , محل

زندگي و وسايل زندگي او را خلق كند. مولا اميرالمومنين در خطبه مشهور خود كه به نام

خطبه قاصعه شناخته شده مي فرمايد: و اخرج اليها اهلها علي تمام مرافقها

يعني خداوند در زماني اهل عالم را آفريد كه عالم را به تمام وسايل زندگي مجهز كرد پس براي خلق انسان يك نفر باشد يا بيشتر، لازم است جهاني به همين كيفيت با ماه و خورشيد و ستارگان خلق شود و بعد از اين تجهيزات, انسان ها در روي كره زمين يا كرات ديگر براي ادامه زندگي آفريده شوند زيرا انسان زندگي لازم دارد و بدون زندگي حيات او قابل بقاء و دوام نيست. در اين رابطه اشاره اي به بدو خلقت عالم از نظر زمان مي كنيم. حقيقتاً گرچه عالم حادث و خدا قديم است وليكن بين اين قديم و حادث فاصله اي قابل ظهور نيست فقط به همين ميزان كه خدا بود و عالم نبود و اراده كرد عالم و آدم را بسازد. اول عالم را آفريد و بعد آدم را خلق كرد. مي توانيم قضاوت كنيم كه عالم حادث و خدا قديم است وليكن اگر كسي به فكر اين باشد بدو خلقت عالم و آدم را بشناسد و بداند هرگز نمي تواند فكر خود را به زماني انتقال دهد كه خدا بود و عالم نبود زيرا خدا از نظر زمان نامتناهي است و عالم حادث است. همين قدر مفهوم حادث و قديم در خلقت عالم و آدم قابل ظهور است وليكن زماني كه آدم حادث شد و پيش از حدوث چه بود هرگز آن زمان براي انسان قابل كشف نيست فقط خدا مي داند. نيروي عقل و آيات قرآن هم به همين حدوث و قدم اشاره مي كند. زيرا حقيقتاً عدد بر مبدا نمي تواند احاطه پيدا كند. زمان در مفهوم كلي به معناي مبدا آحاد زمان است و زمان يك ساعت يا يك سال يا يك قرن عددي است كه از اين مبدا بوجود آمده است مانند قطره اي كه از دريا جدا مي شود. اين قطره هرگز نمي تواند بر دريا احاطه پيدا كند. اولين روزي كه خداوند اراده كرد عالم را بسازد همان اراده, يك واحد عددي است كه مبدا آن واحد بي نهايت علم و قدرت خدا و بي نهايت زمان اعتباري است و اين يك واحد بر بي نهايت احاطه نمي كند. پس درست نيست كه انسان ها بخواهند اولين مخلوق را در اولين زمان پيدا كنند. و بگويند چه زماني بود كه چيزي نبود و چه زماني پيدا شد. اخبار و احاديث هم گرچه ارقام سرسام آوري راجع به بدو خلقت بيان فرموده است وليكن مشهور است كه امام صادق عليه‌السلام بعد از بيان آن ارقام سرسام آور فرمودند:اعوذ بالله من التحديد و التعديد.

پناه به خدا مي برم كه حدود و عددي معين كنم. خداوند علم به اعداد و اشخاص و عوالم و مشخصات آن را به خود اختصاص داده است. و فرموده است لقد احصاهم و عدهم عداً. پس درباره بدو خلقت عالم بحث خود را متوقف مي كنيم و بحث خلقت آدم را مطرح مي كنيم. لازم است بدانيم و بگوئيم كه عالم براي آدم خلق مي شود اگر خلقت آدم در هدف خدا نباشد, خلقت عالم لغويت پيدا مي كند زيرا عالم جاي زندگي انسان است.كسي كه خانه اي مي سازد به اين منظور است كه صاحبخانه را در آنجا ساكن كنند. همان بحثي كه درباره خلقت عالم ايراد شده درباره خلقت آدم هم مطرح مي شود. چه زماني بود كه آدم نبود و بعد خدا آدم را آفريد. در اين جا نيز فكر انسان به جائي نمي رسد زيرا عالم خانه و آدم صاحب خانه است. همين قدر به دليل عقلي مي فهميم كه خلقت خانه بر خلقت صاحب خانه مقدم است. اول خدا عالم را آفريد و بعد آدم را خلق كرد. و لازم است بحثي ديگر راجع به تعدد عالم و آدم مطرح شود كه آيا عالم و آدم منحصر به همين كره زمين و آدم زمين است و يا اين كه كره زمين يك عالم براي يك نوع آدم است و خدائي كه از نظر عظمت وجود و پهنه وجود نامتناهي است اين وجود نامتناهي نمي تواند به خلقت يك عالم و يك آدم اكتفا كند. عالم مانند كره زمين در مركز دو نامتناهي قرار مي گيرد.

اول وجود نامتناهي خالق و بعد فضائي كه خلاء مطلق است و عالم ها در اين خلاء خلق مي شوند اين دو نامتناهي يكي فضاي خالي از خلق و ديگري وجود خالق نمي تواند به يك عدد كوچكي مانند كره زمين كه حلقه اي در بي نهايت است اكتفا كند. پس قهرا سعه لطف و رحمت خدا و قدرت و عظمت او ايجاب مي كند كه ميليون ها ميليون عالم و ميليون ها ميليون آدم خلق كند چنان كه خلق فرموده است. نمي توانيم بگوئيم عدد مي تواند خود را به بي نهايت برساند و يا يك وجود نامتناهي به يك واحد و يك عدد و يك عالم و يك آدم اكتفا كند. اكتفاي وجودي خدا به يك عالم و يك آدم مانند اكتفا نمودن اقيانوس به يك قطره آب است كه البته نامناسب است. وليكن قدرت خدا به اين معنا تعلق نمي گيرد كه واحد محدود متناهي را به فضاي نامتناهي و يا وجود نامتناهي خود برساند. يعني اگر بگوئيم خداوند تبارك و تعالي برابر سعه وجودي خود به چند واحد عالم و آدم مي تواند اكتفا كند و يا بگوئيم اين اقيانوس نامتناهي خود را با چند قطره آب مي‌تواند اشباع كند, ارتباط محدود به نامحدود و عدد به بي نهايت لغو است. زيرا محدود گرچه از قدرت شمارش انسان بيرون باشد باز هم در مقابل نامحدود صفر است. پس يك اقيانوس نامتناهي نمي تواند به وجود اعدادي از قطرات اكتفا كند گرچه خارج از حوصله شمارش باشد. وليكن در اين جا مسئله اي مطرح مي شود كه آن چيست و چه حقيقتي است كه مي تواند خدا را قانع كند و خداوند به وجود آن حقيقت اكتفا نمايد. آن چه حقيقتي است كه مي تواند هدف خدا را پر كند و خداوند با داشتن و دانستن آن حقيقت، خود را مانند كسي بشناسد كه به هدف خود و مقصد خود از خلقت عالم و آدم رسيده است. مي گوئيم چيزي كه هدف خدا را پر مي كند و با بودن آن خداوند خود را مانند كسي مي داند كه به هدف واقعي خود رسيده, معرفت انسان است. تنها چيزي كه خداوند تبارك و تعالي را به اصطلاح ساده عوامانه قانع مي كند و خدا با بودن و داشتن آن مانند باغباني است كه از كاشتن درخت و ايجاد باغ و بوستان به ثمره درخت ها و ميوه‌هاي آن رسيده و خوشحال مي شود كه درخت هاي او به ثمر رسيده است و چيزي غير از ثمرات نمي خواهد. آن ثمره اي كه محصول باغ و بوستان خلقت عالم و آدم است و اختصاص به خداوند متعال پيدا مي كند و با بودن آن يا ظهور آن, خدا مانند مسافري مي ماند كه به مقصد رسيده يا مانند آفريننده اي كه از آفرينش به هدف خود رسيده, معرفت انسان هاي عارف است نه تعداد آنها از نظر كثرت و قلت. پس عوالم وجود از نظر شمارش و از نظر كثرت و قلت هدف خداوند متعال نيست. اگر چنين باشد هرگز خداوند متعال به هدف خود نمي رسد زيرا عدد به بي نهايت نمي رسد وليكن معرفت انسان ها مطلوب خداوند متعال است. وجود انسان هاي عالم و عارف به خداوند متعال تنها ثمره اي است كه خداوند متعال را به خلقت عالم و آدم راضي و قانع مي كند اگر كسي از خدا بپرسد از اين خلقت عظيم عالم و آدم چه هدفي داشتي و چه چيزي مي خواستي تنها جوابي كه عقل و عقلا را ساكت و قانع مي‌كند همين جواب است كه خداوند مي فرمايد عالم و آدم را نيافريدم مگر به منظور پيدايش معرفت.

من كه خدا هستم به وسيله انسان هائي كه خلق كرده و آنها را به معرفت كامل رسانيده ام به هدف خود رسيده ام. انسان هائي كه مرا چنان مي شناسند كه خودم خودم را مي شناسم و من هم آنها را چنان مي شناسم كه آنها خود را مي شناسند. فقط وجود انسان هاي عالم و عارف است كه فضاي علم خدا و قدرت و حكمت خدا و معارف الهي به وسيله آنها باز مي شود. و خداوند متعال خود را ستايش مي‌كند كه عالم و آدم آفريده و به وسيله همين انسان هاي عالم و عارف به هدف خود رسيده است. و از اين خلقت عالم و آدم هدف ديگري جز معرفت ندارد. اگر بگوئيم هدف خدا كثرت و قلت مخلوقات است ، اين كثرت و قلت عدد است و عدد به نامتناهي نمي رسد بلكه هدف خدا پيدايش علم و معرفت است و اين علم و معرفت به وسيله انسان هاي عارف قابل ظهور است. پس خداوند به هدف خود از خلقت عالم و آدم كه همان انسان عالم عارف باشد نايل شده است. و در اينجا بحث خود را درباره پيدايش آدم در همين كره مسكوني ادامه مي‌دهيم و آن را به نامتناهيات نمي كشانيم. زيرا بحث ما در آنجا به جائي نمي رسد و الا دلائل عقلي و نقلي و آيات و احاديثي كه خداوند اشاره به خلقت عالم و آدم مي كند بيانگر اين است كه خداوند ميليون ها و ميلياردها آدم هاي عارف و عالم دارد كه اين ميليون ها و ميليارد ها در زندگي بهشتي ابديت پيدا كرده اند و باز خداوند خلق تازه اي مي آفريند تا آنها را به علم و عرفان برساند. در اينجا نيز مختصري به خلقت عالم هاي متعدد و آدم هاي متعدد اشاره مي كنيم تا بعد از شناختن اين عالم ها و آدم ها بحث خود را در آدمي كه ابوالبشر ما شناخته شده و عالمي كه جاي زندگي آن آدم است (يعني همين عالمي كه ما در آن زندگي مي كنيم و فرزندان آن آدم هستيم) ادامه دهيم.

2- بحث ابتدائي براي شناخت كليت عالم و آدم:

هر عالمي مانند كره زمين در وضع ابتدائي خود كلاس درس است كه خداوند براي آدم ها آفريده است. ابتدا خداوند عالمي مانند كره زمين مي آفريند و در اين عالم انسان را كه تنها شاگرد مكتب اوست مي آفريند. دو دوره زندگي براي اين انسان مقدر مي كند تا در انتهاي دوره دوم آدم هائي كه در اين عالم خلق فرموده و يا شاگرداني را كه به اين كلاس آورده است تربيت كند و به ثمر برساند. ابتدا دو نفر انسان بدون پدر و مادر خلق مي كند و اين دو را در مسير تكثير نسل و اولاد به راه مي اندازد. اين دو نفر آدم كه شاگرد ابتدائي او هستند شاگردان ديگري هم از مسير توالد و تناسل ظاهر مي سازد و اين انسان كه به اين كيفيت وارد زندگي مي شود در دو جهت تكامل پيدا مي كند, مانند شجره اي كه رشد مي كند و به ثمر مي رسد و آن دو جهت را تكامل كمي و كيفي مي ناميم. يعني انسان ها از مسير توالد و تناسل كثرت پيدا مي كنند و تصاعدي بالا مي روند. قرن اول قرن دوم را مي سازد و قرن دوم سوم را, به همين كيفيت ادامه پيدا مي كند تا آن عدد كه مطلوب خداوند متعال است كه وقتي اعداد به آنجا مي رسد سلطنت الهي بوجود مي آيد, ظاهر شود. كسي نمي تواند بگويد آخرين عدد و آخرين رقم چند هزار نفر هستند زيرا اين كميتي است كه با ظهور كيفيت, محدوديت پيدا مي‌كند و به انتها مي رسد. كميت در مسير كيفيت مطلوب است. تكامل كمي انسان‌ها پيدايش افراد بشر است كه قرن هاي بعدي از قرن هاي قبلي بيشترند. همراه اين كثرت و قلت كمي, تكامل كيفي هم حاصل مي شود يعني انسان ها همراه كثرت توالد و تناسل در طول تاريخ به علوم و معارف تازه اي نائل مي شوند. وضعيتي پيدا مي كنند كه در انتهاي آن, طبيعت و مواليد طبيعت را چنان كه هست مي شناسد و از دايره طبيعت به دايره مشيت خدا انتقال پيدا مي كنند يعني همراه طبيعت شناسي معرفت به خداوند متعال پيدا مي كنند تا در آخرين قرن بر اساس معرفتي كه به خدا پيدا كرده اند و طبيعت را هم چنان كه هست شناخته اند و تجربه نموده اند. براي پيدايش حكومت الهي آماده مي شوند و در اين آمادگي زندگي دوم آنها شروع مي شود يعني از علوم طبيعي و مادي به معارف الهي منتقل مي شوند و از دايره حاكميت انسان بر انسان به دايره حاكميت خدا بر انسان منتقل مي شوند و در اين دايره يعني حاكميت خدا بر انسان زندگي دوم آنها شروع مي شود.

در اين زندگي دوم صلح جهاني و وحدت جهاني ظاهر مي شود. مرگ و مرض و جنگ و قتل و كشتار از بين مي رود. كساني هم كه در طول تاريخ مرده اند دو مرتبه به زندگي بر مي گردند و اين جمعيت كثير هماهنگ با هم در شعاع اراده خدا و تربيت او حركت تكاملي پيدا مي كنند و عاقبت تمامي آنها به معرفت كامل نائل مي شوند.

يعني تمامي انسان هائي كه شايد تكامل كمي آنها به ميلياردها نفر رسيده بود در مسير تكامل كيفي كه علوم و معارف باشد به حركت خود ادامه مي دهند تا به انتهاي تكامل برسند. در اين انتها زندگي ابد آنها شروع مي شود و در اين زندگي ابدي مجبور نيستند در زمان محدود و يا مكان محدود به زندگي خود ادامه دهند. بلكه انسان هائي مي شوند محيط و مسلط به همه زمان ها و مكان ها.

در وضعي قرار مي گيرند كه گوئي تمام عالم خلقت از نظر مكان و زمان خانه آنها است. يعني آنها انسان هائي نيستند كه بگوئيم مانند كره زمين كه بر انسان هاي موجود حاكميت دارد, فضاي عالم هم بر آنها حاكميت داشته باشد يا اين كه عمر موجود كه از نظر زمان بر انسان ها حاكميت دارد بر آن انسان هاي كامل شده هم حاكميت داشته باشد بلكه در آن انتها انسان هائي مي شوند حاكم بر زمان و مكان آنچه هست در دايره حاكميت آنها قرار مي گيرد و چيزي بر آنها حاكم نيست.

اين جُنگ موجود كه تعريف يك كلاس از كلاس هاي تربيتي خداوند متعال است

را به نظر بياوريد و اين جنگ را در طول تاريخ و يا در عرض آن گسترش بدهيد تا شايد به طور اجمال در نظر ما روشن شود كه از اين انسان هاي فارغ التحصيل عارف و كامل كه نمونه هاي آن چهارده معصوم مخصوص كره زمين و نسل آدم هستند چقدر انسان به وجود آمده و فارغ التحصيل شده اند. گسترش اين جنگ تربيتي خدا در طول عالم به معناي اين است كه پيش از آدم ابوالبشر و اولاد او در زمان نامتناهي، خداوند چند ميليارد مانند كره زمين عالم و آدم آفريده و آنها را فارغ التحصيل نموده است. شمارش عددي شما به جائي نمي رسد زيرا بي نهايت بر اعداد حاكم است. اين كلاس تربيتي كه گفته شده گسترش كلاس در طول تاريخ بود. و اما گسترش اين كلاس در عرض عالم به معناي اين است كه در زمان ما انسان هاي كره زمين از نسل آدم ابوالبشر, خداوند چند ميليون يا ميليارد عالم و آدم موجود دارد يا به تعبير ديگر همراه كلاس هاي ما كه همين كره زمين است چند ميليون كلاس و شاگردان كلاس در فضاي عالم دارد كه آنها را مانند ما تربيت مي كند تا به ثمر برساند. اين تعداد كلاس هاي تربيتي خدا را كه جنگي از آن به نظر شما رسيد اگر در طول تاريخ گسترش دهيد تا ابتداي خلقت عالم و همچنين در عرض زمان يعني زمان خودتان در فضاي عالم گسترش دهيم به طوري كه بگوئيم چند كلاس الان موجود است كه پر است از شاگردان خدا مانند انسان هاي كره زمين. گسترش اين كلاس ها در طول و عرض قابل شمارش نيست و كسي كه ادعا دارد آن را مانند عددي شمارش مي كند, موجودي است كه ادعا دارد مي‌تواند بر بي نهايت غلبه پيدا كند.

3- غير مسكوني بودن زمين پيش از خلقت آدم:

بي شك پيش از ظهور آدم ابوالبشر اين كره زمين غير مسكوني بوده است. گرچه ممكن است بگوئيم نباتاب و حيوانات بوده اند وليكن خلقت آنها در جائي كه انساني وجود ندارد لغويت پيدا مي كند. اگر از خدا بپرسند پروردگارا اين همه ثروت‌ها و نعمت ها و جمادات و نباتات و حيوانات كه در روي كره زمين خلق كرده اي براي چه كسي و براي چه چيزي خلق كردي خداوند جوابي ندارد. كره زمين پر از گاو گوسفند و اسب و شتر باشد بدون انسان يك خلقت لغو و عبث است. مانند ثروتمندي كه سفره الوان پر از نعمت و لذت بگستراند در جائي كه ميهماني ندارد و كسي نيست از آن سفره الوان استفاده كند. پس به دليل لغويت خلقت بدون انسان در كره زمين مي گوئيم پيش از ظهور آدم در اين عالم حيواناتي هم نبوده اند اگر شما بگوئيد كه بر طبق فرضيه هاي صفحات گذشته عالم خلقت پر است از ميليون ها ميليون انسان كه پيش از اين آدم و حوا بوده اند و به ثمر رسيده اند جواب مي دهيم.

آنها انسان هاي بهشتي هستند و انسان هاي بهشتي از ثروت و نعمتي كه در اختيار دارند, لذت مي برند.

نمونه آن ثروت ها و نعمت ها و لذت ها در اين زندگي دنيائي نيست. هر نعمتي به طور خالص. به محض اين كه اراده مي كنند در اختيارشان هست. آنها مجهز به اراده كن فيكوني خدا هستند و براي آنها فرقي ندارد در فضا باشند يا در هوا باشند يا در دريا و يا در صحرا , هر جا باشند نعمت هاي بهشتي در اختيار دارند و آن نعمت هاي بهشتي نمونه نعمت هاي دنيائي نيست. ميوه ها و لذت ها و گوشت هائي است ازانرژي خالص كه مي خورند و لذت مي برند و بلافاصله به صورت عطري از آنها ساطع مي شود. آنها به اين سفره ها و نعمتهائي كه ما الان داريم كه برابر هر ماده انرژي زا ماده هاي غير انرژي زا قرار گرفته و آنها را تفاله مي ناميم احتياج ندارند. اين زندگي دنيائي است كه در همه جا و همه چيز, نعمت و نقمت، لذت و غير لذت به يكديگر مخلوط است. ساعتي انسان سر سفره غذا و ساعت هاي ديگر براي نجات از رنج غذائي كه خورده است تلاش مي كند.

پس زندگي به شكل موجود مناسب انسان هائي است كه هنوز به كمال نرسيده اند و در حد نقص و جهلند. برابر لياقت و استعدادشان خداوند اين زندگي را براي آنها ساخته است. بعد كه دوره آخرت دائر مي شود و انسان ها از اين وضع كودكستاني خود به عقل و رشد ايماني و بهشتي مي رسند خداوند زندگي آنها را عوض مي كند. درست فرق بين اين دو زندگي يعني زندگي انسان در اين دنيا پيش از بلوغ به عقل و ايمان و در آخرت بعد از بلوغ به عقل و ايمان مانند زندگي جنين در رحم مادر و زندگي او بعد از تولد در اين كره زمين است. همانطور كه اين دو زندگي از نظر كميت و كيفيت متباين با يكديگر است و شباهتي به يكديگر ندارد, زندگي دنيائي انسان ها هم با زندگي آخرتي همينطور است و شباهت به يكديگر ندارد. پس اين سفره‌اي كه الان در كره زمين گسترده است و انسان هائي كه هنوز به بلوغ آخرتي نرسيده اند از آن استفاده مي كنند مناسب شان انسان هاي بهشتي نيست. لذا سفره اي كه پيش از ظهور انسان در كره زمين گسترده شده لغويت پيدا مي كند. پس مي گوئيم اين همه نعمت و لذت و بركت و حيوانات و نباتات بعد از پيدايش انسان در روي كره زمين مطابق حكمت است يعني خداوند انسان هائي به اين عالم مي آورد و يك چنين سفره اي هم برابر آنها مي گستراند. گسترش سفره نعمت و لذت پيش از ظهور انسان غلط است. پس مي گوئيم خداوند تبارك و تعالي اراده كرد اين كره زميني كه ظاهراً پيش از ظهور انسان غير مسكوني بوده است به صورت مسكوني درآورد و آنرا مهد تربيت خلق عظيمي گرداند كه سلطان آنها انسان هاي كامل بهشتي هستند كه پيش از خلقت آدم و حوا به كمال مطلق رسيده اند و خداوند براي آن انسان هاي كامل بهشتي كه در مكتب او فارغ التحصيل شده و به كمال مطلق رسيده اند يك چنين دانشگاهي به نام كره زمين داير مي كند و آنها را مامور تربيت و تعليم در اين دانشگاه مي كند. پس در اين جا بدو و ختم اين كلاس تربيتي در كره زمين را به اين كيفيت كه استنباط از روايات و احاديث و آيات زيادي است شروع مي كنيم.

اولين تعريفي كه از خلقت آدم و حوا در زندگي بهشتي شده اين است كه بهشتي كه آدم در آن بوده بهشتي در كره زمين بوده است و اين طور نبوده است كه او را در عالم ديگري مانند كره مريخ و مشتري خلق كنند و بعد به اين عالم تبعيد نمايند. تبعيد آدم از يك زندگي كامل به نام بهشت به يك زندگي ناقص به نام دنيا انجام گرفته و يا از يك حالي كه در آن حال در اختيار اساتيد مهرباني انجام وظيفه مي كند و قدر آن حال و آن اساتيد را نمي داند به حال نازل تري كه محروميت از آن اساتيد مهربان است تغيير پيدا مي كند. از اين تنزل تعبير به هبوط مي كنند.

پس خداوند اراده كرد اين زمين غير مسكوني را به صورت يك كره مسكوني درآورد و انسان‌هائي را در اين

عالم خلق كند و بپروراند و به ثمر برساند زيرا اين سنت خداوند متعال است. خداوند هرگز در جائي كه شرايط حيات بوجود آمده و شرايط افاضه فيض پيدا مي شود بي كار نمي نشيند. در اين رابطه گفته اند افاضه فيض بر خدا واجب است وجوب افاضه فيض بر خداوند متعال يك وجوب اجباري و الزامي نيست كه بگوئيم يك قدرتي فوق خدا حاكميت بر خدا پيدا مي كند و مي گويد خلق كن و فيض برسان. اين علم و حكمت خداست كه بر خدا حاكميت دارد. خدا علم است و علم خداست. پس در وجود خدا و قدرت خدا و علم خدا تفكيك و تجزيه جايز نيست. مانند ما انسان ها نيست كه مبتلا به تجزيه كمي و كيفي و يا تكميل كمي و كيفي مي باشيم. ما انسان ها از نظر كيفيت ( يعني اجزاي وجود ما و اجزاء بدن ما) قابل تجزيه هستيم. ذرات و موادي بر وجود ما اضافه و يا از وجود ما منها مي شود. همين طور از نظر كيفيت يعني فهم و دانش ما شعور و ادراك ما. جمال و زيبائي ما قابل تبعيض و تجزيه است. از كمالات ما كم مي شود و بر كمالات ما اضافه مي شود. پس علم ما انسان ها كه بر ما حاكميت پيدا مي كند غير از ذات ما است وليكن وجود خدا چنين نيست كه تبعيض و تجزيه كيفي و يا كمي داشته باشد. او يك ذاتي است احدي الذات. يك واحد نامتناهي است و همان واحد نامتناهي علم است, قدرت و حيات است. گرچه اين جا سه كلمه در تعريف خدا به كار مي بريم و مي گوئيم حي و عالم و قادر وليكن در معنا يك حقيقت بيشتر نيست. بنابراين, اين جمله كه مي گوئيم علم و حكمت بر خدا حاكميت دارد اين حاكميت به اين معنا نيست كه حاكم و محكومي پيدا شود و يك حقيقت ما فوقي بر خدا حاكميت پيدا كند. علم خدا و قدرت او و حكمت ذاتي او اجازه نمي دهد كه بيكار بنشيند و از افاضه فيض خودداري نمايد.

پس در هر جا كه شرايط حيات گياهي يا درختي و يا حشره و يا حيواني پيدا مي شود بر خداوند متعال واجب است آن حشره و حيوان را خلق كند. در زمان پيدايش انسان موجباتي فراهم شده است كه اين كره غير مسكوني به نام زمين تبديل به يك كره مسكوني شود. خداوند ابتدا اين كره زمين را مجهز به تمام وسائلي مي كند كه قابليت ظهور حيات به وسيله انسان در اين كره زمين دائر مي شود. و انسان هم در كره زمين مانند يك شجره است كه از بذر و نهالي بوجود مي آيد. پس خداوند اراده كرد كه اين كره را مسكوني نمايد و يا بيابان هاي كره زمين را تبديل به دانشگاه تعليم و تربيت كند. ابتدا بذر انسان را در اين كره مسكوني مي كارد و آن را مي روياند تا به حد بلوغ برسد.

 ابتدا بايد بدانيم در همين جا كه دو نفر انسان در كره زمين خلق مي كند اين دو نفر انسان مربي و معلم لازم دارند. در ابتدا كودكاني در دامن مربي هستند و بعد از آن كه به حد بلوغ رسيدند استاد و معلم لازم دارند تا زماني كه به ثمر برسند. در اين جا مي پرسيم كه اين دخترك و پسرك به نام آدم و حوا كه از خاك زمين روئيدند و خاك كره زمين آنها را زائيد اين دو كودك تحويل كدام پدر و مادر داده شدند. آيا درست است كه خداوند كودكي را در بيابان خلق كند بدون اين كه حافظ و مربي داشته باشد.

4- تحويل آدم و حوا به صورت دو كودك به انسان هاي بهشتي:

انسان از نظر رواني و از نظر خلقت خود موجودي است كه تمامي موفقيت هاي او از دوران كودكي تا انتها محصول علم و تربيت است. در همان روز اول لازم است به او شير خوردن و غذا خوردن و راه رفتن بياموزند. اگر طفلي بعد از تولد كنار نهر آبي رها شود از تشنگي مشرف به هلاكت شود, آب خوردن بلد نيست و مي ميرد مگر اين كه در آن جا انساني و يا حيواني به او آب خوردن بياموزد. حركات انسان از ابتدا تا انتها همه جا از مسير تعليم و تربيت است كه براي تعليم و تربيت ابتدا تشنگي و گرسنگي انسان را هدايت مي كند و بعد از اين مدت غريزه هاي ديگر. پس اين دو كودك كه از خاك متولد شده اند, تحويل چه كساني داده شدند. در اين جا است كه نقش آن پدر و مادر بزرگ را كه كلاس كره زمين به نام آنها شروع شده و به وسيله آنها كمال پيدا مي كند كشف مي كنيم. اين دو كودك تحويل پدر و مادري به نام اميرالمومنين و حضرت زهرا و در آينده تحويل ائمه ديگر داده شده اند. اين دو نفر انسان كامل بهشتي يا بگوئيم چهارده نفر (فرقي ندارد بگوئيم يك نفر يا چهارده نفر و يا بيشتر و كمتر از انسان هاي كامل زيرا انسان هائي كه به كمال مطلق رسيده اند و در مكتب خدا فارغ التحصيل شده اند يك نفر از آنها برابر همه نفرات است و همه نفرات برابر يك نفر، مصداق كامل اين آيه شريفه هستند كه يك نفر را برابر كل بشر مي داند مي گويد: من قتل نفساً فكانما قتل الناس جميعاً.

به دنبال آن مي گويد: من احيا نفساً فكانما احيا الناس جميعاً.

امام هاي معصوم كه چهارده نفر هستند آيا اگر شش نفر بودند و يا سه نفر يا يك نفر از تعليمات آنها و تبليغات آنها و تربيت‌هاي آنها چيزي كم و يا زياد مي شد البته چنين نيست. كلهم نور واحد مانند خورشيدي هستند كه يكي غروب مي كند و ديگري طلوع مي كند. پس آدم و حوا در بهشت زمين تحويل انسان شدند. و انسان هائي مامور شدند اين شجره طيبه به نام انسان را در كره زمين بپرورانند تا به آخرين ثمره خود برسد.

زماني كه اين دو كودك تحويل انسان هائي بهشتي. (انسان هاي كامل فارغ التحصيل) مي شوند. زندگي موجود از زمان خلقت آدم تا زمان بلوغ او در دامن انسانهاي معصوم يك زندگي بهشتي است زندگي مجهز و منزه از اين عوارض دنيائي است كه بايستي كودكان مدفوعي داشته باشند وخود را نجس كنند تا كسي آنها را پاكيزه كند و يا عوارض ديگر. آدم و حوا تحويل انسان هائي شدند كه محل زندگي خود را در گوشه اي از كره زمين به صورت يك زندگي بهشتي درآورده بودند زيرا بهشتيان در هر جا سكونت اختيار كنند و هر جا بروند زندگي آنها بهشت است و بلافاصله با اراده قاهره اي كه دارند يعني اراده الهي همان جا كه نشسته اند و ساكن شده اند تبديل به بهشت مي شود. و ظاهراً محلي كه آن انسان هاي بهشتي يعني خمسه طيبه در آن جا نزول اجلال نموده و اين شجره وجود انسان را در اين عالم به اختيار گرفته و به حد بلوغ رسانيده اند همين زمين كعبه بوده است كه گفته اند در اين زمين خيمه سبز نوراني بر پا كرده بودند كه نور سبز آن خيمه محيط حرم را تا جائي كه حاجيان احرام مي بندند زير پوشش خود قرار داده بود. خداوند گاهي از خانه هاي بهشتي تعبير به خيمه مي كند. مي فرمايد حور مقصورات في الخيام. البته اين خيمه ها, خيمه هائي از جنس نور است كه فقط انسان را از نظر ديگران مي پوشاند. نه خيمه‌هائي كه پارچه اي و طنابي باشد به زمين بكوبند زيرا يكي از بهترين وسيله ها پوشش نور است اگر انساني خود را در هاله اي از نور قرار دهد از نظر ديگران پوشيده مي شود. نور مانند ديواري قطور است بين انسان و ديگران حجاب مي شود. شما شب تاريك از دور ماشيني را مي‌بينيد كه با چراغ هاي روشن خود حركت مي كند همان روشنائي چراغ نمي گذارد ماشين را و يا راننده ماشين را ببينيد. به اين كيفيت در اين محل خانه كعبه يك خيمه نوراني به نور سبز به پا كردند كه محل آن خيمه تا شعاع هشتاد كيلومتر حرم شناخته شده و تمام شرايط يك زندگي بهشتي در آن داير بوده است. در اين رابطه احاديث بهشت آدم را تعريف مي كند مي فرمايند: كانت جنه الدنيا تطلع عليها الشمس و القمر. منظور از جنت دنيا يعني بهشتي در كره زمين نه به كيفيت زندگي دنيا در كره زمين. اين كيفيت زندگي دنيائي را دنيا مي نامند يعني زندگي توام با رنج و زحمت. نمي شود زندگي به اين كيفيت هم بهشت باشد و هم دنيا باشد يعني در آن محل خانه كعبه و در محيط حرم ائمه اطهار يك زندگي بهشتي داير كرده بودند به همان كيفيتي كه خدا بهشت را تعريف مي كند.

و آن زندگي بهشتي با اراده كن فيكوني خدا و ائمه داير مي شود نه با كار و كاسبي و اگر ما بخواهيم براي اين بهشت جاي مناسبي پيدا كنيم كه خداوند آدم و حوا را و يا بهشتياني كه خدا آدم و حوا را تحويل آنها داده است و در آن محل مناسب جاي داده مثلاً بگوئيم در بهترين سرزمين هاي آباد دنيا بهشتي ساخته و بهشتيان را به آنجا آورده و آدم و حوا را تحويل آنها داده است. جاي مناسب براي بهشت آدم همين سرزمين كعبه بوده است زيرا ساير ممالك اگر هم بهشت باشد, به صورت باغ و جنگلي بيشتر نيست. سرزمين آبادي است در كره زمين. بهشت خدا به اين كيفيت نيست كه باغي و نهر آبي و درختان پر ميوه اي باشد. بلكه بهشت خدا نعمت هاي خاص و خالص است كه به اراده خدا و اولياء خدا در هر جا كه باشند قابل ظهور است. و آن بهشتي كه به اراده خدا و به اراده اولياء خدا ساخته مي شود و از آن, نعمت هاي خدا مانند نهر در جريان است, نهري از شير و عسل و شراب طهور. يك چنين بهشتي با آبادي هاي كره زمين صد و هشتاد درجه فاصله دارد. كسي نمي تواند بگويد باغ هاي بهشت مانند آبادي هاي كره زمين است تا مردم به جاي آن بهترين آبادي كره زمين را در نظر بگيرند و بگويند اين بهشت آدم و حوا بوده است بلكه بهشت خدا به همان كيفيتي است كه مي فرمايد هر ميوه اي كه از درخت كنده مي شود بلافاصله جاي آن ميوه ديگر و هر نعمتي كه مصرف مي شود نعمت ديگر جاي آن را مي گيرد. به همين كيفيت تمامي نعمت ها و لذت ها مانند نهر به اراده انسان در جريان است. پس بهشتي كه خدا و اولياء خدا براي آدم و حوا ساخته‌اند همين سرزمين كعبه بوده است.

بهشتيان كه ائمه معصومين باشند در آنجا نزول اجلال نموده اند و خداوند به بركت آنها آن سرزمين را تبديل به باغ بهشت نموده است.

يكي از دلائل اين كه سرزمين كعبه و يا خانه كعبه, خانه انسان هاي بهشتي و يا سرزمين بهشت آنها بوده همين مسئله است كه خداوند براي يادبود آنها خانه اي بوجود آورده. وضعيت ساخت خانه ها طوري است كه اين خانه ها فقط متناسب با انسان است نه خداي انسان. خدا كه خود خانه لازم ندارد تا خانه اي بسازد و مردم را به تعظيم آن امر كند بلكه خانه مسكوني و يا خانه مصنوعي براي انسان ساخته مي شود و مورد احتياج انسان است كه گفته شد. ابتدا ائمه در اين سرزمين يك خيمه سبز نوراني ساخته اند. چنان كه در احاديث دارد نور سبز آن خيمه تا دوازده فرسخ شعاع مكه تابش و گسترش داشته است. آن خيمه سبز در محل خانه كعبه يعني خانه امام‌هاي معصوم بوده است كه خداوند اين دو نفر كودك معصوم يعني آدم و حوا را خلق نموده و تحويل آنها داده است. تا او را و فرزندان او را به ثمر برسانند. قهرا زماني كه آدم به حد بلوغ رسيده و توانسته است خود را و زندگي خود را بداند و بشناسد مشاهده كرده است كه آن بهشتيان يعني خمسه طيبه و يا امام هاي معصوم درجه و مقامشان خيلي بالاست. هر وقت وارد بهشت مي شوند تمامي فرشتگان صف در صف پشت سر آنها هستند و همين فرشتگان به آ‌دم و حوا هم كه آ،ها را به جاي فرزندان همين سلاطين بهشتي مي شناسند, احترام مي كنند. اما زماني كه بهشتيان از آن بهشت موقت حركت نموده و به جاي ديگري مي روند فرشتگان هم فوج فوج پشت سر آنها حركت مي كنند زيرا فرشتگان حقيقتاً انوار مجردي هستند كه متصل به فكر و اراده امام هاي معصوم هستند. لذا محل زمين كعبه، خيمه بهشتيان بوده و چون آن خيمه كه از جنس نور است بعد از گناه آدم قابل دوام نبوده در محل همان خيمه سبز خانه اي ساخته اند و بعد از اين معلوم مي شود كه باني اصلي خانه كعبه چه كسي بوده است.

5- گناه آدم و حوا زندگي بهشت وكيفيت گناه:

همان طور كه معلوم است گناه آدم و حوا پيش از نبوت و پيش از توبه بوده است. بين گناه آدم و توبه آدم

طبق بعضي روايات دويست سال طول كشيده و در اين مدت آدم در فراق بهشت و همان بهشتيان بسيار غمناك و محزون بوده است گرچه مي گويند گريه آدم درفراق بهشت بوده وليكن حقيقتاً گريه آدم در فراق بهشتيان بوده نه بهشت. زيرا بهشت به صورت باغ و ميوه يا غذا و خوراك يك چنين قابليتي ندارد كه انسان در فراق غذا و خوراك و ثروت محزون و غمناك شود. آن چنان محزون و غمناك كه ظرف دويست سال گريه كند. حزن و غم انسان همه جا حزن و غم فراق است. فراق فرزند از پدر و مادر, فراق زن از شوهر و يا شوهر از زن و يا دوستان از يكديگر, كساني هم كه در ابتداي زندگي ثروتمندند و بعداً مبتلا به فقر مي شوند حالت حزن و گريه اي كه در آنها پيدا مي شود به مناسبت اين است كه در دوران غنا و ثروت جمعيت زيادي وابسته به آنها هستند و رابطه با آنها دارند. دوستان و خويشاوندان و امثال آنها وليكن بعد از پيدايش فقر او را تنها مي گذارند نسبت به او بي وفائي مي كنند. همين بي وفائي و تنهائي مايه حزن و اندوه ثروتمندي مي شود كه مبتلا به فقر شده است.

آدم و حوا هم در سنين جواني در زندگي بهشتي انس و آشنائي كامل با همان انسان هاي بهشتي داشته اند گرچه آنها را به حقيقت نمي شناختند كه چه كساني هستند و چه مقامي دارند. مشاهده مي كردند انسان هائي هستند در نهايت جلال و عظمت, آنچه مي خواهند و دوست دارند برايشان حاصل مي شود. در اين جا مانند فرزنداني كه پدر و مادر خود را در مال و ثروت و امكانات ديگر موفق مي بينند خواهش و تمنايشان از آنها زيادتر مي شود و ارقام بزرگ و بزرگ‌تري از آنها تقاضا مي كنند. اين پسر و دختر هم كه در سن جواني قرار گرفته اند و دوران كودكي خود را در دامن همان پدران و مادر بهشتي گذرانيده اند طمع دارند كه صاحب همان موفقيت هائي باشند كه پدر و مادر دارند.

خبر ندارند كه آن توفيقات و تجهيزات مربوط به معارف وجودي آنها و مربوط به

رابطه اي است كه با خداي خود دارند. آنچه مي خواهند و مي طلبند بلافاصله حاضر و آماده مي شود و اين توفيقات و تجهيزات مانند مال و ثروت نيست كه از پدران به پسران منتقل شود. تجهيزات وجودي كه بر اساس معرفت كامل به خدا براي انسان حاصل مي شود مانند علم و سواد و يا هنرهاي ديگر است كه قابل انتقال به فرزندان نيست مگر اين كه فرزندان از همان راهي وارد شوند كه پدر و مادر آن راه را طي كرده اند و به ثروت و قدرت رسيده اند. وليكن آدم حوا از اين حالات دروني و تجهيزات وجودي خمسه طيبه آگاهي ندارند مانند امام زاده ها كه از حالات رواني امام ها بي خبرند و گاهي مقام آنها را ادعا مي كنند. خيال مي كنند كه امامت قابل انتقال از پدر به فرزندان است. لذا خمسه طيبه شرط موفقيت آدم و حوا را اطاعت و اخلاص كامل قرار دادند. همان شرطي كه پدر دانشمند به فرزند خود پيشنهاد مي‌كند كه اي فرزند من اگر مي‌خواهي به علم و هنر پدر دانشمند خود برسي بايستي كاملا از او اطاعت كني و دستورات او را مو به مو اجرا كني. در سايه تعليم و تربيت پدر باشي به شجره هوي و هوس خود نزديك نشوي. در اين جا گناه آدم را در بعضي روايات به اختلاف ذكر كرده اند. كه همه اين ها به جاي خود درست است. ابتدا گفته اند گناه او ادعاي ولايت ائمه اطهار بوده است. يك پدر دانشمند و هنرمند تاج و تخت دانش خود را به يك فرزند فاقد دانش نمي دهد يا اين كه اين تاج و تخت از پدر دانشمند و هنرمند به يك فرزند فاقد دانش و هنر قابل انتقال نيست. مگر اين كه در خط اطاعت و تكامل باشد و بعضي روايات گفته اند گناه آدم، تكبر او در برابر مقام ولايت بوده است اين تكبر هم درست مانند همان ادعاي مقام ولايت است.

پسر سلطان مي گويد چرا پدر من سلطان باشد و من نباشم و چرا تاج و تخت داشته باشد و من نداشته باشم.

تكبر او را فرا مي گيرد و مزاحم پدر و مادر مي شود كه چرا تاج و تخت خود را به فرزند خود انتقال نمي دهند. و بعضي احاديث گفته اند گناه آدم، حسودي نسبت به مقام ولايت بوده است وليكن اين حسودي و تكبر و ادعاي مقام ولايت هر سه از يك قماشند. كسي كه ادعاي مقام ولايت مي كند و لياقت آن را ندارد قهرا نسبت به صاحب مقام حسادت مي كند و با آنها رقابت دارد. روح تكبر بر او حاكميت پيدا مي كند و در همين جاست كه مصاديق مقتضيات شجره طيبه و يا شجره خبيثه و يا مصاديق دو نيروي عقل و جهل در وجود انسان حاكميت پيدا مي كند. اساتيد آدم و حوا به او مي گويند تو بايستي زير سايه شجره ولايت ما باشي و از مسير شاگردي و اطاعت در سايه اين شجره انجام وظيفه كني و به شجره هواي نفس خود كه همان حاكميت نفس اماره و نيروي جهل است نزديك نشوي كه اگر به هوي و هوس خود نزديك شدي از الطاف اين شجره طيبه و مهر و محبت هاي آنها و تعليمات آنها محروم مي شوي وليكن بسيار مشكل است كه انسان هاي سطحي ابتدائي بتوانند يك چنين حقيقتي را درك كنند كه سايه شجره طوبي و شجره ولايت و يا حاكميت عقل چه ثمراتي به بار مي آورد و سايه شجره خبيثه و يا قضاوت جهل كه همان مقتضيات نفس اماره است چه مصيبت هائي براي انسان به بار مي‌آورد لذا اين فرمان الهي بر اساس مقتضيات طبيعت آدم و حوا و ارتباط آنها به مقام ولايت خيلي درست است كه خدا مي فرمايد: يا آدم اسكن انت و زوجك الجنه و كلا منها رغداً حيث شئتما و

لا تقربا هذه الشجره.

خداوند يك شرط براي آدم مقدر و مقرر مي كند كه اي آدم اين زندگي بهشتي براي تو و همسرت مجاني و فراوان است. آزادي مطلق داريد هر جا برويد از هر چيزي استفاده كنيد فقط از خودگرائي و نزديكي به شجره هواي نفس بپرهيزيد زيرا مسلم است كه اين خودگرائي عامل جدائي از تعليمات آن پدر و مادري است كه به نام خمسه طيبه معرفي شده اند. خود گرائي و پيروي از هواي نفس در زندگي بهشتي قابل دوام نيست. قهرا انسان را از خداگرايي و گرايش به مقام اولياء خدا باز مي دارد. و اين جدائي ملازم با محروميت است زيرا اگر خداوند چنين شرطي را لغو کند و بگويد اين بهشت براي تو، هر چه مي خواهي بخور و هر کار مي خواهي بکن. اين آزادي بر اساس مقتضيات جهل و قضاوت نفس اماره بسيار خطرناک است. همان طور که زندگي دنيائي در اثر خودگرائي و پيروي از هواي نفس اين همه آلوده به فساد و تباهي شده است زندگي بهشتي هم در اثر خودگرائي و آزادي مطلق آلوده به فساد و تباهي مي شود و ديگر بهشت نخواهد بود و در اين آيه شريفه مشاهده مي کنيم که خداوند تکليفي و دستوري هم براي آدم مقدر و مقرر نفرمود و نگفت بهشت براي تو به شرط اين که روزي يک ساعت يا چند ساعت با اولياء مربي خود در تماس باشي از آنها درس بگيري و از آنها اطاعت کني و آزادانه زندگي کني. فقط به آدم فرمود به هوي و هوس خود نزديک نشو، فلا تقربا هذه الشجره. هر وقت مي خواهي عملي انجام بدهي از مربيان خود اجازه بگير نه به هوي و هوس خود وليکن آدم و حوا در اين وضعي که تازه دوران کودکي خود را پشت سر گذاشته به جواني و هوي و هوس نزديک شده اند چگونه بتوانند اين معنا را درک کنند که شجره طيبه چيست و شجره خبيثه کدام است. گرچه خداوند خبر مي دهد که اسماء را به آدم آموخته است و مي گويد و علم آدم الاسماء کلها. وليکن تعليم اسماء جدا از تعليم حقايق است ساده ترين تعليمات و معلوماتي که کودکان در کودکستان و يا از پدر و مادر فرا مي گيرند تعليم اسماء است. کودکان در همان سنين کودکي اشخاص و اشياء را به اسم مي شناسند. يک يک اعضاء و جوارح بدن خود را به اسم مي شناسند که اين چشم است و اين بيني و اين دست و پا و يا اشياء زندگي خود را مي شناسد. اين لباس است و اين درخت است و اين چيزهاي ديگر، تعليمات اسماء ساده ترين تعليمات است. در تعليمات اسلامي هم دستور داده اند که در کودکستان به کودکان از چهار سال به بالا اسماء را بياموزند. دست آنها را بگيرند و در بيابان و خيابان بگردانند و اسم هر چيزي را به آنها بياموزند. اين درخت بيد است و اين چنار است و اين سيب و زردآلو ، اين کوه است و آن دريا و آن جنگل و امثال اين ها. آدم و حوا هم به همين کيفيت در مکتب پدر و مادر بهشتي خود در همان دوران کودکي و کودکستاني اسماء را فرا گرفتند. خدا و ائمه اسماء را به آدم و حوا آموختند وليکن آنها با اين معلومات ساده و سطحي خود را با اولياء بهشتي خود قابل رقابت دانستند. تکبر نمودند و مقام آنها را ادعا کردند و يا شايد به مقام آنها حسد ورزيدند.

کسي نگويد که اين حسد و تکبر و يا ادعاي مقام ولايت گناه کبيره است و مناسب آدم و حوا که انسان هاي بهشتي بودند نيست. جواب اين است که گناه کبيره مربوط به معلومات اساسي انسان است. انسان ها خواهي نخواهي در دوران جواني قدري گرفتار هوي و هوس و ميولات نفساني خود مي شوند. هنوز تجربه نياموخته اند و معلومات آنها پختگي پيدا نکرده است. اگر جوان قدري ادعا داشته باشد و خود را جوان خوب و زيبائي بداند گناه به حساب نمي آيد و اگر هم گناه بوده است پيش از نبوت و پيش از توبه بوده است. خداوند مي فرمايد: و عصا آدم ربه فغوي ثم اجتباه ربه فهدي.

يعني آدم با مربي خود نافرماني کرد و معصيت نمود و در نتيجه گمراه شد. بعدا توبه کرد و توبه او را خداوند قبول نمود. معصيتي که مايه گمراهي مي شود معصيتي است که انسان را از صراط مستقيم دين منحرف مي کند. ترک يک مستحب يا واجب باعث نمي شود که انسان از صراط مستقيم دين منحرف شود و خدا کلمه غوي و اغوا را درباره او به کار ببرد. صراط مستقيم در اين جا ارتباط با مقام ولايت است و تنها عملي که فرزند را از اين راه منحرف مي کند و او را از مقام ولايت که صراط مستقيم است به گمراهي مي کشاند همان حسد و يا تکبر استکه ديگر حاضر نيست دست استاد خود را ببوسد و تسليم آنها شود. در هر صورت امر داير شد که آدم در همان حال انحراف و جدائي از مقام ولايت در همان زندگي بهشتي باشد و دوام بياورد که حتما آن زندگي بهشتي به فساد کشيده مي شود و ديگر بهشت نخواهد بود. زندگي بهشتي بعد از يک دوران تربيت کامل قابل دوام است.

پيش از تربيت در حال جهل و ناداني و يا پيروي از هوي و هوس زندگي بهشتي قابل دوام نيست بلکه مانند همين زندگي دنيا تبديل به جهنم و يا مفاسد ديگر مي شود پس قهرا لازم بود که آدم و حوا در محروميت از آن زندگي مجلل و با شکوه قرار گيرند و مبتلا به اين زندگي دنيائي شوند و يک دوره محروميت و مصيبت تا قدر عافيت را بدانند.

پس قهرا تقدير خدا بر اين قرار گرفت که از مهر و محبت آن پدر و مادر بهشتي و يا نعمت هاي فراوان بهشتي محروم شود به فراق اولياء بهشتي خود مبتلا شود هم چنين به فراق آن نعمت ها و لذت ها مبتلا شود، کم کم موجباتي فراهم شد که سرزمين خانه کعبه که ابتدا وضعيت بهشتي داشت به وضعيت ابتدائي خود که بياباني خشک و خشن است برگردد.

آدم و حوا مشاهده کردند که کم کم از آن وضعيت بهشتي محروميت پيدا کردند و در وضعيت دنيائي قرار گرفتند. هبوط آنها از زندگي بهشتي تنزل آنها از يک فکر عالي و مقام عالي و زندگي عالي در يک زندگي نازل بود و از آن جمله محروميت از آن اساتيد و مربيان مهربان. قهرا مقدر شد که زن و شوهر از اولياي بهشت و از يکديگر جدا شوند تا در اين جدائي قدر يکديگر را و قدر مربيان بهشتي خود را بشناسند.

6- بيت الله و اهل البيت در كتاب خدا و سنت پيغمبر:

ابتدا لازم است که بدانيم کعبه را چرا کعبه ناميده اند. ظاهرا يک خانه اي است مانند ساير خانه ها از سنگ و خشت و مصالح ديگر. به کلمه بيت الله اکتفا ننموده اند و اسماء خاصي را اختصاص به اين خانه داده اند از آن جمله مي گويند بيت العتيق يعني خانه گرانبها و پر ارزش و بسيار قديمي و خانه آزاد از قيد مالکيت و حاکميت انسان. اشياء قديمه را که ارزش مالي و مادي و يا معنوي دارد عتيقه مي نامند و اين کعبه را هم به همين مناسبت بيت عتيق ناميده اند زيرا به دلائلي که گفته مي شود خانه اي است بسيار ارزشمند و آبرومند. عتيق به معناي آزاد چون که اين خانه از قيد مالکيت بشر آزاد است. و از آن جمله اين خانه را ام القري مي نامند. ام القري يعني مادر همه آبادي ها و در عين حال هدف تمامي آبادي ها. تمامي آبادي ها عالم را که به صورت ساختمان هاي مدرن و مجهز درآمده و سطح کره زمين را پر کرده است همه اين ها را قري و قريه مي نامند جمع قريه است. خداوند در قرآن در سوره سبا مي فرمايد: و جعلنا بينهم و بين القري التي بارکنا فيها قري ظاهره

تسميه اين خانه شريفه به ام القري به دو جهت مناسبت با وضع اين خانه دارد:

جهت تسميه اول به مناسبت اين که اولين خانه يا خيمه اي است که در سطح کره زمين ساخته شده مانند استاد و مهندسي که به تمامي انسان ها از ابتدا تا انتهاي تاريخ درس خانه سازي ياد داده است و مانند مادري که به کودکان خود مي آموزد. انسان هاي ابتدائي و يا به تعبير ديگران انسان هاي عصر حجر بسيار ساده و سطحي بوده اند و خانه سازي و لباس دوزي و خوراک پزي و مسائل ساده ديگر از اين قبيل را نمي دانستند. در غار حيوانات زندگي کرده اند و يا مانند حيوانات در دل کوه ها و زمين ها براي خود غاري مي ساخته اند. خداوند در تعريف آنها مي فرمايد: و تنحتون الجبال بيوتا. يعني دل کوه ها را مي تراشيديد و سوراخ مي کرديد و براي خود خانه مي ساختيد. در اولين مرتبه که اين خانه ساخته شده، ما در همه خانه ها و خانه سازي ها شناخته شده است. انسانهاي تاريخ از روي اين خانه نقشه برداري نموده و با سنگ و خشت و مصالح ديگر براي خود خانه ساختند تا در انتها خانه سازي تکامل يافت و به صورت ساختمانهاي مجهز و مدرن درآمده است.

پس اين خانه ما در همه شهرها و آبادي ها شناخته شده است. و اما مناسبت ديگر كه ام القري مي شود اين است که ام به معناي هدف است. هدف انسان که براي رسيدن به آن فعاليت مي کند به جاي مادر شناخته شده است زيرا هدف عامل محرک انسان است. هدف مانند شهري است که به سوي آن شهر مسافرت مي کنيد. همان شهر شما را به سوي خود حرکت مي دهد تا زماني که به مقصد خود نايل مي شويد. اين خانه شريفه از اين جهت که ارتباط به خدا و اولياء خدا دارد مقصد تمامي آبادي ها و شهرهاي عالم است. زيرا اين خانه سازي ها و شهر سازي ها و مملکت سازي ها همه به اين منظور به وجود آمده که انسانها را به هدف عالي زندگي برساند و آن هدف عالي همان مدينه فاضله و يا شهر بهشت است که تمامي افراد بشر ناخودآگاه به سوي آن شهر حرکت مي کنند. تنها خانه اي که هدف خانه سازي و شهر و مملکت سازي را به مردم ياد مي دهد و بهشت آخرت را هدف فعاليت انسانها قرار مي دهد، همين خانه کعبه است. زيرا اين خانه بندگان خدا را در حرکات زندگي و تکاملي به خدا مربوط مي کند. و به انسانها مي آموزد که تا خدا را هدف خود در زندگي قرار ندهيد به آن زندگي ايده آل که شهر بهشت و مدينه فاضله است نخواهيد رسيد.

انسانها در خطر کفر و گناه جز اين که زندگي دنيا و آخرت خود را تبديل به جهنم کنند بهره اي نمي برند. چگونه ممکن است بدون جلب رضاي خدا و حرکت در خط اطاعت خدا به زندگي مطلوب و ايده آل خود برسند. همه جا خداوند در کتاب مقدس به انسانها هشدار مي دهد که هدف شما در حرکات زندگي، خدا باشد. هرچه مي گوييد و هرچه مي سازيد براي خدا باشد قل انما اعظکم بواحده ان تقوموالله به مردم بگو فقط يک کلمه به شما مي آموزم که جامع تمام کلمات و حرکات است و آن کلمه اين است که در قيام و قعود هدفتان خدا باشد. و اين خانه شريفه به انسان ها مي آموزد که چگونه مي توانند خدا را هدف خود قرار دهند. زيرا خانه خداست يعني خانه اي است که براي خدا ساخته شده. خداوند منزه است از اين که احتياج به خانه و سکني داشته باشد. او يک حقيقتي است نامتناهي و محيط به تمامي زمان ها و مکان ها.

مانند افراد و اجسام نيست که خانه اي داشته باشد و در آن خانه ساکن شود مولا عليه السلام در وصف خداوند مي فرمايد: لا يکون في مکان فيجوز منه الانتقال.

خداوند در مکاني نيست که انتقال از آنجا براي او جايز باشد از جائي به جائي برود. پس خانه خدا يعني خانه اي که براي خدا ساخته شده. به تمامي انسان ها مي آموزد که خانه خود را براي خدا بسازند زيرا اگر براي خدا خانه ساختيد تا در خانه خود اطاعت خدا کنيد در اين صورت خانه شما مانند خانه کعبه ابديت پيدا مي کند. گرچه به صورت تغيير کند وليکن به حقيقت و واقعيت باقي مي ماند مانند همين خانه کعبه که چندين مرتبه خراب شده و دو مرتبه آباد شده است. موجوديت خانه به حال خود باقي است و از حوادث مصون و محفوظ است. چقدر در طول تاريخ ابر قدرت ها و طاغوت هاي زمان تصميم گرفتند اين خانه را که مرکز امن و امان بندگان خداست از بين ببرندوليکن نتوانسته اند و خود را نابود کرده اند. پس ام القري به اين دو مناسبت است و هر دو مناسبت درست است. يکي اين که اصل است براي خانه سازي در سطح جهان و ديگر اين که هدف خانه سازان تاريخ است. به همه ياد مي دهد که خانه هاي خود را براي خدا بسازيد تا اهل بيت خدا باشد. تا از يک طرف قابل دوام و از طرف ديگر امن و امان باشد.

از اسماء ديگر اين خانه نامگذاري به کعبه است. کعبه يک جسم مکعب

سه بعدي ريشه دار را مي نامند. که از يک طرف اصل فروع و مشتقات است و از طرف ديگر پايدار و استوار است.

مشاهده مي کنيد که اجسام اگر به صورت سطح و يا خط باشد قابل دوام و قابل نمايش نيست. دائم تغيير مي کند و اگر جسمي مکعب و سه بعدي باشد قابل دوام است. تمامي اجسام ثابت عالم مانند کرات و کوه ها سه بعدي هستند. يک بعدي که خط مطلق باشد و يا دو بعدي که سطح مطلق باشد قابل دوام و قابل استفاده نيست فقط اجسامي قابل دوام و قابل استفاده اند که سه بعدي باشند. اين خانه شريف هم از دو جهت مادي و معنوي سه بعدي است.

از جهت مادي مکعب است خانه اي است سه بعدي طول و عرض و ارتفاع و از جهت معنوي هم به همين کيفيت است.

يک بعد که ارتفاع باشد به سوي خدا دارد سر به سوي خدا بالا برده و تمامي انسان ها را هم به سوي خدا هدايت مي کند. انسان ها در اطراف اين خانه دست به دعا بر مي دارند سعادت و خوشبختي خود را از خدا مي خواهند و بعد ديگر آن که طول يا عرض باشد، مردمي بودن آن است. خانه اي است براي تمام افراد بشر. هيچ کس نمي تواند خود را مالک اين خانه بداند و مانع ورود و خروج ديگران شود.

گوئي خانه پدر است اختصاص به تمامي فرزندان از پسر و دختر دارد. که خداوند مي فرمايد:

سواء العاکف فيه والباد

يعني حقوق بياباني ها و شهري ها در اين خانه برابر و مساوي است. هيچکس در اين خانه حق بيشتر از

ديگران ندارد.

بيت و اهل بيت:

و اما ويژگي ديگر يا بعد ديگر ارتباط اين خانه به اهل خانه است. يعني خانه خشک و خالي بدون صاحب و بدون مالک نيست. بلکه خانه اولياء خداست که اهل خانه به حساب مي آيند. خداوند همه جا همراه کلمه بيت، اهل البيت معرفي مي کند. در سوره بقره در آيه اي متعرض اعراب مي شود و به آنها مي فرمايد شما که به احترام خانه کعبه جنگ در ماه هاي حرام را تعطيل مي کنيد چرا اهل خانه را از خانه بيرون مي کنيد. اين خانه هم مانند خانه هاي ديگر اهلي دارد که به دليل اهل خانه يا صاحب خانه عظمت پيدا کرده است. در اين رابطه در سوره بقره آيه 217 فرمود و اخراج اهل منه اکبر يعني گناه اخراج اهل خانه از خانه خود بزرگ تر است از گناه جنگ در ماه هاي حرام.

و اين جمله را وقتي فرمودند که پيغمبر اکرم در اثر فشار قوم قريش مجبور به هجرت شدند و از مکه به مدينه رفتند. خداوند به قريش فرمود گناه بزرگتر شما اين است که صاحب خانه را از خانه بيرون کرديد. خداوند مدينه را به برکت پيغمبر اکرم حرم دوم خود شناخت و کعبه را در پناه ولايت شهر مدينه قبول کرد. و باز جاي ديگر فرمود: لا اقسم به هذا البلد و انت حل به هذالبلد.

يعني کعبه در صورتي ارزش دارد که خدا به آن قسم بخورد که تو اي پيغمبر در کعبه باشي. و اکنون که تو نيستي کعبه با ساير بيابان ها و خانه هاي ديگر فرقي ندارد. و اساسا کلمه اهل البيت به همين مناسبت است. اهل البيت يعني کساني که اهل خانه خدا و خانه زاد خدا هستند، صاحب خانه خدا هستند. به جاي پدر و مادر انسان هاي تاريخند و آنها اهل بيت عصمت و طهارت هستند.

 براي توضيح اين حقيقت وقتي که پيغمبر اکرم در مدينه مسجدي ساختند اصحاب هم در کنار مسجد پيغمبر خانه هائي ساختند که در خانه هاي آنها از مسجد باز مي شد و آزادانه به مسجد رفت و آمد مي کردند و در مسجد مي خوابيدند. حضرت رسول اکرم بر طبق دستور خدا مامور شدند مانع آزادي ورود و خروج انسان ها به خانه خدا شوند و فرمودند دستور بده هر کس در خانه اش از مسجد باز مي شود و آزادانه به مسجد رفت و آمد مي کند، ببندد. در خانه اش را از بيرون باز کند و از اين دستور خداوند متعال پنج نفر را استثنا نمود يعني پنج تن آل کساء. مردم اعتراض کردند که چگونه در حکم خدا تبعيض قائل مي شويد. اگر آزادي رفت و آمد در خانه خدا حرمت دارد براي همه کس بايستي حرمت داشته باشد. حضرت فرمودند اولا خداوند اين پنج نفر را استثنا نموده و آنها را اهل خانه خود شناخته است مثل اين که آنها خانواده خدا هستند و در خانه خدا زندگي مي کنند. تحت يک جمله مشهور تاريخي فرمودند: ان الله امرني ان ابني له بيتا طاهرا لايسکنه غيري و غير اخي و ابناه

خدا به من دستور داده است خانه طيب و طاهري براي او بسازم که جز من و علي

و فرزندان او کسي حق سکونت در آن خانه ندارد.

در اين جا که رسول اکرم اين پنج نفر را استثناء کردند به مناسبت اين است که به اهل عالم بفهمانند اين پنج نفر اهل خانه خدا و صاحب و مالک خانه خدا هستند. مقرراتي که براي ورود و خروج به خانه خدا براي ديگران است براي آنها نيست و باز براي وضوح بيشتر اين معنا که اين خانه اهل خانه دارد و خانه بي صاحب نيست خانه کعبه محل تولد مولا علي عليه السلام شده است که آن بزرگوار به اتفاق تاريخ در جوف خانه کعبه متولد شده اند. خداوند به اين وسيله عملا به اهل عالم نشان داده اند که علي عليه السلام و ساير معصومين اهل خانه خدا هستند. هرکس به زيارت خانه خدا مي رود بايستي هدفش زيارت اهل خانه خدا باشد. همان طور که مردم در ديد و بازديدهاي معمولي به هر خانه اي مي روند هدفشان زيارت اهل خانه است، به خانه خدا هم که مي روند لازم است هدفشان زيارت اهل خانه خدا باشد. در اين رابطه حديث در کتاب کافي از امام پنجم عليه السلام روايت شده که ايشان يک روز کنار کعبه ايستاده بودند حرکت و ازدحام حاجي ها را نظاره مي کردند و بعد به عنوان بي اعتنائي به اين حرکت و طواف سري تکان دادند و فرمودند: هکذا کانوا يحجون في الجاهليه فما جاء به الاسلام

يعني در زمان جاهليت پيش از اسلام به همين کيفيت طواف مي کردند پس اسلام چه چيز تازه اي براي مردم آورد. اگر همان حج جاهليت را براي مردم آورده است که چيز تازه اي نبوده کساني که در مقابل حضرت ايستاده بودند و اين جملات را مي شنيدند عرض کردند يابن رسول الله چه عيبي دارد حج اين ها به اين خوبي طواف مي کنند و سعي بين صفا و مروه دارند حضرت فرمودند لازم است بعد از طواف بيت با ما اهل البيت تماس پيدا کنند. فرمودند : يعرضون علينا ولايتهم و يسئلوننا عن حلالهم و حرامهم

يعني مردم در حجه الاسلام ماموريت پيدا کردند بعد از طواف خانه ولايت و اطاعت خود را به ما خانواده عرضه کنند. ولايت ما را به رسميت بشناسند از مسائل حلال و حرامشان پرسش کنند به هدايت اهل البيت و با سوغاتي از علم و حکمت به شهر و ديار خود برگردند. تمامي اين آيات و روايات و مسائل و دلائل عقلي دلالت مي کند بر اين که پيشوايان معصوم اهل بيت خدا هستند يعني صاحبان اين خانه سلاطيني هستندکه در اين خانه سکني مي گزينند و انسان ها به احترام آنها لازم است با آنها تماس بگيرند. پس اين خانه شريفه صرف نظر از اين که در صورت ظاهر مکعب است، سه بعدي است. از نظر معنويت هم داراي سه بعد است طول و عرض و ارتفاع. ارتفاعش به اين معنا که سر به سوي خدا دارد و مردم را به خدا مربوط مي کند طولش به اين معنا که خانه بشريت است و خدا آن را براي انسان ها ساخته است. و عرضش که اساس خانه به حساب مي آيد به معناي اين است که خانه خالي نيست بلکه مالکان خود را و صاحبان اصلي خود را معرفي مي کند. بشريت را ارتباط به اهل بيت مي دهد و از طريق اين ارتباط آنها را به سوي خدا و تمدن انساني بالا مي برد. پس حقيقتا خانه کعبه خانه اي است ريشه دار و پايدار بر پايه و اصلي ساخته شده است که هرگز قابل انهدام نيست. هر کس با اين خانه تماس مي گيرد به خداي خود مربوط شده و خداي خود را تعظيم نموده است.

8-اسرار مراسم حج و خرافات:

و در اين جا لازم است قدري در اطراف اسرار حج و اسرار مراسمي که در

ارتباط با کعبه معظمه داير شده است بحث کنيم تا بدانيم و بفهميم که آيا حقيقتا يک چنين سنت و آداب در کنار خانه خدا عقلائي و مطابق علم و حکمت است و يا يک مراسم خرافاتي است که صرفا براي سربندي و اشتغال مردم بوجود آمده است.

فرق بين مراسم خرافي و مراسم حقيقي كه انسان را به واقعيت و حقيقت ها مربوط مي كند اين است كه مراسم خرافاتي آينده و آتيه اي ندارد. انسان ها را به پوكي و پوچي مي كشاند درست مانند پرستش بت ها و يا مراسمي كه در حاشيه بت پرستي بوجود آمده و يا مراسم جادوگري كه ارتباط به يك آينده عالمانه و حكيمانه ندارد. مانند مراسم آتش پرستي و يا مراسمي كه آتش را روشن مي كنند و از روي آتش به اين طرف و آن طرف مي پرند و يا مراسمي كه در يك زمان معين زن و مرد خود را به آب و رودخانه مي اندازند و غسل مي كنند و امثال اين ها.

سئوال مي شود نتيجه اين مراسم چيست كه در برابر بت ها خاضع و خاشع مي شوند. بعضي ها جواب مي

دهند اين مراسم وحدت بوجود مي آورد. مي گوئيم درست است كه وحدت اجتماعي بوجود مي آورد وليكن كساني كه در اطراف اين مراسم و انجام آن وحدت پيدا كرده اند و اين همه عمر و سرمايه هاي مالي و مادي مصرف نموده اند بايستي عاقبت كار به نتايجي برسند و در برابر سرمايه هاي مصرف شده كه بزرگ ترين آنها عمر انسان است بهره آخرتي و نتايج عاقبتي به دست آورند. چه نتايجي در آينده ها از اين مراسم پيدا مي شود. آيا كساني كه عمر خود را صرف اين اعمال و مراسم كرده اند و اين همه سرمايه ها براي ترويج بت ها و مراسم وابسته به آن مصرف نموده اند مرجعي دارند كه اين سرمايه هاي مصرف شده را از آنها مطالبه كنند و محصول عمر خود را از آنها بگيرند.

سرمايه هائي كه مصرف مي شود بر دو قسم است قسم اول سرمايه هائي كه براي كشف منابع طبيعت مصرف مي شود مانند سرمايه گذاري ها براي كشاورزي و دامداري و استخراج معادن و صنايع ديگر. مسلم است كه صرف سرمايه ها در اين راه منافع خوبي در اختيار انسان مي گذارد.

مي توانند با صرف اين سرمايه ها از منابع طبيعت استفاده كنند. عمرها و ثروت ها رفته و در برابر آن اين همه منافع مادي مانند نفت و بنزين و برق و ذخيره هاي معادن به دست آمده است. نوع دوم سرمايه هائي كه در راه تقرب به انسان ها و يا مراسمي كه آنها بوجود آورده اند مصرف مي شود. مانند مراسمي كه پيروان اديان براي ترويج پيشوايان ديني خود مصرف مي كنند تا وقتي زنده اند جان و مال خود را در اختيار آنها مي گذارند و در راه ترويج آنها فداكاري مي كنند و مانند اين همه سرمايه ها كه براي حفظ پيشوايان مالي و مادي و مملكتي مصرف مي شود.

معاويه ها اين همه مال و ثروت و سرباز در راه پيشبرد منافع خود مصرف مي كنند و مردم نيز براي آنها فداكاري مي كنند. نتايج سرمايه گذاري در راه كشف منابع طبيعت معلوم است كه فوائد و نتايج نقدي در اختيار انسان مي گذارد وليكن اين همه سرمايه گذاري ها كه انسان ها از جان و مال خود در راه مراسمي كه عاقبت ندارد و يا در راه ترويج حكومت هائي كه رسميت الهي و آخرتي ندارد، سرمايه گذاران دليلي ندارند كه بگويند آنچه در راه پيشبرد مقاصد معاويه ها خرج كرديم در راه خدا خرج كرده ايم تا بتوانيم در آينده از اين سرمايه ها و انفاقات خود نتيجه‌اي بگيريم بلكه نتايج معكوس. به خيال اين كه در راه ترويج حق و عدالت سرمايه گذاري مي كنند در راه ترويج باطل و ظلم و ستم سرمايه گذاري مي كنند. محصول آن همه مجاهدت ها و سرمايه گذاري ها اين است كه معاويه هائي در راس قدرت قرار مي گيرند بر مردم مسلط مي شوند و به جاي صلاح و مصلحت مفسده و تباهي بوجود مي آورند. در اين جا مي گوئيم مجموعه اين سرمايه ها كه در راه احياي مرام ها و دين هاي باطل و مراسمي كه بدعت گذاران در عالم بوجود آورده اند و زندگي انسان ها را به پوچي و پوكي مي كشاند خرافات مي نامند. كساني كه در اين راه ها مال و جان خود را بذل نموده اند بر دو قسمند. اگر جان و مال خود را در راه ترويج حكومت هاي باطل صرف و خرج نموده اند مسئول تمامي مفاسدي هستند كه به وسيله حكومت‌هاي جابر و ظالم بوجود آمده و اگر مال و جان خود را در راه ترويج دين هاي باطل و مراسم خرافي مانند بت پرستي ها، سحر و جادوگري ها و امثال آنها خرج كرده اند عاقبت اين مراسم همان پوچي و پوكي زندگي است و كساني كه در اين راه ها عمر خود را صرف نموده اند به يك نتايج عقلائي نمي رسند و نمي توانند از خدا, يا خلق خدا حقي مطالبه كنند و بگويند مرام شما را ترويج كرديم و يا بدعت هاي شما را رواج داديم لذا بر شما و يا بر خدا حق پيدا كرده‌ايم. بالاخره خرافات، اعمال و افكار و مرام هائي را مي گويند كه سرمايه عمر و زندگي انسان ها را مي گيرد و نتيجه عقلائي در دنيا و

آخرت به آنها نمي رساند.

در اين جا مي گوئيم آيا مراسمي كه در اطراف خانه خدا انجام مي گيرد و اين مراسم هم چقدر سرمايه ها را از مردم مي گيرد و به مصرف مي رساند از قبيل مراسم خرافاتي است كه نتيجه عقلائي ندارد و صرفا براي سربندي مردم بوجود آمده و يا مراسمي است كه انسان را به يك نتايج علمي و عقلائي مي رساند و در نتيجه كساني كه مراسم حج را اجرا نموده و آن را زنده نگهداشته اند به يك آينده خوبي كه به آنها وعده داده شده است يعني بهشت موعود مي رساند. در اين رابطه بد نيست بحثي كه گوينده به گوش خود شنيده و به چشم خود ديده است يادآوري كنيم تا فرق بين مراسم خرافاتي و مراسم عقلائي روشن شود و آن بحث اين است كه چهل سال پيش از اين در تهران در مجلسي بوديم يك نفر تاجري كه در خرمشهر تجارت مي كرد در آنجا حاضر بود گفت روزي يك نفر از طرف هاي تاجر هندوستاني من وارد خرمشهر و ميهمان من شد و همراه خود گوساله كوچكي را هم آورده بود هر صبح و شامي از آن گوساله پذيرائي مي كرد او را معطر مي نمود و با ادرار گوساله خود را متبرك مي كرد. نظر به اين كه ميهمان من بود معترض او نمي شدم و به مراسم او كاري نداشتم و بالاخره يك روز حوصله ام سرآمد كه اين تاجر هندوستاني عطرهاي گران بها را صرف گوساله مي كند. آن حيوان را معطر مي كند و خود را با ادرار گوساله متبرك مي نمايد. گفتم برادر هندوستاني, ميهمان من هستي محترمي. حق ندارم ايراد بگيرم وليكن مي خواهم بفهمم اين چه كاري است كه شما هندوستاني ها اجام مي دهيد و گاو و گوساله را مقدس مي شماريد. جواب داد برادر بر دين و عقيده ها ايراد نگير شما مسلمانان هم مانند ما به يك چنين مراسمي معتقد و گرفتار هستيد. اگر خرافات است هر دو خرافات است و اگر واقعيت است و انسان ها را به نتايج عقلائي مي رساند هر دو واقعيت است. ما در اطراف گاو و گوساله طواف مي كنيم و شما مسلمانان در اطراف خانه اي كه از خشت و گل بوجود آمده است, طواف مي كنيد. ما گوساله را معطر مي كنيم و شما خانه اي را كه از سنگ و گل ساخته شده است, معطر مي كنيد. خواهي نخواهي اگر قرار بر اين باشد كه امتيازاتي بوجود آيد ما امتياز داريم كه لااقل حيوان را مي پرستيم و شما كه سنگ و كلوخ را و يا خانه سنگي را مي پرستيد امتيازي نداريد.

تاجر خرمشهر گفت در جواب عاجز ماندم و خجالت كشيدم زيرا جواب درستي نداشتم كه به او بدهم و امتياز مراسم مسلمانان را بر مراسم هندوها ثابت كنم. در آنجا به گوينده گفتم كه عدم جوابگوئي شما به اين دليل بوده است كه حكمت مراسم حج را به شما نگفته اند و شما به سر واقعي آن آگاه نشده ايد كه جوابي از اين مراسم نداشته ايد و آن اين است كه ما مامور به زيارت خانه نيستيم. خانه را زيارت نمي كنيم بلكه اهل خانه را زيارت مي كنيم كه اهل خانه شخصيت هاي بسيار بزرگ الهي و آسماني هستند و ما را با تعليمات خود به خدا و حقيقت و ايجاد يك زندگي ايده آل به نام بهشت و آخرت هدايت مي كنند ما با انجام مراسم حج خود را به شيئي كه خانه خشت و گلي باشد, مربوط نمي كنيم بلكه خود را به شخصيت هائي مربوط مي كنيم كه آنها مبادي فيض دنيا و آخرت براي دوستان و پيروان خود هستند. خداوند متعال كه ما را مامور به زيارت خانه كعبه نموده افراد و شخصيت هاي بزرگي را كه اهل خانه كعبه هستند به ما معرفي كرده است. در واقع ما را مامور به زيارت اهل خانه نموده است كه آنها ما انسان ها را از مسير زيارت خانه به شخصيت هاي بزرگي كه مظهر علم و تقوي هستند مربوط مي كنند و آن شخصيت ها هم دانشگاه علم و حكمت اند كه با علم و حكمت خود ما را به يك تمدن عقلائي و مدينه فاضله مي رسانند. منظور از زيارت خانه زيارت اهل خانه است كه خداوند همه جا اهل البيت را به وسيله بيت ترويج مي كند. پس مراسم اطراف خانه ما را به اهل خانه مربوط مي كند و اهل خانه كه امام هاي معصوم هستند ما را به علم و حكمت خود هدايت مي كنند و بشريت را از مسير ايمان و تقوي و هدايت و علم و حكمت به يك زندگي عقلائي مي رسانند. مراسم ما به ضميمه شخصيت هائي كه اهل خانه هستند دانشگاه است. برابر هر مصلحتي كه سرمايه گذاري كنيم و يا برابر هر ساعتي از عمر خود صرف كنيم علم و دانش به ما مي آموزند تا در اثر آن علم و دانش يك تمدن جهاني عقلائي ظاهر شود. ما خانه را زيارت مي كنيم و از اهل خانه علم و حكمت مي آموزيم. اما شما كه گاو و گوساله را زيارت مي كنيد چه بهره اي و نتيجه اي از اين گاو و گوساله نصيب شما مي شود. نتيجه اين است كه مراسم خرافاتي مراسمي را مي گويند كه سرمايه عمر و مال و ثروت را مي گيرد و يك نتيجه عقلائي در اختيار انسان نمي گذارد وليكن مراسم حكيمانه مراسمي را مي گويند كه يك نتايج علمي و عقلائي در اختيار انسان مي گذارد و انسان ها را به سعادت آخرتي مي كشاند و در اين جا در اطراف اسرار مراسم كعبه بحث خود را ادامه مي دهيم.

8- لزوم وساطت بين خدا و بندگان خدا:

براي بيشتر روشن شدن عظمت مراسم حج لازم است در اطراف وساطت انسان براي فيض گيري از خداوند متعال و فيض رساني خدا به انسان بحثي داشته باشيم كه ضمن اين بحث عظمت انسان هائي كه بين انسان و خداوند متعال واسطه فيض رساني هستند روشن شود.

اساسا خداوند تبارك و تعالي روي حكمت عاليه خود كه در نظر دارد از اين جمعيت بشر مدينه فاضله و يا شهر بهشتي بسازد كه در آن ميليون ها نفر انسان در نهايت محبت به يكديگر و حسن تفاهم زندگي كنند, براي رسيدن به اين هدف, انسان را واسطه فيض رساني به انسان ديگر قرار داده است. زيرا براي تكميل آن مدينه فاضله چاره اي نيست جز اين كه انسان ها نسبت به يكديگر محبت پيدا كنند و با يكديگر رابطه انساني داشته باشند. به طور كلي دو نوع رابطه و محبت سرمايه زندگي آخرت است.

يكي رابطه و محبت بين انسان و خدا و ديگر رابطه و محبت بين انسان و انسان و پيدايش اين دو نوع رابطه عواملي دارد كه چاره اي به جز اجراي آن عوامل نيست. يكي از آن عوامل خدمات انسان ها به يكديگر و قدرداني از خدمات است. انسان خادم بر اثر خدمت نسبت به انسان مخدوم محبت پيدا مي كند زيرا خدمت محبت آور است. يكي از عوامل طبيعي پيدايش دوستي و رابطه, خدمت انسان ها به يكديگر است. انسان خادم به مخدوم خود محبت پيدا مي كند و انسان مخدوم در اثر شكرگذاري و منظور داري از خدمت خادم به خادم محبت پيدا مي كند و محبت آنها به يكديگر سرمايه سعادت آخرت است. به همين منظور خداوند تبارك و تعالي شكرگذاري و منظور داشتن نعمت هاي خود را جاي خدمت انسان به خدا قرار داده است زيرا انسان نمي تواند به خدا خدمت كند. خداوند نيازي به خدمت انسان ندارد, تمامي نعمت ها و لذت ها را براي انسان ها در دنيا و آخرت مي سازد. بدون اين كه آنها براي ايجاد اين نعمت ها و لذت ها كوچكترين حركتي و يا كمكي به خداوند متعال داشته باشند. پس انسان نمي تواند به خدا خدمت كند تا در اثر خدمت محبت به خدا پيدا كند. براي ايجاد محبت و رابطه خداوند شكرگذاري انسان و منظور داشتن نعمت هاي او را جاي خدمت قرار داده است. انساني كه شكر خدا را به جا مي آورد و نعمت هاي خدا را منظور نظر دارد و آن نعمت ها و ثروت ها را در راهي كه خداوند متعال دستور مي دهد مصرف مي كند اين شكرگذاري و اطاعت بين انسان و خدا محبت به وجود مي آورد. دوستي خدا در دل انسان جاي مي گيرد تا جائي كه انسان بهترين و بزرگترين سرمايه هاي خود را در راه محبت خدا مي گذارد. جان و مال خود را در راه اطاعت خدا بذل مي كند و به اين بذل و بخشش جان و مال افتخار مي كند و باز بيشتر شكر خدا را به جا مي آورد كه اين بذل و بخشش را از بنده خود قبول نموده است و رابطه ديگري كه از سرمايه هاي اصلي مدينه فاضله و شهر بهشت است, رابطه انسان ها به يكديگر از طريق خدمات و يا شكرگذاري خدمات است. خداوند زندگي دنيا را طوري مقدر فرموده است كه انسان ها را به كار و كوشش و خدمات وادار مي كند و هر انساني را محتاج به خدمات انسان ديگر نموده است. به طوري كه اين محبت و رابطه را از سرمايه هاي بزرگ بهشتيان دانسته است. بزرگترين نعمتي كه مومنين در زندگي بهشتي از آن لذت مي برند حسن تفاهم و حسن رابطه و دوستي انسان هاي بهشتي نسبت به يكديگر است و در مقابل بزرگ ترين عذابي كه از آتش براي جهنميان شديدتر است عداوت و دشمني انسان هاي جهنمي نسبت به يكديگر است. اين كه خداوند خبر مي دهد بهشتيان از دو نوع نعمت لذت مي برند و جهنميان از دو نوع عذاب رنج مي برند نوع اول نعمت ها و لذت هاي مادي است كه از طريق حواس پنجگانه تا بي نهايت گسترش دارد و در تعريف و توصيف نمي گنجد. و نوع دوم رابطه دوستي اهل بهشت با يكديگر و رابطه دوستي با خداوند متعال است كه خداوند مي فرمايد: و

لمن خاف مقام ربه جنتان

كساني كه عظمت خدا را منظور نظر دارند در دو بهشت و در دو نعمت قرار مي گيرند و جاي ديگر مي فرمايد: و رضوان الله اكبر.

لذت رضايت خدا بزرگترين نعمت است و متقابلاً هم اهل جهنم نيز از دو نوع عذاب رنج مي برند. يكي آتش ها وعذاب هائي كه در دنيا به جان مردم انداخته اند و در آخرت به آنها بر مي گردد و ديگر عداوت و دشمني و انتقام گيري جهنميان از يكديگر. براي نجات از اين دو نوع عذاب خداوند متعال همه جا انسان ها را مامور به خدمت يكديگر مي كند و آنها را از ظلم و ستم و خيانت بر حذر مي دارد و براي كسب اين دو نعمت بزرگ خداوند خدمات انسان ها را به اين دين خدا و به يكديگر مطرح نموده است. اقامه نماز و عبادت هاي ديگر براي كسب رابطه و محبت به ذات مقدس خدا و اولياء خدا و خدمات اجتماعي مانند خمس و زكات و يا خدمات ديگر مانند صله رحم و عيادت مريض و تشييع جنازه و خدماتي از اين قبيل براي پيدايش رابطه دوستي و محبت بين انسان ها تا اين دو سرمايه براي خادم و مخدوم كامل شود و از نعمت محبت و دوستي با يكديگر در زندگي آخرت بهره مند شوند. براي پيدايش اين دو نعمت بزرگ خداوند زندگي دنيائي مردم را طوري تنظيم و ترسيم نموده است كه انسان ها نيازمند به يكديگر شده اند و براي رفع نياز اجبار دارند به يكديگر خدمت كنند. مشاهده مي كنيد كه تمامي نعمت ها و ثروت هاي دنيائي از طريق خدمات انسان ها به يكديگر تامين مي شود. آنچه از نعمت ها و لذت ها كه انسان ها نيازمند به آن هستند به دست انسان هاي ديگر تامين مي شود. ثروتمندان به فقرا نيازمندند تا براي آنها كار كنند و ثروت و نعمت براي آنها توليد كنند. فقرا هم به ثروتمندان نيازمندان تا با سرمايه گذاري براي فقرا كار و كوشش فراهم نمايند و به نياز خود برسند. پادشاهان به رعايا و مردم نيازمندند تا با خدمات خود زمينه پادشاهي براي پادشاهان فراهم كنند. رعايا و مردم هم به پادشاهان نيازمندند تا براي آنها عدالت و امنيت و مال و ثروت فراهم نمايند. كسي در دنيا پيدا نمي شود كه به تنهائي و بدون احتياج به كسي به نيازهاي واقعي خود برسد. مثلاً بدون نياز به كسي سفره ناني و جرعه آبي براي خود تهيه نمايد بلكه براي تهيه روزي و وسايل زندگي همه كس به همه كس نيازمندند. شرقي ها براي غربي ها كار مي كنند تا نياز آنها را تامين كنند و غربي ها براي شرقي ها و خداوند متعال هم روي تدبير حكيمانه خود به هر امتي و ملتي ثروت مخصوصي مي دهد و ساير ملت ها را به نعمت مخصوص آنها محتاج مي كند.

به بعضي ملت ها سرمايه هاي طبيعي مي دهد و به بعضي سرمايه هاي صنعتي و

وسايل زندگي. ضعفا و بي سوادان را به علم و علما و دانش آنها و يا هنر آنها محتاج مي كند و باز علما و هنرمندان را به كار و كاسبي فقرا و بي سوادان نيازمند مي كند. و دين خود را هم طوري تنظيم فرموده كه صدي نود محرمات دين از نوع خيانت ها و ظلم و ستم ها و اذيت هائي است كه انساني به انسان ديگر روا مي دارد و صدي ده مقررات دين از نوع عبادت و رابطه با خداوند متعال است و اين عبادت و رابطه نيز به همين منظور داير شده كه انسان ها در خدمات اجتماعي خود راغب و كوشا باشند. به طمع ثواب الهي و يا ترس از عقاب الهي به يكديگر خدمت كنند و خيانت ننمايند. روايت از امام عليه السلام است كه دين را به اين كيفيت تعريف مي كند مي‌فرمايد: العباده عشره اجزاء تسعه منها في طلب الحلال

يعني دين خدا و يا عبادت هاي الهي به ده قسمت تقسيم مي شود. كه نه دهم آن كسب حلال و روزي حلال است و يك دهم دعا و عبادت و رابطه با خدا. روزي حلال هم همان روزي هائي است كه از طريق خدمت به بندگان خدا نصيب انسان مي شود و روزي حرام همان روزي هائي است كه از طريق خيانت به بندگان خدا به انسان مي رسد. پس براي پيدايش همين روابط و دوستي ها خداوند و تبارك و تعالي زندگي انسان ها را از طريق نياز به خدمت به يكديگر تنظيم نموده تا در اين ميان آنها را آزمايش كند, چه كسي قدر نعمت و قدر محبت را مي داند و به بندگان خدا خدمت مي كند و چه كسي قدر نعمت محبت را نمي داند و به ديگران خيانت مي كند. از طريق همين خدمت و خيانت زندگي بهشتي و يا جهنمي براي انسان ها داير مي شود. پس در اين جا باور داريم كه عامل اصلي ابتدائي كه براي انسان ها زندگي مي سازد و براي آنها موجبات رفاه و آسايش فراهم مي كند ذات مقدس خداوند متعال است. و عامل دوم انسان ها هستند كه براي يكديگر زندگي مي سازند و به خدمات يكديگر احتياج دارند. در همين رابطه خداوند تبارك و تعالي انسان هائي را كه مبدا فيوضات و بركات براي ديگران هستند در درجه و مقام عالي قرار داده است. بين انسان ها تفاوت درجه و فضيلت قائل شده است. انسان هائي كه در علم و دانش و هنر و خدمات برتري دارند و از فضيلت و هنر خود به نفع نيازمندان فعاليت مي كنند در مقامي برتر و عالي تر قرار داده و ديگران را مامور به تعظيم و احترام آنها نموده است. در اين ميان خداوند به پيغمبران و امام ها و انسان هاي عالم و دانشمند و خدمتگذاران به اين مردم را كه مي توانند با تعليمات و خدمات خود انسان ها را به نعمت هاي مادي و معنوي الهي برسانند برتري داده و مقام يك چنين انسان هائي را توام با مقام خود قرار داده است.

و آن قدر كه براي خود عظمت و احترام قائل شده براي انسان هائي كه فيض علم و حكمت و دنباله آن ثروت و نعمت را از خدا مي گيرند و به بندگان خدا مي رسانند, مقامي برابر مقام خود قرار داده است. در اين رابطه فرموده است: من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق.

يعني كسي كه خدمات بندگان خدا را منظور نداشته باشد خدمات خدا را هم منظور نمي دارد. ليكن كسي كه به حق ذوي الحقوق خود احترام مي گذارد, حق پدر و مادر را كه وسايل و وسائط ابتدائي فيض دهي و فيض رساني هستند و حق ساير واسطه ها را رعايت مي كند حق خدا را هم رعايت مي كند, به رعايت حق بزرگان و وسائط فيض رساني سفارش مي كند و مي‌فرمايد: من اطاع الرسول فقد اطاع الله. هر كس از رسول خدا اطاعت نمايد از خدا اطاعت نموده است. همه جا مقام و منصب اولياء خود را توام با مقام خود قرار داده و همان تشريفات و احتراماتي را كه براي خود قائل است و مردم را مامورمي كند مقام خداي خود را بزرگ بشناسند و در برابر عظمت او تسليم باشند و دائم در حال دعا و نيايش و كرنش باشند, همين درجه و مقام را هم براي وسائط فيض قرار داده است. مثلا قبولي توبه توبه كاران را مشروط به استغفار حجت خدا قرار داده و همچنين ورود به بهشت و كسب ساير نعمت ها و لذت ها را هم مشروط به دو شرط قرار داده است. درباره گناهكاران مي فرمايد: و لو انهم جاءوك فاستغفروالله و استغفر لهم الرسول لوجد والله توابا رحيما.

اگر گناهكاران توبه كنند و دست از كفر و گناه خود بردارند و از خدا طلب مغفرت كنند و رسول خدا هم براي آنها طلب مغفرت كند, در زمينه اين دو شرط لطف خدا به آنها خواهد رسيد و مهر و محبت خدا در دل آنها قرار مي گيرد. خداوند آنها را توفيق مي دهد تا آنها را به درجات بهشتي و ايماني برساند.

در اين جا شايد كسي بگويد توبه كاري كه خودش توبه مي كند و در خانه خدا مي رود و از كفر و گناه خود عذر خواهي مي كند و طلب مغفرت مي نمايد, چه احتياج به دعاي پيغمبر و استغفار او دارد. كه خداوند مي فرمايد خودشان توبه كنند و رسول خدا هم براي قبولي توبه آنها دعا كند. دعاي رسول چه لزومي دارد و اساساً چرا خدا پيغمبران را و اولياء را خود را بين خود و مردم واسطه قرار داده و فرموده است كسي را قبول دارم و مي پذيرم كه در شعاع هدايت آنها و توسل آنها به سوي من بيايد. كسي كه آنها را رها كند و به راي خود به سوي من حركت كند و وساطت آنها را لغو نمايد او را نمي پذيرم و خواهش او را اجابت نمي كنم. به رسول خدا و ائمه متوسل شوند و از كفر و گناه خود توبه كنند تا توبه آنها مورد قبول واقع شود. مي فرمايد: اتقوالله وابتغو اليه الوسيله

تقواي خدا را پيشه كنيد و از وسيله هائي كه خدا مقدر و مقرر فرموده

استفاده كنيد. اين اجبار و الزام كه انسان ها بايستي پيشوايان ديني و الهي را بين خود و خدا واسطه قرار دهند مربوط به همين حق شناسي است.

پدر و مادر واسطه حيات فرزندان خود هستند. آنها را از روزگاري كه نطفه اي بيش نيستند تحت نظارت و خدمت خود قرار مي دهند تا روزي كه آنها را به زندگي برسانند. پس پدر و مادر حق حيات بر فرزندان خود دارند. فرزندي كه نمي خواهد يك چنين حقي را رعايت كند و آن را ناديده مي انگارد حق خدا را هم رعايت نمي كند. زيرا اين پدر و مادر نعمت خدا هستند كه براي سعادت فرزندان مقدر و مقرر فرموده و فرزندان را تحويل آنها داده است. همين طور ساير آموزندگان و آموزگاران طريقه توحيد. انسان هائي كه با علم و دانش و خدمات خود مردم را هدايت مي كنند و آنها را به دين خدا آشنا نموده و از مسير هدايت و تعليمات ديني آنها را در شعاع لطف خدا قرار مي دهند اين هدايت و تعليمات ديني كه تعليماتي حياتبخش و نجاتبخش است, مايه سعادت دنيا و آخرت انسان است. هر كس به كلمه خدا و دين خدا آشنا شده و توانسته است با خدا رابطه اي پيدا كند اين رابطه از طريق تعليمات و خدمات پيغمبران بوجود آمده است. پس اين پدر و مادر جسماني وسائل مادي براي فرزندان خود تهيه كردند و آنها را به زندگي مادي رسانيده اند و آن پدر و مادرهاي روحاني هم حيات ديني براي شاگردان خود و وابستگان خود فراهم نموده اند و آنها را به حيات ديني و ايماني رسانيده و بين آنها و خداوند متعال رابطه برقرار نموده اند. پس حق آنها از حق پدر و مادر بالاتر و بزرگتر است. كسي كه نخواهد بزرگي آنها را به رسميت بشناسد و با اطاعت و وابستگي به آنها شكر هدايت و نعمت دين را به جا نياورد, با تضييع حق آنها حق خدا را هم ضايع نموده است. چگونه ممكن است خدا از مسير تضييع حقوق كه ظلم به بندگان ذيحق است, انسان ها را بپذيرد كه حق ذوي الحقوق را ضايع گزارده و رعايت ننموده است. پس در اين جا يكي از واجبات ديني و الهي كه خداوند آن را در راس واجبات قرار داده, تعظيم بزرگان به همان ميزاني است كه خداوند آنها را بزرگتر و بالاتر دانسته. در اين رابطه در سوره حجرات خداوند به امت مسلمان ادب مي آموزد مي فرمايد: بايستي به پيغمبر خود احترام بگذاريد. مودبانه او را صدا بزنيد و در برابر او خاضع و خاشع باشيد. شكر هدايت و خدمات او را منظور داشته باشيد و حق او را رعايت كنيد. به همان ميزان كه دستور مي دهد بندگان خدا, خدا را به عظمت بشناسند دستور مي دهد كه اولياء خدا را هم به عظمت بشناسند زيرا با اين شناسائي محبت خدا و محبت اولياء خدا را به خود جلب مي كنند و از مسير اين جلب محبت فيض الهي براي آنها ادامه پيدا مي كند. بزرگان و اولياء خدا مانند سرچشمه حياتند و محبت و احترام به آنها عاملي است كه آب حيات را از سوي آنان به جريان مي اندازد و به انسان حيات ديني مي دهد.

9- خداوند درمراسم حج خود و اولياء خود را به صورت يك سلطان عظيم الشان به نمايش مي‌گذارد:

 حكمت بزرگ و مهم اين مراسم همان تعظيم به مقام خدا و اولياء خدا است. خداوند خانه كعبه را به عنوان كاخ سلطنتي سلاطين دنيا و آخرت معرفي مي كند كه انسان ها با انجام مراسم حج و يا عمره به مقام آنها احترام مي گذارند و وابستگي به آنها پيدا مي كنند و از طريق همين وابستگي فيض الهي تا ابد به روي آنها و به سوي آنها جريان پيدا مي كند.

در اين رابطه ممكن است آزادي خواهان عالم و كساني كه طرفدار تساوي حقوقي و ضد تبعيض نژادي و يا مقامي هستند اعتراض كنند كه چه لزومي دارد خداوند اين همه به افراد و اشخاص معيني برتري و فضيلت مي دهد, مقام آنها را زياد بالا مي برد و آنها را در وضع حاكميت و تسلط بر افراد پايين تر از آنها قرار مي دهد در نتيجه حاكم و محكوم و آمر و مامور بوجود مي آورد. مثلا ذات مقدس خود را در آن عظمت و مقام غير قابل رقابت قرار مي دهد و آن همه صفات و نشان و مدال و القاب براي خود قائل مي شود به حضرت موسي مي گويد: اني اناالله لا اله الا انا فاعبدني و اقم الصلوه لذكري

فقط من خدايم به جز من خدائي نيست, بندگي مرا اختيار كن و با اقامه نماز دائم به ياد من باش. اصرار دارد كه فقط او خداست و تمامي افراد بشر لازم است در اطاعت او باشند و يا بعد از خود, پيغمبران و يا اولياء خود را اين همه بالا مي برد. پيغمبر اكرم را به عنوان خاتم معرفي مي كند و مي فرمايد اين خاتميت قابل رقابت نيست فقط او خاتم است, پيغمبر تمامي افراد بشر از اولين و آخرين است. كسي حق ندارد در برابر او ادعاي مقام و رياست كند همه كس از اولين و آخرين در دنيا و آخرت بايستي در اطاعت او باشند. به آن بزرگوار وعده مي دهد كه عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا تورا براي مقامي بسيار عالي و پسنديده انتخاب مي كند و يا بعد از او مولا امير المومنين و حضرت زهرا سلام الله عليها آنها را در چنان وضعي قرار مي دهد و به كيفيتي تعريف مي كند كه الا و لابد همه و همه بايستي در اطاعت آنها باشند و از آنها پيروي كنند. حضرت رسول اكرم مسجدي مي سازد ابتدا تمامي مسلمانان در ورود و خروج و استفاده از آن مسجد و خواب و بيداري مساوي هستند. صحن مسجد به منزله حيات منزل و در اطراف اتاق ها مال بندگان خدا در اتاق هر كسي به مسجد باز مي شود نياز ندارد دور بزند و از درب معيني وارد شود. فرداي آن روز فرماني الهي و آسماني مي رسد كه هر كس در اتاقش از مسجد باز مي شود و آزادانه رفت و آمد مي كند بايستي در اطاقش را ببندد و ديوار بكشد و از خارج مسجد در باز كند و هنگام ورود به مسجد دور بزند و از در معيني وارد شود وليكن از اين قانون چند نفر را استثنا مي كند. صداي اعراب به اعتراض بلند مي شود. اعرابي كه آن همه به فكر فخر فروشي بر يكديگر هستند و ضد تفاخر و تكبر بر يكديگر هستند تا جائي كه براي اثبات تفاخر و تكاثر مرده هاي خود را به حساب مي آورد به ناگاه در برابر يك چنين امتياز عظيمي قرار مي گيرند كه خدا يا پيغمبر خدا در خانه خدا را به روي مردم بسته و مانع آزادي رفت و آمد آنها شده و چند نفر را از آن جمله خودش را استثنا كرده است تا جائي كه خليفه دوم به پيغمبر متوسل مي شود كه اجازه بده از داخل اتاق خودم يك سوراخ كوچكي به اندازه حجم چشم خودم به سوي مسجد باز كنم و شما را در حال نماز ببينم. حضرت امتناع مي كند و مي فرمايد نه همانطور كه حق نداري از داخل اتاق خود سوراخي به اتاق مردم باز كني و مانع آزادي مردم در داخل خانه آنها باشي, حق نداري به طرف مسجد هم يك چنين راه چشمي باز كني تا جائي كه عباس عموي پيغمبر اكرم آنقدر ناراحت مي شود كه چرا رسول خدا علي را كه عموزاده اوست بر عموي خود مقدم داشته و به او اجازه مي دهد در اتاق خود را از مسجد باز كند و به عباس عموي خود چنين اجازه اي نمي دهد. اصرار مي كند و فشار وارد مي سازد كه حتماً بايستي به عموي خود امتيازي بدهي. حضرت چنان او را ناراحت مي بيند كه از فشار ناراحتي مي خواهد منفجر شود امتيازي به او مي دهد مي گويد اجازه مي دهيم ناودان پشت بام, تو به داخل مسجد جريان پيدا كند و او قدري ساكت مي شود كه افتخاري و امتيازي نسبت به ديگران پيدا كرده است. يك چنين امتيازي براي خمسه طيبه با اين كه زياد مهم نيست كه آنها آزادي ورود و خروج داشته باشند و ديگران نداشته باشند آن همه مايه ناراحتي و حسودي اعراب خشك و خشن مي شود. از آن جمله تعريفاتي كه براي اهل بيت عصمت دارد مي گويد فاطمه سيده نساء عالمين از اولين و آخرين است. فاطمه كوثر خير و بركت و صاحب شفاعت است. شوهر او علي بن ابيطالب چنين و چنان. اميرالمومنين قائدالغر المحجلين يعسوب الدين, فاروق اعظم, صديق اكبر و امثال آنها. يك چنين امتيازات و نشان و مدالي براي اعرابي كه ذره اي تفاخر و برتري را نسبت به يكديگر قبول ندارند مايه بروز آن همه حسودي ها و دشمني ها مي شود كه در آينده اهل بيت عصمت را آن همه تحت فشار قرار مي دهند و يكي را بعد از ديگري به قتل مي رسانند.

اگر رسول خدا ساكت مي شد يك چنين تعريفاتي نمي كرد و امتيازاتي براي آنها قائل نمي شد و اجازه مي داد كه با ديگران در حد تساوي حقوقي و مقامي قرار گيرند يك چنين مصيبت هائي بوجود نمي آمد. و ائمه اطهار در معرض اين همه خطرات قرار نمي گرفتند. دليل وجود اين امتيازات و برتري ها در بعضي اشخاص و تحميل اين امتيازات و برتري ها به ديگران چيست كه يك نفر سر بازار دنيا بايستد و داد بزند كه من بهترين و برترين هستم و همه شما مردم بايستي از من اطاعت كنيد و در نتيجه قبول اين امتيازات براي اكثريت مردم غير قابل تحمل شود و اين همه مصيبت ها بوجود آيد. آيا بهتر نبود كه خدا تمامي افراد بشر را همانطور كه در كيفيت خلقت مساوي يكديگر هستند در فضائل و مناقب و مقامات و درجات در حد تساوي قرار دهد و يا اگر به كسي امتيازي و مقامي داده است از بيان آن امتيازات و اظهار آن خودداري كند و آن امتيازات را به رخ ديگران نكشد. حكمت اين تعريفات و امتيازات چيست.

ابتدا گفته مي شود كه چرا خدا به عده اي آن همه علم و فضيلت و مقام مي دهد و آن علم و فضيلت را از ديگران دريغ مي دارد و اكنون كه به آنها اين همه فضيلت و مقام داده است چه لزومي دارد آن امتيازات را به رخ ديگران بكشد و ديگران را مجبور به اطاعت آنها كند. آنها را در مقام برتر و بالاتر و ديگران را در حد پايين تر معرفي بكند. حكمت اين ترفيع درجات و امتيازات چيست؟ جواب اين است كه اولا دليل ترفيع درجات و امتيازات مسابقه‌اي است كه خداوند بين افراد بشر بوجود آورده و در انتهاي ميدان مسابقه جوائز و امتيازاتي مشخص و معين فرموده و اعلام كرده است كه هر كس مسابقه را ببرد مالك آن جايزه مخصوص مي شود. مشاهده مي كنيم همه جا خداوند زندگي افراد بشر را به صورت ميدان مسابقه درآورده و به مردم مي گويد: سابقوا الي مغفره من ربكم استبقوالخيرات, سارعوا الي مغفره من ربكم

و امثال آنها در قرآن زياد است كه هر كسي بهتر و بيشتر فعاليت كند و اطاعت نمايد جايزه را مي برد و درجه و مقام اختصاص به او پيدا مي كند. مولا اميرالمومنين عليه السلام زندگي دنيا را به ميدان مسابقه

تشبيه مي كند و مي گويد: الا و ان اليوم المضمار و غداً السباق و السبقه الجنه و الغايه النار.

يعني مردم آگاه باشيد كه امروز روز آمادگي براي مسابقه و اسب دواني است و فردا هم روز اسب دواني. جايزه اين مسابقه بهشت است و بازنده ميدان مسابقه رسيدن به آتش هاي جهنم. حضرت از يك طرف براي كساني كه مسابقه را مي برند و جلوتر مي تازند و مي‌روند جايزه آنهارا بهشت قرار داده و كساني را كه عقب مي مانند و فعاليت ندارند و يا به عكس فعاليت مي كنند جايزه آنها را آتش جهنم. پس خداوند زندگي افراد بشر را به صورت ميدان مسابقه درآورده است شما بگوئيد چرا چنين مسابقه اي بوجود مي آورد تا در نتيجه مردم را از حد تساوي حقوقي و يا مقامي خارج كند.

جواب اين مسابقه خيلي واضح است. انسان ها در ابتداي خلقت از نظر آگاهي و علم و دانش و آشنائي به نعمت هاي خداوند متعال در حد صفرند و هيچ يك بر ديگري امتياز ندارد. اگر آن ها را در همين حد صفر علم و دانش و درجه واگذار كند خلقت انسان و اين همه تجهيزات وجودي او لغويت پيدا مي كند. چه فايده دارد مخلوقي را خلق كند و او را در عذاب و محروميت ها رها كند.

پس لازم است وضعي بوجود آورد كه انسان ها به علم و دانش و فضيلت برسند و از مسير علم و دانش به آن همه لذت ها و نعمت ها در دنيا و آخرت نايل شوند. پس ايجاد اين مسابقه بسيار لازم و خيلي عقلائي است. والا مردم در حد حيوانات باقي مي مانند و ارزش زندگي پيدا نمي‌كنند و اكنون كه ايجاد جايزه و مسابقه و ميدان مسابقه خيلي علمي و عقلائي است قهرا كساني كه بهتر و بيشتر فعاليت مي كنند و سبقت مي گيرند بايستي جايزه هاي مخصوص را از دست خدا بگيرند. و برتري مالي و علمي پيدا كنند. اگر خدا به كساني كه بهتر و بيشتر فعاليت مي كنند جايزه ندهد و آنها را تشويق ننمايد باز انسان ها در حد صفر قرار مي گيرند و از تمامي نعمت ها محروم مي شوند. پس ايجاد مسابقه خيلي لازم و حياتي است زيرا كليد استفاده از تمامي نعمت ها علم است.

از رسول خدا پرسيدند شما كه در آخر همه پيغمبران ظاهر شديد چگونه از همه پيغمبران جلوتر رفتيد و امتيازات بيشتري پيدا كرديد. حضرت جواب مي دهند كه: سبقتهم بالاقرار من در اقرار و ايمان به خداوند متعال و فعاليت براي كسب فضيلت از پيغمبران ديگر جلو افتادم گرچه بعد از آنها به دنيا آمده ام وليكن بيشتر و بهتر از آنها مسابقه را بردم. روي اين حساب ايجاد مسابقه و تشويق انسانها براي رسيدن به جايزه ها و كسب علم و فضيلت لازم و ضروري است در غير اين صورت كسي در خط تكامل حركت نمي كند تا خود را به درجه و مقامي از علم و دانش برساند.

10- اولياء خدا الگوي حركتي و تكاملي براي انسانها از طريق اطاعت و پيروي از آنها هستند:

در مرحله دوم بر خداوند متعال واجب است كساني را كه به مقصد رسيده و مسابقه را برده اند به فضائل و كمالات نايل شده اند به مردم معرفي كنند و امتيازات آنها را به نظر مردم بياورند تا در عقب ماندگان هم جهشي و حركتي براي رسيدن به جايزه ها و هم حركتي براي رسيدن به علم و دانش ها پيدا شود. آنها هم با شنيدن و يا ديدن اين امتيازات به فكر اين باشند كه خود را به مقامي و مرتبه اي از علم و دانش برسانند و از محروميت نجات پيدا كنند. پس تعريف كساني كه جلو افتاده اند و جايزه هائي را در ميدان مسابقه برده اند خيلي لازم است. بر خدا واجب است آنها را تشويق و ترغيب كند و ديگران را هم تشويق نمايد كه هر چه زودتر و بهتر خود را به درجه و مقام آنها برسانند و مانند آنها فيض ببرند. عقلائي نيست كه خداوند راه تكامل و ترقي را به روي كسي ببندد و او را از كسب درجه و مقام محروم نمايد و بعد از آنكه خداوند آنها را به عقب ماندگان يا عقب افتادگان معرفي كرد لازمه تعريف اين است كه به آنها سمت مرجعيت و مسئوليت بدهد. آنها را به عنوان منبع فيض و چشمه آب حيات معرفي كند و مردم را تشويق و تهييج نمايد كه اگر عقل و شعورشان ضعيف است و دستشان به دامن خدا نمي رسد و نمي توانند بلاواسطه از وجود خدا كسب فيض كنند, درست نيست كه در محروميت باقي بمانند. از اين واسطه ها استفاده كنند تا روزي كه درجه و مقامشان بالا برود و مستقيماً به خداي خود مربوط شوند. پس كساني كه با خداي خود فاصله وجودي دارند و نمي‌توانند با خداي خود رابطه مستقيم داشته باشند و بدون واسطه از خدا كسب فيض كنند بر خداوند متعال لازم و واجب مي شود كه منابع فيض را به بندگان خود معرفي كند و به آنها اعلام كند كه اگر با اقيانوس نامتناهي فيض خدا فاصله داريد و دستتان به دامن خدا نمي رسد از اين نهرها و چشمه ها كه سر راه شما قرار دادم استفاده كنيد. علم و دانش خود را تقويت كنيد تا بتوانيد خود را به مقصد اصلي كه اقيانوس نامتناهي وجود خداوند متعال است برسانيد.

انسان ها در طريق تكامل مانند مسافريني هستند كه به سوي مدينه فاضله و شهر بزرگ تمدن حركت مي كنند. فاصله شان با آن شهر زياد است. اگر خداوند وسط راه چشمه آبي و يا آب و غذائي براي آنها نيافريند و نهر آبي سر راه آنها جاري نكند مايوس مي شوند. از كار و فعاليت دست بر مي دارند و به هلاكت مي رسند و تكامل پيدا نمي كنند. پس بر خداوند متعال لازم و واجب است سر راه مسافرين در هر چند كيلومتري روستائي و باغي و ميوه اي و نهرآبي بيافريند تا مسافرين به آنجا برسند و تشنگي و خستگي خود را بر طرف كنند و تقويت شوندو مجدداً خود را براي حركت ديگر مهيا كنند. كساني كه در خط تكامل پيشرفت كرده اند و مسابقه را برده‌اند البته با يكديگر تفاوت دارند. بعضي در انتهاي مسابقه و بعضي وسط راه در حركتند. بر هر كسي كه چند قدمي جلو افتاده و از علم و دانش بهره مند شده است واجب است به عقب افتادگان كمك نمايد آنها را به علم و دانش خود برساند و باز كساني كه جلوترند به همين كيفيت و انسان هائي كه خود را به سرچشمه آب حيات رسانيده اند واجب است آن آب حيات و فضيلت‌ها را در اختيار عقب ماندگان قرار دهند. آنها را حركت دهند و به سرچشمه وجود خود برسانند و از آنجا آنها را به شهر بزرگ يعني مدينه فاضله وجود خدا مربوط سازند. اگر غير اين باشد عقب ماندگان و عقب افتادگان در محروميت قرار مي گيرند. نه براي خدا ممكن است بدون واسطه فيض و بركتي به آنها برساند نه هم براي آنها ممكن است در اثر فاصله زيادي كه با خداي خود دارند بدون واسطه از وجود خداوند متعال كسب فيض كنند. پس بر خداوند متعال واجب است اولا كساني را كه به درجات و امتيازاتي رسيده اند به ديگران معرفي كند تا عقب ماندگان بفهمند كه اگر فعاليت كردند مانند آنها بهره مي برند و به مقام آنها مي رسند و از طرفي بر كساني كه كسب فيض نموده خداوند واجب مي كند كه از فيوضات و بركات وجودي خود محرومين را بهره مند كنند و محرومين را هم آگاه كنند كه اگر فاصله شما تا شهر مقصد زياد و طولاني است, خداوند سر راه شما و نزديك شما چشمه هاي فضيلت قرار داده تا از وجود آنها استفاده كنيد و نيرو بگيريد تا خود را به آخرين مقصد برسانيد. پس كتمان فضيلت ها و برتري ها عقلائي نيست بلكه عقلائي, تعريف صاحبان فضيلت به مقام و مرتبه اي است كه به آن نايل شده اند تا كساني كه وسط راه در حركت اند از وجود آنها استفاده كنند و موفقيت جلو رفتگان موجب تشويق عقب ماندگان شود و عامل محركي باشد تا آنها نيز خود را از محروميت برهانند. به همين منظور خداوند تبارك و تعالي شخصيت هاي بهتر و برتر را با نشان و مدالي كه به آنها مي دهد و درجاتي كه به آنها اختصاص داده است به كساني كه فاقد آن درجه ومقام هستند معرفي مي كند و به مردم دستور مي دهد كه از وجود آنها كسب فيض كنند و به آنها هم دستور مي دهد عقب افتادگان را از بركات وجودي خود بهره مند سازند. بين خود و محرومين ديگر براي كسب فيض اين همه چشمه ها و نهرها مي سازد تا مردم به حركت خود ادامه دهند. حقيقتاً خداوند تبارك و تعالي انسان هائي را كه به كمال مطلق رسيده اند و در مكتب خدا فارغ التحصيل شده اند از نظر علمي و فكري در وضعي قرار گرفته اند كه نقشه خلقت و تربيت را چنان كه خدا مي داند, مي دانند. و بر اساس همين دانائي مطلق, توانائي مطلق پيدا مي كنند. چنين افرادي را خداوند در اطاعت شريك خود قرار مي دهد و به مردم دستور مي دهد كه چنين افرادي را در اطاعت شريك خدا و مانند خدا بدانند و آن چنان كه از خدا اطاعت مي كنند از آنها اطاعت كنند. و شايد اين مسئله كه خداوند اين چنين افرادي را شريك خود قرار مي دهد با فكر و استعداد شما خواننده اين مطالب ناجور و ناگوار باشد و ايراد بگيرد كه چگونه خدا انساني را شريك خود قرار مي دهد با اين كه اين همه در كتاب خود مردم از شرك نهي مي كند و شرك را بزرگترين گناه غير قابل عفو مي داند.

مي فرمايد: ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر مادون ذالك.

با يك چنين نواهي از شرك آوران به خداوند متعال چگونه خودش انساني را هر چند كه در كمال مطلق باشد شريك خود قرار مي دهد.

جواب شما اين است كه اولا خداوند متعال در كتاب مقدس خود نفي شرك را استثناء مي كند. و به معناي عموم, مردم را از اين كه كسي را شريك خدا قرار دهند نهي نمي كند مي فرمايد: ولا تشرك بالله ما لم ينزل به سلطاناً

يعني كسي را كه خدا به او حجت و قدرت نداده شريك خدا نسازيد.

مفهوم مخالف اين است كه كسي را كه خدا حجت و سلطنت داده مي توانيد او را شريك خدا در اطاعت خدا بدانيد و آن طور كه از خدا اطاعت مي كنيد از او اطاعت كنيد و آن قدر كه ارج و ارزش به خدا مي دهيد به او هم بدهيد. پس خدا اجازه مي دهد كساني را كه به آنها علم وحجت داده مانند خدا مي گويند, مانند خدا دستور مي دهند, آن چنان كه خدا مي داند آنها هم مي دانند و آن چنان كه خدا مي تواند, آنها هم مي توانند. اجازه مي دهد كه چنين افرادي را در اطاعت شريك خدا بدانيم و همانطور كه از خدا اطاعت مي كنيم از آنها هم اطاعت كنيم. شرك معروفي كه مورد نهي خداوند قرار گرفته شرك در اطاعت كافر جاهل است. هيچ كس در تاريخ عقيده ندارد كه بت ها و يا بعضي انسان ها خدا هستند. همان كساني هم كه ادعاي خدائي كرده اند خود را خداي واقعي نمي دانند, مردم هم آنها را به جاي خداي واقعي نمي شناسند و نشناخته اند. خداوند در تعريف افكار مشركين مي گويد: ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم.

اگر از كافران و مشركان و بت پرستان بپرسي چه كسي آسمان ها و زمين ها را آفريده است همه يكنواخت مي گويند خداي عزيز و عليم.

و باز از آنها مي پرسند چرا بت را مي پرستيد. اين بت ها چكاره اند و چه ارزشي دارند مي‌گويند: هولاء شفعائنا عندالله. اين بت ها شفيع ما هستند نه اين كه خداي ما باشند. هنوز انساني در تاريخ به اين حماقت پيدا نشده است كه يك مخلوقي را و يا جماد و نباتي را و يا انساني را و يا پيغمبر و امامي را خدا بداند. و براي مخلوقي جنسيت خدائي قائل شود. همه مي گويند و مي دانند كه خدا حقيقتي است غير از آنچه مي بينند يا به دست خود مي آفرينند. شركي كه مورد نهي الهي واقع شده است و حقيقتاً انسان را به فلاكت و هلاكت مي كشاند شرك در اطاعت است. آن طوري كه بايستي از خدا اطاعت كنيم از انساني اطاعت مي‌كنيم كه مامور خدا نيست و يا از بت و بت سازان اطاعت مي كنيم و آن طوري كه بايستي به خدا احترام بگذاريم به مخلوقي احترام مي گذاريم. مكتب انسان ها را جاي مكتب خدا مي شناسيم. هر كس در تاريخ شرك به خدا آورده و مشرك شده, انساني و يا حيواني را در اطاعت شريك خدا قرار داده است. آنچه مايه نجات و سعادت انسان است اطاعت از فرامين و دستورات خداوند متعال است.

خداست كه درست بندگان خود را راهنمائي مي كند. راه هاي سعادت و شقاوت هر كس را چنان كه هست مي داند. جز خدا چه كسي مي تواند حقايق زندگي و حق و باطل را بشناسد. پس هر كس خود را به جاي خدا مطاع مي شناسد و مردم را به اطاعت خود و يا مخلوقي امر مي كند, خودش منحرف است و بندگان خدا را هم به انحراف مي كشاند مشركيني كه شرك آنها قابل عفو نيست همان ها هستند كه به جاي خدا از مخلوق اطاعت مي كنند. مخلوقي كه تربيت الهي ندارد خودش خدا را نمي شناسد معرفت به خدا ندارد احكام خدا را نمي داند و ضلالت را از هدايت تشخيص نمي دهد, خودش گمراه است و مردم را هم به گمراهي مي كشاند. يك چنين افرادي آن قدر در فكر خود تاريكند و مردم را به تاريكي و ضلالت مي كشانند كه امكان صلاح و سعادت براي آنها باقي نمي ماند. چگونه خدا از يك چنين مشركيني بگذرد. عدم عفو خدا از مشرك به اين معنا نيست كه پناهنده به خدا مي شود و خدا او را طرد مي كند. بلكه به اين معنا كه نمي داند و نمي تواند به خدا پناهنده شود. در اعماق جهنم و در اسفل السافلين هم كه قرار گيرد باز هم همان احكام و برنامه هائي را مايه سعادت خود مي داند كه در دنيا معتقد و مقيد به آنها بوده است و در نتيجه از معارف الهي محروم شده و خلق خدا را در اطاعت به جاي خدا شناخته نه اين كه همان خلق خدا را خدا بداند. پس چگونه خدا چنين انساني را به بهشت ببرد. راه بهشت خط مكتب خدا و خط دين خدا و اطاعت خدا و اولياء خدا است. اين خط يك خط علمي و فكري و فرهنگي است نه خطوطي مانند خطوط روي زمين از جائي به جائي.

تا انسان بتواند خط حركت خود را عوض كند. پس عدم عفو مشرك از باب نشدن است نه نكردن. چگونه خدا مشركي را به بهشت ببرد. آيا اگر فرشته اي يا انساني مشرك را كول بگيرد و به بهشت انتقال دهد آيا در زندگي بهشتي موحد خواهد شد. البته چنين نيست. همان جا هم از كسي تشكر خواهد كرد كه از او اطاعت نموده. خواهد گفت ديديد كه فرعون مرا به بهشت برد و يا بت ها و بت سازها مرا به بهشت انتقال دادند. اساساً سرمايه بهشت يك علم و قدرتي است كه در وجود انسان متمركز مي شود و اين علم و قدرت در مكتب خدا قابل ظهور است. علم و قدرت بهشتي شدن و بهشت ساز شدن علم و دانش است كه خدا و يا اولياء خدا به انسان تعليم مي دهند.

بهشتيان مجهز به علم وقدرتي هستند كه به هر جا بروند و هر جا باشند براي خود بهشت مي‌سازند. خودشان با علم و قدرتي كه دارند, جنات عدن تجري من تحتها الانهارند و اين علم و قدرت در شعاع تعليم و تربيت مستقيم خدا و يا اولياء خدا حاصل مي شود. آيا بت ها و طاغوت‌ها و انسان هائي كه ادعاي خدائي كرده اند مي توانند علم الهي را به انسان بياموزند, چگونه مي توانند با اين كه خود گمراه شده اند.

و اما كساني مانند انبياء و اولياء كه در مكتب خدا فارغ التحصيل شده اند راه خدا و دين خدا را چنان كه خدا مي داند از خدا ياد گرفته اند.

مجهز به علم و قدرت الهي شده اند و خدا آنها را بين خود و خلق خود واسطه قرار داده است. حقيقتاً اين ها در اطاعت و بندگي شريك خدايند يعني كار خدا از دست آنها ساخته مي شود. اين ها همان افرادي هستند كه از شرك به مفهوم عموم استثناء شده اند كه خداوند مي فرمايد: لا تشرك باالله ما لم ينزل به سلطاناً.

كسي را كه مجهز به علم و قدرت الهي نيست شريك خدا قرار ندهيد. يعني اگر مجهز به علم و قدرت خدا باشد مي توانيد او را در اطاعت شريك خدا بدانيد زيرا آنچه او مي گويد خدا مي‌گويد به آنچه او امر و نهي مي كند خدا امر و نهي مي كند. در معرفي حضرت زهرا سلام الله عليها پيغمبر اكرم مي فرمايد: ان الله يرضي لرضاها و يعضب لغضبها.

از هر كسي زهرا راضي مي شود خدا هم راضي است و بر هر كس غضبناك شود خدا هم غضبناك است پس جلب رضايت زهرا از مسير اطاعت رضاي زهرا جلب رضاي خداست. و مشمول غضب زهرا شدن از مسير معصيت حضرت زهرا و ظلم به او انسان را مشمول غضب خدا مي كند. خداوند خود انبياء و اولياء را در اطاعت و امر و نهي شريك خود قرار داده و فرموده است : من اطاع الرسول فقد اطاع الله.

و همه جا آيات متواتر و زياد است كه زحمت دادن پيغمبران زحمت دادن به خداست و رنج و مشقت دادن به آنها رنج و مشقت دادن به خداست و از اين قبيل. پس انسان هائي كه به كمال مطلق رسيده اند و ذره اي در گفتن و شنيدن و دستور دادن اشتباه نمي كنند و دين خدا را چنان كه خدا مي داند مي دانند و به مردم ابلاغ مي كنند. اطاعت آنها اطاعت خدا به حساب مي آيد خداوند خود شرك را در آيه اي كه ظاهراً در سوره روم تعريف مي كند مي فرمايد: و لاتكونوا من المشركين من الذين فرقوا دينهم

يعني مشرك نباشيد. مشرك كساني هستند كه در دين خدا تفرقه اندازي مي كنند. و مردم را در دين خدا به گروه هاي مختلف تقسيم مي كنند و اين تفرقه اندازي ممكن نيست مگر اين كه جاي انساني كه حجت خدا در تعليم احكام خدا شده است از ديگري اطاعت كنند. اگر مردم از همان امام و پيغمبري اطاعت كنند كه خدا او را حجت قرار داده هرگز در دين خدا تفرقه ايجاد نمي شود و مردم گرفتار اختلاف نمي شوند اما وقتي كه معاويه ها و يا طاغوت ها را جاي حجت خدا قرار مي دهند و از آنها اطاعت مي كنند آنها روي جهالت و ضلالتي كه مبتلا شده اند مردم را به ضلالت و جهالت مبتلا مي كنند. حديث در كتاب بلاغه الحسين كه از كتب بحار استنساخ شده است يك نفر از حضرت سيدالشهداء عليه السلام سئوال مي كند كه يابن رسول الله ما معرفت الله معرفت خدا يعني چه. حضرت مي فرمايند: معرفت الله معرفت الامام الذي افترض الله طاعته علي الناس.

معرفت خدا معرفت همان امامي است كه خدا اطاعت او را واجب كرده است.

پس همه جا شرك هائي كه انسان ها را به جهنم و هلاكت مي كشاند به معني اطاعت از مكتب و يا انساني است كه خدا او را به عنوان حجت خود معرفي نكرده و در مكتب خدا تربيت نشده است. خودش گمراه است و مردم را به گمراهي مي كشاند.

نتيجه بحث اين است كه خداوند همان قدر كه براي خود عظمت قائل شده و اطاعت و بندگي خود را بر همه كس واجب و لازم دانسته براي انسان هاي كامل و اولياء خود كه به كمال مطلق رسيده اند عظمت قائل شده و مردم را امر به تعظيم و تكريم آن ها نموده است. زيرا انسان هائي كه در مكتب خدا فارغ التحصيل شده اند دين خدا و حكم خدا را مانند خدا مي دانند. آنچه را خدا حرام كرده حرام مي كنند و آنچه را حلال نموده حلال مي كنند. معصومند و ذره اي در قانونگذاري به امر و نهي الهي اشتباه نمي كنند كه مردم را به ضلالت و جهالت بكشانند. و پيغمبراني هم كه هنوز به كمال مطلق نرسيده اند مقيد به وحي الهي هستند هرآنچه را خدا بر زبان آنها جاري مي كند به مردم ابلاغ مي كنند به راي خود چيزي نمي گويند و مردم را به جائي خلاف راه خدا نمي برند, اطاعت آنها اطاعت خدا است. پس انسان حق دارد آن چنان در اطاعت انسان هاي كامل باشد كه بايستي در اطاعت خدا باشد. و خداوند متعال همان امتيازاتي كه براي خود قائل شده براي آنها هم قائل شده است كه آن امتيازات كاملاً در انجام مراسم حج قابل كشف است و باز ممكن است سئوال شود كه چرا كساني كه عيسي را خدا دانسته اند يا خداي دوم دانسته اند شرك مي داند و آنها را شبيه كفار مي شناسد مي فرمايد: يضاهئون قول الذين كفروا جواب اين است كه آنها عيسي را خدا يا پسر خدا مي دانند. جنسيت خدائي براي عيسي قائلند و اين شرك است زيرا هيچ كس جنسيت خدائي

ندارد. شريك خدا در اطاعت غير از اعتقاد به جنسيت خدائي است.

من اطاع الرسول فقط اطاع الله.

11- حق شناسي خداوند از انبياء و اولياء خدا:

يكي از مسائلي كه خداوند تبارك و تعالي خيلي عظيم و عجيب آن را رعايت مي كند, مسئله حقوق شناسي است. در اين جا مشاهده مي كنيم كه در بعضي جملات و عبارات دعائي و يا زياراتي وارده شده است اللهم اني اسئلك بحق محمد و آل محمد عليك. خدا را قسم مي دهيم به حقي كه محمد و آل محمد بر خداوند متعال دارند و در بعضي جملات و عبارات آمده است اللهم اني اسئلك بحق المومن عليك خدايا به حقي كه مومن بر تو دارد. و در اين جا سئوال مي‌شود كه چگونه انساني هر چند بهترين و كاملترين انسان ها باشد بر خدا حق پيدا مي كند زيرا كسي بر ديگري حق پيدا مي كند كه فايده اي به او برساند و عامل حيات او يا كمك حيات او باشد. كسي كه به شما خدمت مي كند و شما به خدمت او احتياج داريد و با اين خدمت نياز شما را برطرف مي كند بر شما حق پيدا مي كند. اگر براي خدا و رعايت حق انسانيت به شما خدمت كرده است حق احسان بر شما پيدا مي كند كه آن را حق حيات مي نامند يعني خدمت او به ميزاني ارزش دارد كه حيات شما براي شما ارزش دارد. و اگر هم به منظور ديگري به شما خدمت مي كند تا در برابر خدمات خود مزدي بگيرد و يا متقابلاً از شما استفاده كند حقش منحصر به همان مزدي مي شود كه به منظور آن به شما خدمت كرده است. و حال مي‌گوئيم. انسان ها و يا بندگان مومن خدا و يا بالاتر از انها پيغمبران و ائمه كجا ممكن است به خداوند متعال خدمت كنند و با خدمات خود نياز خدا را برطرف كنند. خدا غني باالذات است و ذره اي نيازمند به كسي يا چيزي نيست. خواه نياز به چيزهائي باشد كه خود آن را ساخته است و يا نياز به ثروت ها و صنعت هائي كه انسان ها آن را ساخته اند. گرچه خورشيدها و ماه و ستاره ها را خودش آفريده وليكن نياز به خورشيد و ماه ندارد. تا بگوئيم خداوند در تاريكي نمي بيند و نمي تواند عملي انجام دهد, روشنائي را مي آفريند تاببيند و بتواند. پس در اين صورت از خورشيد و ماهي كه خودش آنها را آفريده استفاده مي كند و يا مثلاً بگوئيم خداوند خودش راهي ندارد تا بندگان خود را هدايت كند وليكن از وجود انسان هائي هدايت گر مثل انبياء و اولياء استفاده مي كند پس در اين صورت به نور و روشنائي و يا مظاهر هدايت كه خود آن را آفريده است احتياج دارد و اين خدمت گزاران و هدايتگران به خدا خدمت مي كنند و نياز خدا را برطرف مي نمايند پس بر خدا حق پيدا مي كنند. چنين نيست كه انساني يا مخلوق ديگري بتواند به خدا خدمت كند و نياز خدا را برطرف كند تا بر خدا حق پيدا كند.

اگر چنين باشد كه به نور و روشنائي احتياج دارد پس چگونه نور و روشنائي را آفريده و يا اگر به پيغمبران و اولياء خود نيازمند است چگونه آنها را آفريده و به علم و حكمت هدايت كرده است. با اين حساب هرگز قابل تصور نيست كه خداوند ذره اي به كسي يا چيزي احتياج داشته باشد و كسي نياز خدا را برطرف كند تا حقي بر خدا پيدا كند. مولا اميرالمومنين عليه السلام در خطبه اي كه حق و حقوق را تعريف مي كند مي فرمايد: كلمه حق در فهم و دانش مردم آن قدر وسيع است كه هركسي با كوچكترين تاملي مي تواند آن را درك كند. وليكن در مقام رعايت حقوق آن قدر مردم در مضيقه قرار مي گيرند كه كمتر كسي پيدا مي شود چنان كه شايسته است حق را رعايت كند مي فرمايد: خلايق همه بر يكديگر حق دارند. در ميان خلايق كسي پيدا نمي شود كه بر ديگران حق داشته باشد و ديگران بر او حق نداشته باشد. پدر بر فرزندان حق دارد فرزندان هم بر پدر و مادر حق دارند مردم بر امام و پيغمبر خودشان حق دارند كه آن ها را هدايت كنند, پيغمبر و امام هم بر آنها حق دارند كه از هدايت آنها استفاده كنند و اطاعت نمايند . اگر بخواهيد كسي را پيدا كنيد كه بر همه كس و همه چيز حق دارد و كسي بر او حقي نداشته باشد, آن خداوند متعال است. او بر همه مخلوقات و كائنات حق دارد وليكن هيچ مخلوقي بر او حق ندارد. با همه اين ها خداوند به اراده قاهره خود و روي لطف و رحمت خود براي كساني كه دعوت او را اجابت نموده از او اطاعت مي كنند, حق قرار داده است. و اعلام فرموده كه هر كس او را اطاعت كند خدا بر خود واجب فرموده او را به بهشت ببرد و هر كسي خدا را معصيت كند به حال خود واگذارش نمايد. يك چنين حقي را خداوند خودش براي بندگان وضع نموده و نه اين كه بندگان فايده اي به خدا برسانند و حق پيدا كنند. به همين منظور كساني كه به بندگان خدا و دين خدا خدمت مي كنند و مجري احكام و دستورات او هستند خداوند براي آنها حق قرار داده است. حقوقي كه قابل تقاضا و قابل مطالبه باشد يعني بنده خدا بتواند به پيشگاه مقدس الهي عرضه بدارد كه پروردگارا طبق وعده اي كه به ما دادي تو را اطاعت كرديم پس ما را به بهشت ببر و از معصيت ها نجات بده حقوقي است كه خداوند به جعل خود آن را قرار داده و يك حق قانوني قابل مطالبه شناخته است. به همين منظور بندگان مومن خدا بر خدا حق پيدا مي كنند هر كس بيشتر و زيادتر در راه احياي دين خدا فعاليت مي نمايد و به دين خدا بيشتر خدمت مي كند بر خداوند متعال حق پيدا مي كند و خداوند بر خود واجب و لازم مي داند كه او را به بهشت ببرد و مخصوصاً انسان هاي مخلصي كه در طريق اخلاص و اطاعت خدا به كمال مطلق رسيده اند و به جز رضايت خدا و تامين هدف خدا از خلقت عالم و آدم هدفي ندارد, حق كامل بر خداوند متعال پيدا مي كنند خداوند به كيفيتي آنها را صاحب حقوق نموده است كه شايد به آنها مي گويد آن قدر كه من بر شما حق دارم شما هم بر من حق داريد پس بر من واجب و لازم است كه هيچ نعمتي از نعمت ها را به خود اختصاص ندهم كه شما را از آن نعمت محروم كنم. زيرا حق شما بر من برابر حق من بر شما است. بر من واجب و لازم است آنچه دارم و به وسيله آن امتياز پيدا كرده ام شما را هم از آن بهره مند كنم. براي رعايت اين حق عظيم و عجيب كه خداوند براي بندگان كامل خود قرار داده بهترين معرف دعاي سحر است كه از امام چهارم نقل شده است. انسان ها با خواندن و خواستن دعاي سحر از خدا چه مي خواهند. آب و غذا مي خواهند كه خدا پيش از خواهش براي آنها آفريده و همين طور ساير نعمت هائي كه موجوديت آنها را تامين و تكميل مي كند اگر مندرجات دعاي سحر را خلاصه كنيم كه انسان در اين دعا از خدا چيزهائي مي طلبد. بايستي بگوئيم انسان تاج تخت خدا را از خدا مطالبه مي كند و مي گويد پروردگارا آن جمال و جلالي كه تو داري به من هم عنايت كن تا جمال و جلالي مانند تو داشته باشم. آن علم و قدرتي كه تو داري به من هم عنايت كن و مي گويد تمامي علم و قدرت خود را به من عنايت كن تا من يك چنان علم و قدرتي داشته باشم كه تو داري. همين طور از ابتداي دعا تا آخر كليه صفحات جمال و جلال خدا از خدا مطالبه مي كند. دعائي است خيلي عجيب و عظيم و اجابت اين دعا عظيم تر و عجيب تر است. تمامي موجوديت خدا و عظمت خدا متوقف بر علم و قدرت خداست. خدا منهاي علم و قدرت نمي تواند خدا باشد و يا خدا منهاي صفات جمال و جلالي كه دارد نمي تواند خدا باشد.

و اين بنده خدا يعني انسان در خانه خدا مي رود ميگويد: اسئلك بجمالك كله به جلالك كله بعلمك و قدرتك كله

و تا آخر دعا. خوب دقت كنيد اگر اين دعا كاملاً اجابت شود همانطور كه خدا وعده اجابت داده است آيا صفت جمال و جلالي براي خدا مي ماند كه بنده خدا از آن محروم باشد.

درست خلاصه و نتيجه اين دعا اين است كه اين بنده فقير و مفلوك در خانه اين سلطان عظيم الشان پادشاه حاكم به آسمان ها و زمين ها مي رود و تاج و تخت او را از او مطالبه مي كند. مي‌گويد مانند تو سلطان باشم مانند تو قدرتمند و نيرومند باشم مانند تو دانا و دانشمند باشم. مسلما پيشوايان معصوم ائمه اطهار عليهم السلام اين چهارده نفر از كساني هستند كه تمامي اين دعاها و خواهش ها درباره آنها اجابت شده و خدا آنچه خود دارد از صفات جمال و جلال به آنها مرحمت فرموده است. فرقي كه بين آنها و خداي آنها است همين وضع ذاتي آنها و خداوند متعال است كه آنها از مواد و املاح خاك و آب عالم خلق شده اند. يك طينت هاي مادي و روحي هستند و خداوند از اين شباهت ها مجرد و منزه است. يعني ائمه اطهار عليهم السلام شباهت وجودي به خدا ندارد و اشتراك وجودي بين آنها و خدا نيست. ائمه مخلوق خدايند جسمند و ماده اند. موجودي هستند محصول تركيب روح و جسم و يا ماده و نيرو. وليكن با خداي خود اشتراك صفاتي دارند. خدا عالم است و علم خود را به آنها عنايت كرده. قادر است و قدرت خود را به آنها بخشيده و آنها را به جاي علت غائي خلقت و آفرينش شناخته و علت غائي آن قدر در خلقت موثر و لازم است كه علت مادي موثر است. يعني ما مي گوئيم فاعل اين باغ و بوستان علت فاعلي آن است كه اگر نبود باغ و بوستاني هم نبود. اگر باغبان نبود باغ و درختي وجود نداشت و در اين جا مي پرسيم اگر عامل درختكاري باغبان است عامل عامل چيست؟ يعني چه عاملي باغبان را وادار به درختكاري مي كند كه اگر آن عامل نباشد فاعل فعلي را انجام نمي دهد و از جاي خود تكان نمي خورد. آن عامل كه باغبان را وادار به درختكاري مي‌كند ثمراتي است كه از آن درخت ها پيدا مي شود پس وجود ثمرات كه آن را علت غائي مي نامند برابر وجود عامل و فاعل در آفريدن و خلق كردن موثر است. عامل آفريننده عالم و آدم خداست وليكن عامل اين عامل كيست و چيست. آن هدفي كه خدا را وادار به آفريدن و خلق كردن مي نمايد چيست؟ كه آن را علت غائي مي نامند يعني هدف خدا از خلقت عالم و آدم. و آن هدفي الهي كه خدا را وادار به آفريدن و خلق كردن مي كند پيدايش علم و معرفت در وجود خلق است.

همان طور كه فرموده من گنجي بودم نهان و پنهان يعني مجهول بودم كسي نبود مرا بشناسد خلايق را آفريدم تا از اين مجهوليت بيرون آيم و كسي باشد مرا بشناسد چنان كه من هستم و خودم را مي شناسم. تنها كساني كه هدف خدا به وسيله آنها تامين مي شود و با بودن آنها خداوند به هدف خود از خلقت عالم و آدم مي رسد، همين انسان هاي كامل و امام هاي معصوم اند. پس آنها هم مانند خداوند متعال براي خلقت عالم و آدم علت تامه هستند. اگر خدا نبود كسي و چيزي نبود و اگر آنها هم نبودند كسي و چيزي نبود و اگر هم بود لغويت پيدا مي كرد لذا خداوند با اين كه خود آنها را آفريده و تربيت نموده و آنها را مجهز به صفات عليا و اسماء حسني خود نموده حق آنها را برابر حق خود و مساوي حق خود بر آنها شناخته است. آنچه خودش مي خواهد و براي خود لازم مي داند براي آنها مي خواهد و براي آنها لازم دارد همان طور كه خدا خود را ملك و مالك همه مخلوقات و موجودات مي داند و مي گويد من پادشاه آسمان ها و زمين ها هستم اين سمت و صفت پادشاهي را هم به ائمه اطهار داده و آنها را پادشاه آسمان ها و زمين دانسته و همان تشريفاتي كه بين يك سلطان و رعيت پيدا مي شود كه رعيت شاه برابر او چه وظايفي دارند و سلطان در برابر رعيت چه وظائفي و چه نوع مراسم و آثاري لازم است بين سلطان و رعيت رعايت شود تا پادشاه به نشان و مدال پادشاهي شناخته شود و رعيت هم با انجام وظائف, رعيت شناخته شوند. خداوند تمامي اين مراسم و شرايط را بين مردم و ائمه اطهار عليهم السلام قرار داده است. مظهر و مظهر تمامي اين شرايط و مراسم كه سلاطين عالم بايستي خود را در چه وضعي و در چه لباسي نمايش دهند و بندگان آنها خود را در چه وضعي و لباسي به نمايش درآورند تا در اين دو وضعيت شناخته شود چه كسي شاه و ملكه است و چه

كساني از رعايا و بندگان شاه و ملك هستند همين مراسم حج است.

كه در آن خدا و ائمه اطهار خود را در وضعيت يك سلطان و پادشاه عظيم الشان جلوه مي دهند و مردم با انجام مراسمي كه دارند در وضعيت بندگان و رعاياي سلطان به نمايش مي آيند.

و اين جمله كه گفته شد خداوند سلطنت و پادشاهي خود را به آنها بخشيده و آنها را در لباس يك سلاطين عظيم الشان به نمايش درآورده دليل قرآني دارد كه خداوند مي فرمايد: و لقد اتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمه و اتيناهم ملكاً عظيماً.

يعني به آل ابراهيم كه همان ائمه اطهار عليهم السلام هستند كتاب و حكمت داده ايم و به آنها سلطنتي عظيم و نامتناهي بخشيده ايم. كلمه عظيم همه جا در قرآن در تعريف نامتناهيات استعمال مي شود. خداوند قرآن خود را به كلمه عظيم توصيف مي كند زيرا حقيقتاً علم قرآن نامتناهي است قرآن از نظر علمي هماهنگ با علم خداوند متعال است. و علم خدا كه نامتناهي است علم قرآن هم نامتناهي است. و از آن جمله شخصيت مولا امير المومنين عليه السلام را به كلمه عظيم توصيف مي كند. در سوره نبا مي فرمايد: عم يتسائلون عن النبا العظيم.

نبا عظيم همه جا وجود مبارك مولا عليه السلام تفسير شده است. در ميان مردم معاصر پيغمبر اكرم شهرت يافته كه نبا عظيم علي بن ابيطالب است از آن جمله دشمن درجه يك آن حضرت كه عمرعاص است در اشعاري كه او مدح مي كند به كلمه نباء عظيم ستايش مي كند. البته عمرعاص اين جمله را به عقل و شعور خود نمي گويد زيرا او هرگز نمي تواند مولا عليه السلام را به آن حقيقتي كه دارد بشناسد بلكه جمله اي است كه از لسان پيغمبر اكرم شهرت يافته. در شعر خود مي گويد: هوالنباء العظيم و فلك نوح و باب الله و انقطع الخطاب آن بزرگوار را به نبا عظيم و كشتي نوح و باب اله ستايش مي كند و اين كلمه تعريفاتي است كه از رسول خدا شهرت يافته است. گرچه مي گويند نبا عظيم قيامت است وليكن قيامت هم يك زندگي است كه به وسيله انسان داير مي شود.

انسان است كه قيامت به پا مي كند و مردم را به محاكمه و حساب مي كشاند از جمله القاب مشهور آن حضرت قسيم الجنه و النار است و زندگي قيامت هم بر مدار همين تقسيم داير مي شود كه چه كساني مستحق بهشتند كه مولا آنها را به زندگي بهشتي مي رساند و چه كساني مستحق جهنم. پس اگر منظور از نباء عظيم قيامت باشد قيامت هم به وسيله آن بزرگوار داير مي شود. مولا عليه السلام در وصيت هاي خود به كميل بن زياد مي گويد: يا كميل لابد لما ضيكم او به و لا بدلنا فيهم من غلبه.

چاره اي نيست تمام گذشتگان بايستي دو مرتبه به زندگي برگردند و ما آل محمد ص بر آنها حاكميت پيدا كنيم.

پس ملك عظيم دوره نامتناهي سلطنت آنهاست كه به نام آخرت شناخته شده است. و از آن جمله خداوند عرش حاكميت خود را هم به كلمه عظيم معرفي مي كند آنجا كه مي گويد و رب العرش العظيم. عرش همان مقام حاكميت و سلطنت است كه به وسيله ائمه اجرا مي شود ائمه اطهار را عرش خدا شناخته اند البته خداوند مانند پادشاهان ديگر روي تختي از عاج و جواهرات ديگر نمي نشيند او منزه است كه جا و مكاني داشته باشد وليكن از مسير علم و دانش و استعداد ائمه اطهار بر خلائق حاكميت پيدا مي كند.

حكم او از زبان ائمه رسميت دارد. نه تنها از قرأن.

أيات قرأن از بيانات ائمه اطهار عليهم السلام رسميت پيدا مي كند همان طور كه حكم سلطان از تخت سلطنتي اش رسميت پيدا مي كند. بنابراين آنها صاحب ملك نامتناهي هستند همان طور كه خداوند در پادشاهي خود نامتناهي است.

و اساساً بايستي بدانيم هر جا خداوند در قرآن ضمن بيان اعمال و افعال خود, خود را با كلمه متكلم مع الغير تعريف مي كند ائمه اطهار را به خود ضميمه مي كند مثلا مي گويد: انا انزلنا الذكر و اناله لحافظون.

ما قرآن را نازل كرديم و خودمان آن را حفظ مي كنيم با اين كه قرآن را فقط خداوند نازل مي كند لازم است بگويد اني نزلت الذكر وليكن متكلم مع الغير مي آورد. زيرا آن قدر كه خداوند به اراده خود در نزول قرآن موثر است پيغمبر اكرم هم به همان ميزان موثر است.

متكلم و مخاطب هر دو به يك ميزان عامل ايجاد كلام و سخن هستند اگر پيغمبر اسلام نباشد خداوند قرآن را بر چه كسي نازل كند.

و يا اگر خدا نباشد چه كسي قرآن را بر پيغمبر نازل كند. پس هر دو به يك ميزان عامل ظهور قرآن هستند و همين طور حفظ قرآن خداوند متعال و ائمه اطهار عليهم السلام با تدبير و سياست خود قرآن را در طول تاريخ حفظ كرده اند و نگذاشته اند در تغيير و تفسير قرآن كسي مداخله كند و آيات آن را جابجا كند همين طور در تمام موارد مي فرمايد: انا لننصر رسلنا ما پيغمبران خود را ياري مي كنيم.

خداوند پيغمبر خود را ياري نموده علي بن ابيطالب و ائمه اطهار هم به همان ميزان رسول خدا را ياري كرده اند بعضي ها مي گويند اين متكلم مع الغير براي اين است كه خداوند براي تعظيم خود, خود را همه كس و همه كس را به جاي خود مي داند مانند سلاطين كه مي گويند ما چنين و چنان كرديم. ما فرمان داديم وليكن اين عقيده اشتباه است. عظمت خدا به ذات خدا بستگي دارد نه اين كه ديگران ضميمه او شوند يا نشوند. در آن جا كه صفات اختصاصي خود را يادآوري مي كند يعني صفاتي كه كسي نمي تواند در آن صفات شركت داشته باشد خود را با متكلم وحده تعريف مي كند. مي گويد من, نمي گويد ما, مثلا به حضرت موسي مي فرمايد: اني انا الله لا اله الا انا فاعبدني و اقم الصلوه لذكري.

فقط من خدا هستم به جز من خدائي نيست پس تو اي موسي بنده من باش و نماز را به ياد من بخوان. در اين جا نمي گويد ما خدا هستيم. زيرا هيچ مخلوقي صفت الوهيت پيدا نمي كند. پيدايش جنسيت خدائي براي مخلوق و يا جنسيت خلقي براي خالق محال است وليكن آنجا كه مي گويد ما قرآن را نازل كرديم ما پيغمبران را ياري نموديم و يا در مسئله قيامت مي گويد:

الينا ايابهم ثم ان علينا حسابهم

برگشت مردم به سوي ما و حساب مردم با ماست.

براي اين است كه همان طور كه خداوند مرجع قيامت بوده و همه بندگان به او رجوع مي كنند و او حساب بندگان خود را رسيدگي مي كند. ائمه اطهار عليهم

السلام مرجع حساب و كتاب بشريت در قيامت هستند.

امام صادق عليه السلام طبق نقل به بحار هنگام خواندن اين دو آيه به خود اشاره مي كند مي‌فرمايد: الينا اياب الناس ثم ان علينا حسابهم

برگشت مردم به سوي ما آل محمد و حسابشان با ماست. در زيارت جامعه كبيره هم كه مي‌خوانيم ايابهم اليكم و حسابهم عليكم يعني رجوع مردم به شما آل محمد است و حساب مردم با شما آل محمد است. مشاهده مي كنيد كه همه جا خداوند در كارهاي ترتيبي و نصرتي و حسابرسي ائمه اطهار عليهم السلام را ضميمه خود مي كند و كلمه مع الغير به كار مي برد. اين ها همه دليل است كه خداوند حقيقتاً سلطنت خود را به آنها بخشيده و تمامي خلايق را در دنيا و آخرت به آنها ارجاع داده است. در كتاب كافي هم از قول امام صادق عليه السلام نقل شده كه ايشان مي فرمايند: ان الله فوض الينا الامر

يعني خداوند امر خلايق را به ما واگذار كرده است پس با اين مقدمات شك

و شبهه اي نمي ماند كه خداوند همان عظمت و مقام كه براي خود قائل است براي ائمه اطهار عليهم السلام هم قائل است و آنها را صد در صد به جاي خود نصب نموده و امر خلايق خود را به آنها واگذار كرده است.

پس ما كه مي گوئيم مراسم حج از يك طرف مظهر نمايش سلطنت الهي و ائمه اطهار عليهم السلام است با همان جلال و شكوهي كه دارند و از طرفي مظهر عبوديت بندگان خدا با همان احتياجي كه به خدا و ائمه اطهار دارند, خلاف حقيقت نگفته ايم. خداوند در اين مراسم خود را در نشان و مدال يك سلطان عظيم الشان با جلال و شكوه به نمايش مي گذارد و همچنين سلطنت عظيم آل محمد عليهم السلام را به نمايش مي گذارد تا عظمت خدا از مسير عظمت آنها شناخته شود. خداوند همه جا ائمه اطهار را به عنوان نمونه علم و قدرت خود معرفي مي كند مانند آيه نو در سوره نور.

و از آن جمله امام صادق عليه السلام در كتاب كافي مي فرمايد: بنا عرف الله و بنا عبدالله لولانا ما عرف الله لولانا ما عبدالله.

يعني به وسيله ما آل محمد(ص) خدا شناخته شد و به وسيله ما پرستش شد اگر ما نبوديم خدا شناخته نمي شد و معبود خلايق قرار نمي گرفت.

زيرا حقيقتاً آنها با علم و قدرت و تجهيزات وجودي و صبر و متانت و سياستي كه دارند نمايشگر صفات مقدس خداوند متعال هستند. در دنيا نمونه هاي علم و تدبير خدايند و در آخرت نمايشگر حكومت و سلطنت خدا هستند. هر كس در صفات و كمالات و تجهيزات وجودي ذره اي بخواهد يكي از اين چهارده معصوم را از اراده و صفات مقدس خداوند عقب تر بداند اشتباه مي كند فقط آنها جنسيت ذاتي خدائي ندارند. در ذات خود و در وجود خود خدا نيستند وليكن متصف به صفات الهي و موسوم به اسماء حسناي خدا هستند. خدا آنها را در علم و حكمت و در تدبير و سياست بالا برده و علم و حكمت و سياست خود را به آنها تعليم نموده و آنها را جاي خود نشانده و واسطه هاي اصلي و ابتدائي بين خود و مخلوقات خود قرار داده است. آنها مرجع تمامي پيغمبران و سلاطين و علماء و دانشمندان در دنيا و آخرت هستند. و در اين رابطه بهترين جمله فرمايش مولا امام دهم عليه السلام در زيارت جامعه كبيره است كه مي فرمايد: خلقكم الله انواراً فجعلكم بعرشه محدقين حتي من علينا

و جعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه

اولا مي فرمايد: خلقكم الله انوارا

خداوند شما را نور آفريد منظور از اين آفرينش به نور آفرينش به تعليم و تربيت است نه اين كه جنسيت آنها از اين روشنائي ها مشهور و معروف باشد زيرا اگر از اين روشنائي ها بودند مانند ماه و خورشيد و ساير چراغ ها لازم بود بدرخشند. نور در اين جا مانند نور در آيه نور است كه خداوند مي فرمايد: الله نور السموات

يعني خدا علم آسمان ها و زمين ها و حكمت آسمان ها و زمين ها و هدايت گر اهل آسمان ها و زمين هاست اين هدايت گري ها همه علم است تعليم و تربيت است.

زيرا علم از اين انوار ظاهري روشنتر است. اگر عالم باشي و فضا تاريك باشد نور و تاريكي را مي شناسي و

مي داني و اما اگر فضا روشن باشد و تو عالم نباشي روشنائي و تاريكي را نمي‌داني پس علم نورالانوار است. خداوند با تعليمات خود ائمه را انوار آفريده يعني به نورانيت و علميت كامل آنها را مجهز نموده و در همان آيه نور خداوند آنها را مثل نور خود معرفي نموده. مثل نور كمشكوه فيها مصباح. و پيغمبر اكرم در تعريف امام حسين عليه السلام مي فرمايند: مصباح الدجي و سفينه النجاه

پس حضرت به علم و عمل خود چراغ هدايت است.

بعد كه مي گوئيم خدا شما را نور آفريد مي گوئيم بينش و دانش شما را به نور عرش خود مجهز كرد. عرش خداوند متعال هم همه جا به علم وحكمت و مظاهر علم و حكمت تفسير شده است. يعني خدا علم العلوم است و بر تمامي دانش ها و بينش ها احاطه دارد و ائمه را مظهر دانش و بينش خود قرار داده است. پس اشتراك انسان ها با خداوند متعال در بودن و دانستن دليل الوهيت آنها نيست. آنها مخلوقند مجهز به علم لدني از مسير تعليمات الهي شده اند. و خداوند تبارك و تعالي وجود مطلق غير قابل وصف است كه علمش عين ذات و ذاتش عين علم است. تبدل و تبادل وجودي و ذاتي بين انسان و خدا ممكن نيست زيرا ذاتي به ذات ديگر قابل تبديل نيست. ائمه اطهار با خداوند متعال از طريق تعليمات الهي اشتراك علمي دارند نه اشتراك جنسي و وجودي. علم خدا عين ذات است و علم ائمه اطهار مكتسب از ذات خداوند. همان خاصيت ها كه بين استاد و شاگرد بوجود مي آيد استاد علم خود را به شاگرد خود مي آموزد و شاگرد خود را از طريق تعليم و تعلم و تكامل علمي به علم خود و مقام خود مي رساند و با اين ارتقاء درجه و مقام، نه استاد از مقام خود تنزل فرموده به جنسيت شاگرد خود درآمده و نه هم شاگرد متبدل و متحول به وجود استاد شده است و هر كدام در وضع ذاتي ابتدائي خود هستند. انسان مي تواند با فراگيري علوم جزئي اشتراك علمي با خداي خود پيدا كند. خدا مي داند الان روز است و چند ساعت ديگر شب. خدا مي داند كه من بنده او هستم مخلوق او هستم در اين زمان خلق شده ام من هم كه بنده او هستم همين مسائل را مي دانم پس با سرمايه دانائي مانند خداي خود عالم شده‌ام نه اينكه ذاتم و وجودم شباهت و شراكت ذاتي با خداي خود پيدا

كرده باشد.

من از ماده خاكي هستم جسمم و محدودم. اين همه عوارض وجودي دارم و در

معرض اين همه تغييرات وتحولات هستم. مرگ و حيات بر من عارض مي شود, وابستگي ذاتي و وجودي و يا به تعبير ديگر نياز ذاتي و وجودي به خداي خود دارم و او غني با لذات است و منزه است از اين كه شباهت جنسي و وجودي و يا شباهت كمي و كيفي به خلق خود داشته باشد و يا خلق او هر چند انسان كاملي مانند ائمه عليهم السلام شباهت ذاتي و وجودي به خداي خود داشته باشند. نه خداوند از جنسيت اولوهيت و ذات منزه و مجرد خود تنزل پيدا كرده و در وضعيت مخلوقي قرار گرفته است و نه هم ذات انسان هاي كامل و يا فرشتگان و مجردات تحول و تكامل وجودي پيدا نموده و جنسيت خدائي پيدا كرده اند. خودشان فرمودند: نزلونا عن الربوبيه ثم قولوا في شاننا ما تريدون

يعني ما را از اولوهيت و ربوبيت پائين بياوريد. و ما را در وضعيت وجودي خدا كه علم و قدرت و حيات ذات اوست قرار ندهيد. و بعد از اين تنزل از نظر وصف و تعريفات و مجهز به كمالات هر چه مي توانيد بگوئيد و هرچه بگوئيد كم گفته ايد زيرا هرگز افكار شما به عمق درجات و مقامات وجودي ما نمي رسد. مولا عليه السلام در تزكيه ذات مقدس خدا از شباهت صوري و ذاتي به خلق خود مي فرمايد: يا من دل علي ذاته بذاته و تنزه عن مجانسه مخلوقاته و جل عن ملائمه كيفياته

در سه جهت خدا را منزه از شباهت به خلق و متقابلاً خلق خدا را نازلتر از شباهت به خالق مي‌داند يعني اي خدائي كه براي معرفي ذات خود, ذات خود را به ما نشان دادي يعني ذات تو هرگز از طريق نمونه ها شناخته نمي شود كه بگوئي من مانند نورم يا مانند روحم و يا چيزهاي ديگر. هر چه هست مخلوق توست و بين مخلوق و خالق تباين جنسي حاكم است و دو جنس متباين هستند نه متشابه. و در مرحله دوم خدا را منزه مي داند از شباهت جنسي و وجودي به خلق خود مي فرمايد تو منزهي كه جنسيت و موجوديت مانند جنسيت خلايق داشته باشي و در مرحله سوم خدا را از اين كميت ها و كيفيت ها كه سرمايه وجودي بندگان او است منزه مي داند مي فرمايد: جل عن ملائمه كيفياته

يعني ما انسان ها محصول هندسه تركيب و تاليف هستيم. خداوند مواد وجود ما را به اين كيفيت با يكديگر ارتباط داده و آنها را كنار يكديگر چيده و بين هر ماده اي با ماده ديگر ملايمت بوجود آورده تا بين دو ماده و دو جنس مانند روح و بدن ملايمت بوجود آيد و اثر مبادله شود. روح اثر ذاتي خود را به ماده ببخشد و ماده اثر ذاتي خود را به روح و در نتيجه معجوني مانند انسان بوجود آيد و تو اي خدا منزهي و برتر و بالاتري از اين

ساختگي ها و سازندگي ها و ملايمت ها وكيفيت ها.

پس كسي ما را در اين وصف و تعريف ها كه درباره ائمه اطهار عليهم السلام داريم و با همه اين‌ها قطره اي از درياي كمالات و صفات آنها را نمي توانيم به رشته تحرير درآوريم متهم به غلو درباره ائمه و يا متهم به اين كه آنها را خدا مي دانيم ننمايد. بلكه بندگان خدا و شاگردان مكتب خدا هستند كه در شعاع تعليم و تربيت خدا فارغ التحصيل شده اند و به تمامي علوم و اسرار الهي رسيده اند. ما با ميليون ها صفحه مانند اين صفحات اگر بنويسيم باز هم نتوانسته ايم نمي و يا قطره اي از بحار وجود آنها را به رشته تحرير درآوريم. آنها نباء عظيمند, قرآن ناطق عظيم اند. در صفحات وكمالات نامتناهي هستند و اين كلمات و عبارات از جنس اعداد و مراتب است هرگز اعداد و مراتب كه مشعر به محدوديت است به نامتناهي نمي رسد. ما در عين حال كه آنها را در حد يك مخلوق قرار داده ايم كه چنين است و خدا را منزه مي دانيم از اين كه شباهت وجودي و يا جنسي به خلق خود و يا خلق خود به خدا داشته باشد. آنها را مجهز به علوم و دانش هائي مي دانيم كه از مسير تعليم و تربيت الهي براي آنها حاصل شده است و خودشان فرموده اند: خلقكم الله انواراً.

و اساساً به طور كلي انساني هستند كه در مديريت و اداره عالم و آدم جاي خدا نشسته و خليفه خدا شده اند چنان كه فرمودند: ان الله فوض الينا الامر

چطور ممكن است انسان به علم ناقص خود جاي علم نامتناهي كامل خدا بنشيند. كسي جانشين مقامي مي‌شود كه مجهز به صفات و كمالات كسي باشد كه جاي او نشسته است. اين جمله كه درباره حضرت زهرا سلام اله عليها گفته‌اند: ان الله يرضا لرضاها و يغضب لغضبها چه معنائي دارد.

آيا اگر حضرت زهرا يك واحد در ميليارد واحد در رضا و غضب خود اشتباه كند از كسي آن قدر راضي باشد كه فوق ارزش وجودي او باشد يا بر كسي چنان غضبناك شود كه در قطره اي از درياي غضب خود اشتباه كند جائز است كه خدا از علم كامل ذاتي خود آن ذره اشتباه زهرا سلام اله عليها را كه ذره اي بيشتر از آنچه هست از كسي راضي شده و يا كمتر از آنچه بايستي باشد بر كسي غضبناك شده خداوند آن ذره اشتباه را ناديده بگيرد و به خاطر محبتي كه به زهرا دارد بيشتر از مقدار لازم از كسي راضي شود يا بر كسي غضبناك شود. هرگز جائز نيست خداوند ذره اي خلاف حقيقت را به جاي حقيقت قبول كند پس چگونه رضا و غضب حضرت زهرا سلام عليها ملازم رضا و غضب خداوند متعال شده است آيا خدا از علم خدائي خود كمي تنزل نموده و خود را در وضع علمي حضرت زهرا قرار داده كه ممكن نيست زيرا خدا حاكم مطلق است. هر چيزي را چنان مي داند كه هست ذره اي كمتر و نه هم زيادتر لا يعزب عن علمه مثقال ذره في السموات و الارض پس خداوند ذره المثقالي خلاف علم خود نمي گويد و نمي پذيرد مگر اين كه بگوئيم حضرت زهرا در علم و دانش آنقدر تكامل يافته و بالا رفته كه برابر علم خدا مي داند و تشخيص مي دهد از كسي راضي مي شود كه صد در صد خدا از او راضي است و يا بر كسي غضبناك مي شود كه صد در صد خدا بر او غضبناك است. پس علم حضرت زهرا بالا رفته و هماهنگ با علم خدا شده است. و خدا در اين مسئله رضا و غضب او را جانشين رضا و غضب خود قرار داده و اجازه شفاعت كبري به او داده است كه هر آنچه را كه مي خواهد و هر كسي را دوست دارد شفاعت كند و به مقام بهشتي برساند و يا بر هر كسي كه مستحق غضب است غضب كند و او را به عذاب الهي معذب نمايد. پس اين همه تعريفات وتوضيحات كه خداوند آنها را جاي خود نشانده و اين مراسم عظيم عجيب حج را براي معرفي مقامات آنها وضع نموده دليل غلو و يا گفته هاي خارج از حد و اندازه و يا خداي نكرده مخلوقي را در حد حالق قرار دادن و يا خالق را در حد مخلوق نيست.

پيشوايان دنيا وآخرت خود را بشناسيد و آنهارا چنان احترام كنيد و يك چنان ارج و ارزشي براي آنها قرار دهيد كه خدا براي آنها قرار داده است. علي عليه السلام كاخ نشين كاخ با عظمت كعبه است و ساير بندگان رعاياي او هستند كه بايستي به مقام او و علميت او و خلافت و قدرت او احترام بگذارند و امارت او را بپذيرند كه او اميرالمومنين من الاولين و الآخرين است تا در اثر اين تعظيم و تكريم لطف و رحمت خدا به سوي انسان ها جلب شود و در معرض بارش فيوضات و بركات الهي قرار گيرند.

12- كلاس تكاملي خداوند متعال :

و باز هم در مقدمه اين همه تشريفات و احترامات به مقام ائمه اطهار عليهم السلام مختصري به كلاس تكاملي خدا اشاره مي كنيم كه در ابتدا بحث آن به ميان آمد. چقدر احاديث و روايات و آيات داريم كه اين چهارده معصوم سابقه تربيتي پيش از خلقت آدم و حوا داشته اند. انسان هائي از ماقبل آدم و حوا هستند و بهترين جمله در تعريف اين سابقه فرمايش امام هادي عليه السلام در زيارت جامعه است, كه يك جا مي فرمايد:

خلقكم الله انواراً فجعلكم به عرشه محدقين حتي من علينا فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع.

يعني خداوند شما را عالم و دانشمند آفريد و در انتهاي مراتب علم و دانش قرار داد و بر ما بشريت منت نهاد نعمت بزرگ زعامت و امامت شما را از طريق خانواده هاي با عظمت در اختيار ما گذاشت. اين دو سه جمله بسيار صريح است كه اين چهارده معصوم پيش از خلقت آدم و حوا انسان كامل بوده اند در كمال مطلق قرار گرفته اند و خداوند آنها را به نسل آدم هديه كرده است. اما اين هديه را چطور بياورد در اختيار جامعه بشريت قرار دهد آيا مثل فرشته ها پر بزنند از آسمان به زمين بيايند در اين صورت از كجا مردم بفهمند كه آنها انسان اند شايد خواهند گفت كه خدا و يا فرشته اند و در اين صورت تناسبي بين جامعه بشريت و آنها قابل ظهور نيست. براي پيدايش اين تناسب كه انسان ها آنها را از جنس خود و خود را از جنس آنها بدانند آنها را از مسيري كه ساير مردم وارد زندگي مي شوند وارد نمود يعني از صلب و رحم. و حالا بحث كيفيت ورود و خروج اين انسان‌هاي كامل از اصلاب شامخه به ارحام مطهره چطور است, در اين جا قابل ذكر نيست. به همين اندازه ديديم خداوند به كيفيتي كه ساير مردم را به ميدان زندگي دنيا وارد مي كند آنها را هم وارد نمود. چقدر روايات داريم كه كيفيت زايمان مادرهاي آنها و رشد آنها در دامن مادرها غير عادي و غير طبيعي بوده است. در رحم مادر با مادر انس گرفته اند و سخن گفته اند بعد از تولد به سجده رفته اند و خود را در سجده معرفي كرده اند. حضرت زهرا بعد از تولد به سجده مي رود شهادت به وحدانيت خدا و رسالت پدر بزرگوارش و وصايت شوهرش اميرالمومنين و فرزندانش مي دهد چگونه اين نوزاد از آينده ها خبر دارد. مردمي كه شاهد ولادت آنها بوده اند گاهي بعد از يك ماه و دو ماه بعد از ولادت به خانه امام رفته اند, آن فرزندي را كه دو ماه پيش شاهد تولد او بوده اند مشاهده مي كنند به صورتي جواني و يا نزديك به جواني در خانه حركت مي كند به طوري كه بعضي از اصحاب سئوال كردند اين آقازاده است كه يك ماه و دو ماه پيش از اين متولد شده و بعد جواب داده اند كه تولد ما امام ها و رشد ما غير عادي و غير طبيعي است. يك روز برابر يك سال و دو سال مردم رشد مي كنيم و قضايائي از اين قبيل. چقدر شهرت دارد از رسول خدا كه فرمودند: كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين

يعني آدم در حالي كه به اراده خدا ساخته مي شد من پيغمبر بودم يا از مولا اميرالومنين سابقه دارد كه مي فرمايد: كنت مع الانبياء سراً و مع محمداً جهراً.

تمامي اين احاديث و اخبار دلالت مي كند بر اين كه پيش از خلقت آدم و حوا انسان هاي كاملي بوده اند كه خداوند اين عالم و آدم را براي آنها آفريده و كره زمين را به صورت دانشگاهي درآورده است كه آنها اساتيد اين دانشگاه باشند.

و مهمتر از جمله روايات فرمايش مولا اميرالمومنين در نامه خود به معاويه مي نويسد نحن صنايع ربنا و الخلق بعد صنايعنا و يا صنايع لنا. ما تربيت شده هاي خدا هستيم و ساير خلايق را خداوند به اين منظور آفريد كه بدست ما تربيت شوند و از اين قبيل زياد است كه اين مختصراً گنجاش شرح و بسط آن را ندارد.

پس خداوند از زمان آدم و حوا تا انتهاي بعثت عيسي زمينه ظهور اين ملوك و پادشاهان حقيقي را فراهم كرده يعني از آدم تا ظهور حضرت خاتم بشريت را براي پذيرش ولايت آنها و مقام آنها آماده نموده است و قدري فاصله هاي فكري بين اين چهارده نفر و ساير مردم را بوسيله تعليمات پيغمبران كم نموده است. اگر آنها در زمان نوح ظاهر مي شدند بشريت آمادگي پذيرش آنها را نداشت مانند كودكستاني كه يك پروفسور دانشمند استاد آنها باشد كه البته نامناسب است همين طور به وسيله هر پيغمبري چند قدم افكار بشريت را بالا برده تا نزديك به ظهور حضرت خاتم بشريت را براي پذيرش دين و حكومت خود به وسيله اين چهارده نفر آماده نموده است. در آيات مربوط به تكامل بشر در سوره فصلت بر طبق تفسير و تاويلي كه ائمه اطهار از آسمان و زمين دارند (كه مي فرمايند آسمان آن جهتي است كه از آن علم و دانش نازل مي شود و زمين هم آن زمينه اي است كه علم و دانش در آن قرار مي گيرد). آسمان يعني جهت الهي كه محل ظهور علم و دانش است يعني جهت نزول علم از سوي خدا و يا پيغمبران. زمين هم زمينه تربيت يعني فكر انسان ها و آمادگي انسان ها براي پذيرش علوم. علم از اين آسمان به معناي فضا بر اين زمين به معناي خاك قابل نزول نيست. آسمان آن جهتي است كه معلم در آن جهت قرار مي گيرد زمين هم آن جهتي است كه شاگردان در آن جهت قرار مي گيرند. خداوند از مقام تعليماتي خود تعبير به آسمان مي كند و از بشريتي كه بر اساس علوم نازل شده رشد مي كنند تعبير به زمين مي‌كند. و در تعريف زماني كه زمينه ظهور حضرت خاتم فراهم مي شود خداوند مي فرمايد: ثم استوي الي السماء وهي دخان

يعني خداوند اراده كرد اين انسان هاي زميني را آسماني كند كه از آن علم نازل مي شود. منظور از اين آسماني كه فوق بشريت است استعداد فراگيري علم به وسيله حضرت خاتم و نزول علم به كمك آن حضرت به سوي مردم است.

يعني خداوند تصميم گرفت انسان هاي زميني را كه جز به دنيا و طبيعت به چيزي فكر نمي كنند آسماني كند و آنها را در شعاع تعليمات حضرت خاتم و ائمه اطهار قرار دهد با اين حساب خط حركت انبياء از آدم تا ظهور خاتم مقدمه اي است براي ظهور دين كامل خدا به وسيله آنها كه اگر اين دين بر انبياء ديگر يا بر مردم زمان آنها نازل مي شد قابل پذيرش نبود و يك چنان استعدادي وجود نداشت كه يك چنين دين و كتابي را تحمل كنند و باز بعد از ظهور حضرت خاتم و ائمه اطهار با تعليم و تربيت آنها و ساير علماء و دانشمندان زمينه حكومت آنها فراهم مي شود. درست دقت كنيد از ابتداي ظهور آدم تا ظهور امام زمان دوره تربيت انسان ها و ترفيع افكار آنها براي پذيرش حكومت ديني و الهي است.

پس افكار بشريت بر اساس رشدي كه پيدا مي كند جاده ظهور دين خدا به وسيله حضرت خاتم و جاده ظهور حكومت خدا به وسيله امام زمان است.

درست اين فرضيه را بپذيريد كه آنها پادشاهان بشريت از ابتدا تا انتها هستند همانطور كه در زيارت جامعه مي گويد: بكم بدء الله و بكم يختم.

تعليمات آنها و ولايت آنها و حكومت آنها بدو و ختم تكامل بشر است. يعني اين بشريت از آدم تا آخرين نسل متصل به قيامت و تا ابد در شعاع ولايت اين چهارده نفر انجام وظيفه مي كنند تا به ثمر برسند.

پس كاملا قبول كنيد كه آنها ملوك اصلي جهان بشريت در تقدير خدا بوده اند وخواهند بود. نهايت براي اين كه استعداد بشر رشد كند و بتواند اين سلطنت عظيم و سلاطين را تحمل نمايد خداوند دو دوره براي همه انسان ها زندگي مقدر كرده است دوره ابتدائي از ظهور آدم تا قيام قائم و دوره نهائي از قيام قائم تا ايد.

خداوند در مراسم حج, خود و اولياء خود را در شان يك سلطان عظيم به نمايش مي گذارد

13- تعظيم وتكريم مقام ولايت در مراسم حج:

و در همين جا درست در اطراف مراسم حج بحث مي كنيم كه چگونه اين مراسم براي تكريم و تعظيم مقام ولايت مقدر و مقرر شده است.

خداوند متعال ابتدا قانون كلي عمومي خود را كه در ابتداي خلقت آدم ابوالبشر و ساخت خانه كعبه مقدر و مقرر فرموده به عموم بشريت ابلاغ مي كند مي فرمايد: ولله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و من كفر فان الله غني عن العالمين.

يعني حق خدا بر بشريت اين است كه هدف و مقصد خود را در زندگي, خانه خدا قرار دهند و به سوي اين خانه حركت كنند. و اگر اين دعوت را نپذيرند و كافر شوند خدا از تمامي جهانيان بي نياز است.

مردم محتاج به دين و حركت ديني هستند نه اين كه خدا احتياج به آنها داشته باشد. در اين مراسم حج ابتدا دو مطلب قابل توجه است و بر اساس همين دو محور مراسم و مقررات حج تنظيم شده است. مطلب اول اين است كه خداوند در همان جلال و شكوه مخصوص به خود در خانه خود جلوه مي كند.خود و اولياء برجسته خود را كه اهل خانه خدا هستند به همان عظمتي كه مخصوص به خداست جلوه مي دهد يعني در لباس يك سلطان عظيم الشان كه به تمام معني به علم و قدرت نامتناهي مجهزند و بشريت در حيطه تصرف آنها است. كسي نمي تواند از دايره ملك و سلطنت آنها خارج شود و به جاي ديگر برود زيرا در جاي ديگر سلطاني وجود ندارد كه فراريان از سلطنت خدا را به پناه دهد. پس خداوند با همان كبريا و عظمت ذاتي مخصوص خود در اين كاخ شاهنشاهي جلوه مي كند و مردم را به سوي خود دعوت مي نمايد تا اين جلال و شكوه را ببينند و تسليم شوند و بدانند كه استقلال و آزادي آنها از قيد عبوديت و بندگي آن آزادي و استقلالي است كه خدا به آنها مي دهد نه اين كه خود آنها بتوانند آزادي و استقلالي كه مطلوب آنها است كسب كنند.

و اما مطلب دوم آشنا نمودن تمامي افراد بشر به وضعيت وجودي آنها است كه حقيقتاً آنها از نظر قدرت در

حد صفرند و از نظر دانائي در جهل مطلق و از نظر تمامي صفات و كمالاتي كه در فطرت خود طالب آن هستند در حد صفرند و اين صفر محدود كه ضعف مطلق است بايستي پناهنده به خداي خود شود و از خدا كسب قدرت كند. همچنين كسب علم و دانش و كسب عزت و عظمت و ساير افتخاراتي كه طالب آن است و خداوند براي رسيدن به آن افتخارات او را خلق كرده است.

پس با دعوت مردم به خانه خود , خود را در لباس سلطان عظيم الشان جلوه مي دهد و بندگان را در ضعف مطلقي كه مخصوص به خود آنها است و بر اساس آن خلق شده اند چنانكه مي فرمايد: و خلق الانسان ضعيفاً

انسان از ابتداي خلقت خود بدون كسب قدرت ضعيف است. بايستي حركت كند و ضعف وجودي خود را برطرف نمايد و خود را به قدرت كامله الهي برساند پس واجب و ضروري است كه خود را آماده نمايد و به سوي خدا كه مظهر كامل ابتدائي آن همين خانه كعبه است حركت كند ولله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً.

ابتدا خداوند براي كاخ شاهنشاهي خود حريمي قرار داده است يك حريم محسوس كه در سطح كره زمين به وجود آمده و يك حريم معقول كه از وجود خود آنها شروع مي شود و اين حريم محسوس مقدمه كسب آن حريم معقول است. حريم معقول را تقوي مي نامند. و حريم محسوس را همين لباس احرامي هنگام ورود به خانه خدا. تقريباً حد متوسط حريم خانه خدا در شعاع پنجاه كيلومتري قرار گرفته كه اگر ميقات يك طرف به خانه خدا مانند مسجد شجره بيشتر از اين مقدار باشد ميقات طرف ديگر كمتر است. اين شعاع دوازده فرسخ و يا قطر بيست و چهار فرسخ دايره حريم خانه خدا است. اولين مسئله اي را كه خدا در اين دايره مطرح فرموده دايره امن و امان براي كليه جمادات و نباتات و حشرات و حيوانات و انسان ها است. كه فرمود: من دخله كان امنا.

تمامي موجودات در داخله اين حرم امن و امان هستند و كسي نمي تواند و حق ندارد متعرض آنها شود زيرا هسته مركزي سلطنت خدا و اولياء خداست كه در آينده ها گسترش پيدا مي كند تا سطح كره زمين را و بالاتر فضاي آسمان ها را فراگيرد چنان كه فرمود: والارض جميعا قبضته والسماوات مطويات بيمينه

و بشريت را هم دعوت مي كند تا خود را براي رسيدن به اين ملك عظيم آماده كنند. چنان كه فرمود: سارعو الي مغفره منكم و جنه عرضها السماوات و الارض اعدت للمتقين

و يا در تعريف دايره سلطنت اولياء خود كه همان دايره سلطنت خداست مي فرمايد: و اتيناهم ملكا عظيماً.

هنگام ورود به دايره حرم با دستورات و مقررات فقهي كه قرار داده است بر انسان ها واجب و لازم است كه خود را در صفر نعمت هاي خدا قرار دهند. و خروج از اين حد صفري را مربوط به انجام وظائف محوله نموده است. مانند كسي كه وارد يك موسسه بسيار عظيم و مجهزي مي شود. اولين و بهترين عملي كه بر او واجب است در ابتداي ورود به اين موسسه بايستي فرمان ايست كه همان تقواي محض است به خود بدهد و بعد به اجازه صاحب موسسه بر طبق وظائف و شرايطي كه صاحب موسسه مي خواهد و مي داند وارد شود. پس با پوشيدن لباس احرامي به خود حالت ايست مي دهد. تمامي تصرفات قبلي و بعدي را در وجود خود و يا در عالم لغو مي كند. تا اندازه اي كه دوخت لباس هم كه از تصرفات انسان است و شايد ساده ترين حقي باشد كه هر كسي اجازه دارد لباسي براي خود بدوزد و بپوشد همين حق ساده را هم خداوند متعال لغو نموده است. لباس هائي كه خود براي خود تهيه نموده كنار بريزد. آرايش هائي كه خود به راي خود در وجود خود بوجود آورده كنار بزند زيرا ملك بدنش ملك خود او نيست ملك خداوند متعال است و همين طور آنچه از دايره خلقت خود خارج است مربوط به خداوند متعال است. يك حالت ايستي كه همان تقوي بروني و دروني باشد درانسان ها بوجود مي آيد. به محض پوشيدن لباس احرامي تمامي مالكيت ها و تصرفاتي كه قبلا بدون اذن و اجازه خدا در ملك خدا داشته است لغو مي شود.

درست مانند يك تازه واردي به مملكت خدا كه لازم است ابتدا خدا و اولياء خدا را به آن عظمت واقعي و حقيقي كه دارند بشناسد. با اذن و اجازه وارد ملك خدا شود و با اذن و اجازه در ملك خدا زندگي كند. در همان ابتداي ورود تمامي آنچه مربوط به اوست لغويت پيدا مي كند همه چيز ملك خداست كه در ملك و مملكت خدا قرار مي گيرد. و اين انسان چنان كه مخلوق خداست برده و بنده مطلق خدا مي شود. همين طور از نظر فكري و عرفاني هم بر او واجب است تمامي موجوديت هاي فكري و علمي خود را كنار بريزد. از چه كسي اطاعت نموده چه چيزي را و چه راهي را به راي خود و يا به راي ديگران انتخاب نموده موجوديت هاي علمي و فكري خود را كنار بريزد و خود را از برون و درون وجود هر آنچه دارد و مربوط به اوست خالي كند. در صورتي كه خداوند دوخت و دوز خود انسان را قبول ندارد و مي گويد لباسش بايستي دوخته و مخيط نباشد دوخت و دوز فكري و علمي و عقيده اي انسان را هم قبول نمي كند بايستي از كليه افكار و خيالاتي كه تا امروز بدست آورده و كسب نموده است خود را خالي كند و با همين ظاهر و با لحن لخت و عور وارد بر خداي خود شود و دعوت خدا را اجابت كند . صدايش به لبيك بلند شود لبيك تثنيه لبي است . لبي يعني به چشم دعوت تو را قبول كردم و آمدم دو مرتبه بايستي به چشم بگويد يعني دو مرتبه دعوت را اجابت كند همان طور كه از نظر عرفي هم وقتي كه مامور دعوت دستور فرمانده خود را قبول مي كند مي گويد به چشم به چشم دو مرتبه دعوت را اجابت مي كند لبيك هم همين دو معنا را دارد يعني به چشم پروردگارم قبول كردم به چشم پروردگارم قبول كردم و اين اجابت را تكرار مي كند . بايستي در درون و برون وجود خود اجابت داشته باشد تا زماني كه امتثال امر خداوند متعال تحقق پيدا كند و به مقصد واقعي خود برسد .

مشاهده مي كنيد كه در داخل حرم كليه اختيارات و مالكيت هاي مادي و معنوي كه قبلا داشته است از او سلب مي شود يعني آنچه خود كسب كرده و داشته هيچ است . پيش خدا ارزشي ندارد و آنچه بعداً به اذن و اجازه خدا كسب مي كند براي او ارزش دارد و قابل بقاء است . حتي اجازه ندارد حشره اي را يا پشه اي را بكشد يا اذيت كند و يا گياهي را از زمين بكند و يا پاي خود را روي برگ گياهي بگذارد يا اين كه تن خود را بخارد و يا تصرفاتي هر چند كوچك مانند كندن موي در وجود خود داشته باشد . تسليم محض به سوي خانه خدا حركت كند . درست مانند پروانه گرداگرد شمع وجود خدا دور بزند . و اين دور زدن هفت مرتبه در اطراف خانه خدا يك جذب و جاذبه طبيعي است كه از آن به عشق و علاقه تعبير مي كنند . دل انسان پر از عشق و علاقه به خدا مي شود و تن انسان هم همراه عشق و علاقه به خدا در اطراف كاخ سلطنتي او به طواف مشغول است .

و اين طواف ظاهري دارد و باطني و براي هر يك از ظاهر و باطن مقصدي معين شده است و آن مقصد ارتباط به ذات مقدس خداوند متعال است . در ظاهر هفت بار دور خانه خدا مي چرخد و بعد دو ركعت نماز مي خواند و اين دو ركعت نماز پشت مقام حضرت ابراهيم خليل مشعر به اين حقيقت است كه عشق و علاقه او به خدا مورد قبول واقع شده و خداوند اجازه داده است پشت سر ولي او و پيغمبر او كه حضرت ابراهيم خليل است به سوي خداي خود در حركت باشد .

14- هفت دور طواف نشانگر هفت تحول در كلاس تكاملي خدا :

خداوند تبارك و تعالي و يا اولياء او كه اهل البيت شناخته شده اند همچنان در جلال و شكوه خود و عظمت و

كبرياء خود در كاخ شاهنشاهي خود متمركز و ساكن هستند و اين انسان است كه بايستي بچرخد و دور بزند و در هر دوري و طوافي خاصيت روحي پيدا كند تا زماني كه به لقاؤالله برسد . گرچه اين هفت دور در ظاهر به ساعتي كامل مي شود كه پشت سر حضرت ابراهيم خليل با خداي خود تماس مي گيرد يعني دو ركعت نماز مي خواند وليكن در باطن هفت نوع تحول است كه در وجود انسان لازم است پيدا شود تا به مقام لقاء الهي كه معراج انسان كامل است برسد . زندگي پيش از طواف را خداوند به صورت كودكستان نمايش داده لذا خداوند زندگي انسان ها را كه به عنوان زندگي دنيا شناخته شده كودكستان ناميده است و آنها را بعد از آن كه به سوي خانه خدا سفر كرده اند مسئول اعمال خود نمي داند همانطور كه كودكان بعد از گذراندن دوران بازي خود به خانه بر مي گردند به پدر و مادر خود ملحق مي شوند و پدر و مادر ايرادي بر آن ها ندارند كه چرا زمان خود را به بازي گذرانيده اند خداوند متعال هم به همين كيفيت كودكستاني آن ها را مي پذيرد . بعد از آن كه انسان ها در زندگي به بلوغ عقلي رسيدند و با عقل و شعور خود درك نمودند كه خدائي دارند پدرها و مادرهاي مهرباني مانند پيغمبر اكرم و مولا اميرالمومنين و حضرت زهرا سلام اله عليها دارند و بعد از پيدايش يك چنين شعوري تصميم مي گيرند به سوي آنها بروند و با آنها در تماس باشند در نتيجه بر خود واجب و لازم مي دانند كه به سوي خانه خدا حركت كنند . و اگر با حركات بدني و فيزيكي نتوانستند حركات قلبي و ايماني به سوي خانه خدا داشته باشند با يك چنين حركت ايماني مانند حركت و نيت مومن فقير و يا حركت فيزيكي مانند كساني كه استطاعت مالي دارند و به سوي خانه خدا حركت مي كنند بعد از اين حركت و تماس با خدا و اولياء خدا دوران كودكستاني آنها مي گذرد و بلوغ عقلي و ايماني پيدا مي كنند و اين بلوغ عقلي و ايماني مقيد به اين معنا نيست كه نه ساله يا پانزده ساله باشند . بلوغ دختران به نه سال و ده سال و پسران به پانزده سال الفباي بلوغ است . كه بايستي اعمال ديني را تمرين كنند تا به بلوغ عقلي برسند بلوغ عقلي آنها زماني است كه يك چنين فكري و حقيقتي در وجود آنها زنده مي شود كه خدائي دارند و آخرتي دارند و آنها بنده خدا در ملك خدا زندگي مي كنند و بدون كسب اجازه از خدا در ملك خدا خودسرانه حركت نمي كنند . بلكه خود را به عقل و شعور خود مكلف مي دانند كه بايستي به سوي خدا جهت گيري كنند و از خداي خود كه صاحب زندگي است سند زندگي و اجازه زندگي بدست آورند . پيدايش يك چنين حالتي در انسان تحول از دوران كودكستاني به دوران بلوغ است . يك تحول قلبي و رواني است نه تحول فيزيكي به دليل جو حاكم و يا فشار افكار مردم كه مي گويند فلاني تارك الصلوه و يا تارك الحج است ، امثال يك چنين عواملي بروني كه خواهي نخواهي انسان را وادار مي كند تظاهر به دين خدا داشته باشد . بلوغ رواني و عقلي خارج از اين مسائل اجتماعي و فيزيكي و جو حاكم بر انسان است . بلكه يك حالت رواني است كه خود را به عقل و دانش خود و به قضاوت فطرت خود محكوم به اطاعت خدا و تماس با اولياء خدا مي داند . پيدايش يك چنين حالت رواني در انسان كه يك حالت خودكاري به اطاعت خدا در او پيدا مي شود نه حالت واداري كه جامعه او را محكوم به اطاعت خدا مي كند . اين حالت تحول از وضع كودكستاني و يا از وضع خودسري و خودرائي كه كفر ناميده شده او را در وضع ايماني و تقوائي قرار مي دهد در نتيجه بين او و خدا و اولياء خدا يك جاذبه قلبي به وجود مي آيد كه بواسطه اين عشق و علاقه به خدا به سوي خدا حركت كند و از نظر فيزيكي و ظاهري هم اگر استطاعتي داشته باشد سعي مي كند خود را به خانه خدا برساند . مومنيني كه در اين كيفيت رواني قرار گرفته اند يا به سوي خانه خدا سفر مي كنند و يا اگر سفر ظاهري و بدني نتوانستند سفر روحي و رواني پيدا مي كنند . اين ورود به كلاس ايمان و تقوي اولين كلاس است كه در طواف اول رواني پيدا مي شود . كساني كه در اين وضع و حالت قرار مي گيرند امكان برگشت به قهقراء و برگشت دو مرتبه به دوران كودكستاني براي آن ها ميسر نمي شود بلكه هر روز شوق و علاقه اي و مهر و محبتي بهتر و بيشتر از خدا و اولياء خدا در قلب آن ها پيدا مي شود . رشد ايماني پيدا مي كنند حالتي در آن ها پيدا مي شود كه دوست دارند دستورات خدا و دين خدا و احكام خدا را فرا گيرند و ضمن تمرين و تكرار آن احكام علاقه آنها به خدا زيادتر شود تا مستحق ثواب شوند و نجات از عقاب و عذاب پيدا كنند . انسان هائي كه در چنين حالتي هستند درست مانند غلام و نوكري هستند كه ابتدا جذب مولا مي شود و خود را بنده مولا مي داند و بعد به فكر اين است كه از طريق دستور گرفتن و اطاعت كردن محبوبيت بيشتري پيش مولاي خود پيدا كند و قرب و مقامي بدست آورد . پس در او عشق و علاقه اي پيدا مي شود كه دستوري و فرماني از مولا به او برسد . انسان هاي در اين حالت رواني در طواف دوم تكامل قرار گرفته اند . چنين انسان هائي پيش از ظهوردين مقدس اسلام در معرض وحي و دستور الهي قرار مي گرفتند خدا كه مي دانست يك چنين بندگاني دوست دارند يك دستوري بگيرند و اجرا كنند و از اين راه تقرب بيشتر پيدا كنند خداوند دستورات لازم را برابر استعداد آن ها به آن ها وحي مي كند . از طريق وحي و الهام آشنا به دستورات الهي مي شوند و آن دستورات را اجرا مي كنند . و اما مومنين بعد از ظهور اسلام كه دين و كتاب كاملي در اختيار آن ها قرار مي گيرد بر اساس عشق و علاقه دروني خود شاگرد مكتب اسلام شده و سعي مي كنند با مطالعه و تفكر و با خواندن و دانستن آيات و احاديث و يا تلمذ شاگردي در محضر علمي و دانشمنداني كه در اين كار تخصص دارند آشنائي به احكام پيدا كنند و با اجراي آن احكام تقرب بيشتري بدست آورند .

اين حالت را پيش از ظهور دين اسلام نبوت مي نامند كه انسان به خبرهاي غيبي آگاه مي شود و بعد از ظهور دين مقدس اسلام تفقه مي نامند يعني عقل طلبي و دين طلبي . خداوند به مومنين و مسلماناني كه طواف اول خود را تمام كردده اند و از دوران كودكستاني به دوران ايماني تحول يافته اند دستور مي دهد مي فرمايد :فلو لانفر من كل فرقه طائفه منكم ليتفقهوا في الدين .

چرا از هر گروهي افرادي حاضر نمي شوند كه به مراكز و مكاتب ديني سفر كنند و در دين خود بصيرت و بينائي پيدا كنند فقيه شوند .

يعني خدا اجازه نمي دهد در همان تحول اول كه تحول ايمان است و يا طواف اول است متمركز شوند و ثابت بمانند بلكه به حركت خود ادامه دهند و حالا كه از دوران كودكستاني خود بالغ به عقل و ايمان شده اند بهتر اين است كه تفقه در دين پيدا كنند . موارد رضا و غضب خدا را بشناسند و بدانند چه كاري مطلوب خداست كه مايه رضايت اوست و چه عملي نامطلوب است كه مورد غضب او واقع مي شود و اين شناخت موارد رضا و غضب مربوط به هجرت و مسافرات تكاملي به دين خدا و مكتب خدا است . انسان ها پيش از اسلام در اين حالت نبي شناخته مي شوند و بعد از ظهور دين مقدس اسلام فقيه و متفقه شناخته مي شوند مولا اميرالمومنين عليه السلام در اين رابطه مي فرمايد : عالم رباني و متعلم علي سبيل النجات

يعني عالمي كه از خدا بهره و مايه علمي مي گيرد مانند پيغمبران گذشته و يا در خط شاگردي و تعلم است و از مكتب اسلام مايه مي گيرد . اين تحول دوم طواف دوم انسان هاي متكامل است وليكن حق ندارند متوقف شوند بايستي به طواف خود و حركت خود ادامه دهند همين طور در محور و مركز وجود خدا و اولياء خدا دور بزنند و بروند و برگردند تا فكر تازه اي و علم تازه اي بدست آورند . در اين رابطه فكر تازه و علم تازه علمي است كه انسان را از مرحله خود خواهي و گرايش به خود ، گرايش به اجتماع و انسان خواهي پيدا مي كند يعني انسان بعد از تمرين و تكرار نمازها و روزه ها و ساير احكامي كه با اجراي آن رضايت خدا را جلب مي كند و از غضب خدا مي رهد در اين حال تفكر و تعلم مشاهده مي كند كه محبوب ترين اعمال در نظر خدا تعليم و تربيت و يا دعوت بندگان خدا به دين خدا است . يعني انسان در اين طواف دوم كه آخر طواف دوم و اول طواف سوم است درك مي كند كه محبوب ترين اعمال در نظر خدا خدمت به جامعه و مردم و پرورش انسان است . عظمت انسان را درك مي كند و مي داند كه انسان از نظر خلقت شاهكار عالم آفرينش است و فقط انسان است كه محبوب و مطلوب خداوند متعال است . و انسان است كه حق خدا به وسيله او و حق او به وسيله خدا زنده مي شود و انسان است كه مي تواند با تكامل خود تامين كننده هدف و مقصد خدا كه علم و معرفت است باشد. در ابتداي اين تحول سوم انسان مترقي و منكامل درك مي كند كه خداوند تبارك و تعالي و اولياء خدا مانند شاه ملكه هستند و انسان ها به جاي فرزندان آن ها مي باشند . فرزنداني كه اكثريت در حال پيش از بلوغند و كودك به حساب مي آيند و يك اقليتي در معرض بلوغ عقلي و ايماني قرار گرفته اند . انسان در طواف سوم خود كه مي توانيم آن را كلاس سوم تكامل و يا آسمان سوم به حساب آوريم درست درك مي كند كه خدمت به انسان ها و پرورش آن ها محبوب ترين عملي است كه مايه تقرب به خدا مي شود از اين رو تمام سعي و تلاشش بر اين استوار مي شود كه به بندگان خدا خدمت كند و ضمن خدمت به آن ها كسب محبوبيت كند و با كسب محبوبيت آن ها را به خداي آن ها و دين و تقواي آن ها مربوط كند . در اين جا نيز خداوند متعال دستوري مي دهد كه آن دستور مربوط به انسان هائي است كه در طواف سوم و يا كلاس سوم قرار گرفته اند در همان آيه اي كه تلاوت شد فرمود : فلولا نفر كل فرقه طائفه منهم ليتفقهوا في الدين

و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون

يعني بعد از آن كه فقيه شدند و يا به مقام نبوت رسيدند كه وظائف شخصي خود را دانستند و عمل كردند جايز نيست بي كار بنشينند بلكه بروند و با بندگان خدا تماس بگيرند و آن ها را از جهل و ناداني و بي خبري برهانند . از دست شيطاني كه اكثريت آن ها را صيد نموده نجات دهند و به سوي خداي خود دعوت كنند . در اين رابطه حضرت زهرا س مي فرمايد : اگر بنده مومني چند كلمه به يتيمي از يتيمان ما تعليم دهد و او را به سرمايه پدر و مادر روحاني خود كه علم و حكمت است آشنا كند از دام شيطان و نفس اماره او را رها سازد و به دايره ايمان و تقوي بياورد در مقابل هر كلمه اي كه به او بياموزد اجر و ثوابي براي او مقدر و مقرر مي شود كه كوچكترين اجر آن ها چندين برابر زندگي دنيا ارزش دارد . اين حالت جامعه گرائي از خود گرائي تحول سوم است و يا طواف سوم ناميده مي شود كه انسان سعي مي كند بنده اي از بندگان خدا را از دام شيطان رها سازد و او را به خدا مربوط نمايد . تحولات بعد از اين مرحله گرايش قلبي و پيدايش عشق و علاقه به ذات خدا و اولياء خدا است . كه لازم است در اين تحول چهارم و يا طواف چهارم و يا كلاس چهارم تكامل كه آسمان چهارم شناخته مي شود يك تحولات علمي در شناخت خلقت عالم و آدم پيدا كند و بعد از آشنائي به اسرار خلقت كه آن را حكمت مي نامند در تحول هفتم قرار گيرد كه از آن تعبير به لقاء الله شده است .

در اين تحول چهارم و پنجم و ششم سه دوره درس دارد كه آن را حكمت مي نامند . تمامي اين مسائل حالتي است رواني بين او و خدا نه يك حالت ظاهري كه مربوط به مردم و يا كتاب هاي درسي باشد . تحولات سه گانه بعد به معناي شناخت سه كلمه حكمت است كه از آن تعبير به كلمه لما و بما و كيف مي شود لما يعني هدف خدا را از خلقت عالم و آدم مي داند بما يعني اصول عالم خلقت و آفرينش را مي داند كه عالم و آدم از چه موادي و چه اصولي خلق شده اند و چگونه خداوند تبارك و تعالي از اين اصول ابتدائي كه به تنهائي فاقد حركت و حيات و خاصيت هاي ديگر هستند حيات و حركت بوجود مي آورد و از اصول مرده زنده مي سازد چنان كه مي فرمايد : يخرج الحي من الميت

 و كلمه سوم كيفيت خلقت عالم و آدم است كه عجيب ترين و عظيم ترين كلمات است يعني هندسه خلقت عالم و آدم . چگونه ماده بي جان ، جان پيدا مي كند و يا جسم فاقد حيات ، حيات بدست مي آورد و چگونه خداوند اين مواد را از طريق افاضه روح و نور و علم و اضافه ماده اي به ماده ديگر و مهندسي اين مواد از اين خاك ساده بي شعور انساني با شعور مي سازد . وقتي كه اين سه كلمه را چنان كه شايسته است بخواند و بداند در تحول هفتم يا طواف هفتم قرار مي گيرد و آن پيدايش عشق و علاقه شديد به ملاقات پروردگار عالم و اولياء خدا است . بعد از حصول اين ملاقات به مقصد واقعي و حقيقي خود مي رسد كه از آن تعبير به مدينه فاضله و شهر بهشت مي كنند كه آن دو ركعت نماز عشق است . بسيار علاقه شديد به خدا و اولياء خدا پيدا مي كند آن چنان لذت ملاقات در نظر او جلوه مي كند كه تمامي لذت ها و نعمت ها در برابر آن هيچ است . اين هفت دوره تحول و تكامل با تعبيرات آسمان هاي هفتگانه و زمين هاي هفت گانه و سبع طرائق و از اين قبيل تعبيرات شناخته شده و اين طواف و سعي ظاهري الفباي آن حركات تكاملي است . خداوند در دل انسان هاي طواف گر عشق و علاقه نسبت به خود و اولياء خود و دين خود ايجاد مي كند و پشت كار اين عشق و علاقه را مي گيرد تا انسان را به ثمر برساند .

15- حكمت وقوف در عرفات :

در اين رابطه لازم است بدانيم خداوند در همان وضع كبريائي و عزت و جبروت مخصوص به خود و اولياء خود بندگان خود را دعوت نموده و اجازه حضور به آن ها داده است . و اين اجازه حضور ابتدا به صورتي نيست كه بندگان خود را مستحق حضور در محضر خداي متعال بدانند و خيال كنند حقي بر خداي خود دارند . شايد با اين خيال حالت تكبر و خود بزرگ بيني در آن ها پيدا شود كه اين خود بزرگ بيني مهمترين عامل محروميت انسان از لطف خداوند متعال است لذا پروردگار عالم خيلي مفت و مجاني و خيلي ساده و بدون زحمت آن ها را به حضور خود نمي پذيرد . بلكه بايد شرايط حضور بيشتر از اين ها سخت و مشكل باشد . ابتدا بندگان خدا بعد از احرام ورود به حرم به طواف دورخانه خدا مشغول مي شوند و با اين طواف اخلاص خود را به پيشگاه پروردگار خود نمايش مي دهند در اين موقع يك حالت انتظار در بندگان خدا پيدا مي شود كه چه زماني اجازه عرض حاجت و اجازه حضور از پيشگاه مقدس خدا براي بندگان خدا صادر مي شود . در اين حالت انتظار بندگان خدا از اين طرف به آن طرف كه يك حالت طبيعي منتظرين است در حركت مي باشند و اين حركت به صورت سعي بين صفا و مروه جلوه مي كند از اين طرف به آن طرف در حركت اند شايد نظر لطفي از جانب خداوند متعال به سوي آن ها بشود و اجازه ملاقات به آن ها داده شود كه حوايج خود را در پيشگاه مقدس الهي عرضه بدارند . دوران انتظار شايد لازم است مدتي طول بكشد تا همه بندگان خدا يك جا جمع شوند و عرايض خود را به پيشگاه مقدس الهي عرضه بدارند زيرا خداوند متعال همه جا خواهش فرد را در جمع مي پذيرد . تنها مسئله اي كه عامل اساسي براي جلب لطف خدا نسبت به بندگان مي شود جمعيت و اجتماع است .

چنان كه روايت شده است فرموده اند : يدالله مع الجماعه .

يعني لطف و رحمت خدا همراه جمعيت شامل حال بندگان خدا مي شود . تا جائي كه خداوند به پيغمبران كه مستحق دعاي مستجاب هستند دستور مي دهد كه خواهش خود را به زبان ديگران و همره ديگران در حضور من مطرح كنند . تنهاي تنها در خانه من نيايند و شخصاً براي خودشان تقاضا نكنند ، روي اين حساب غالبا دعاها كه زبان تقاضاي مردم است به صورت جمع و متكلم مع الغير ايراد شده است بندگان خدا مي گويند : ربنا اننا سمعنا ينادي للايمان ... ربنا آتنا في الدنيا حسنه ربنا لا تحملنا مالا طاقه لنا

و از اين قبيل اكثر آياتي كه در آن انسان زبان خواهش و تقاضاي خود را مطرح مي كند به صورت جمع ايراد شده است . افراد در جمع مستهلك هستند . خداوند فرد خود گرا را كه خود را فقط مطرح مي كند و به ديگران كاري ندارد دوست نمي دارد . به اين كساني كه خود را مطرح مي كنند مي گويد اگر فكر مي كني به غير خود نيازمند نيستي و سعادت ديگران در سعادت تو موثر نيست خود را از جامعه كنار بكش و تنها در بيابان و صحرا زندگي كن . ببين چگونه زندگي تو تا حد صفر و زير صفر تنزل پيدا مي كني . پس تو اي انسان در خواهش و تقاضاي خود تمامي مردم باش و تمامي مردم تو باشند . حالت تنهائي براي انسان وحشت ناك و خطرناك است . اين همه خداوند سفارش مي كند و دستور مي دهد كه خود را در جمع قرار دهيد تا مي توانيد با جمعيت در خانه من بيائيد . همه جا ما بگوئيد ، من نگوئيد زيرا كه خداوند تبارك و تعالي دعاي به لسان مارا زودتر از دعاي به لسان من اجابت مي كند . در سوره حمد كه آن را هر كس به تنهائي مي خواند و حوائج خود را در پيشگاه مقدس الهي مطرح مي كند خداوند به زبان پيغمبر اكرم كه فرد اول آفرينش است دعاي او را به زبان جمع مطرح مي كند و همچنين خلوص و اخلاص او را به صورت جمع . پيغمبر با اين كه خود عامل ايجاد كننده دين و قرآن و سوره حمد است مي گويد : اياك نعبد و اياك نستعين و يا مي گويد اهدنا الصراط المستقيم . همه جا متكلم مع الغير مي آورد يعني امت را ضميمه خود مي كند و مي گويد پروردگارا ما را ببخش و ما را هدايت كن و ما را بيامرز و امثال آن ها . همه جا جملات دعائي به صورت ما مطرح مي شود مخصوصا دعاهائي كه مشعر به فيض گيري از خداوند متعال است مانند ربنا اغفرلنا ذنوبنا و امثال آن .

به همين مناسبت خداوند جمعيت واردين را به خانه خود در حالت انتظار نگه مي دارد تا روز معين و ساعت معيني كه تمامي بندگان محتاج كه از شهر و ديار خود به سوي دربار خداوند متعال حركت كرده اند يك جا جمع شوند. و به صورت اجتماع حوائج خود را عرضه بدارند از اين رو بندگاني را كه با لباس احرام وارد حرم شده اند در يك حالت منتظر نگه مي دارد . و بندگان براي رسيدن به حوائج خود به صورت سعي بين صفا و مروه در حالت انتظار گاهي از مشرق به مغرب و بالعكس حركت مي كنند وليكن عاقبت مي فهمند و مي دانند كه در جهت شرق و در جهت غرب به حوائج خود نمي رسند و براي رفع نياز و احتياجات آن ها در شرق و غرب خبري نيست . بلكه لازم است به طرف مركز توجه داشته باشند كه همان خانه كعبه است .

حضرت هاجر در حال استيصال كودك خود را كنار خانه كعبه رها كرد و از اين كوه به آن كوه در جهت شرقي و يا غربي حركت نمود تا شايد پاي اين كوه ها يا اطراف آن چشمه آبي بيابد و يا انساني را ببيند و قدري حالت آرامش در او پيدا شود . وليكن نه در شرق خبري بود كه به طرف صفا حركت مي كند و نه هم در غرب . بلكه لازم است به طرف مركز حركت كند يعني همان خانه كعبه .

بعد از برگشت به طرف خانه مشاهده كرد كه خداوند چشمه آب زمزم را براي او در زمين جوشانيده است . بسيار خوشحال شد حيات تازه اي پيدا كرد كودك خود را آب داد و خود آب آشاميد و شير در پستانش جريان پيدا كرد و اميدوار به ادامه حيات و زندگي شد . بعدا همين چشمه آب باعث شد كه گم شده گان و تشنگان در بيابان حجاز به طرف چشمه جلب و جذب شوند و آن خانم را كه منشاء خير و بركت براي آن ها شده و چشمه آب حيات براي او جوشيده است معزز و محترم بدارند .

يكي از مسائلي كه در دين اسلام و در خط تكامل بسيار حائز اهميت است نفي حركات شرقي و غربي است . حضرت رسول اكرم (ص) مي فرمايند شبي كه به معراج مي رفتم از طرف شرق مرا صدا زدند اعتنا نكردم و اجابت ننمودم . دو مرتبه از طرف غرب مرا صدا زدند از آن هم اجابت نكردم و اعتنا نكردم بعد مرا از روبرو صدا زدند اجابت نمودم و به خط مستقيم به سوي خداي خود حركت نمودم . شرق و غرب در اصطلاح قرآن و يا شرقي و غربي دو معنا دارد يكي معناي ظاهري كه دو جهت طلوع و غروب خورشيد است . خورشيد از مشزق طلوع مي كند و در مغرب غروب مي نمايد و ليكن فيوضات و بركات الهي نه در جهت طلوع است و نه هم در جهت غروب بلكه در مركز تابش نور همان كره زمين باشد . و در اصطلاح علمي و عرفاني شرقيون افرادي هستند كه دنيا و ماديت و طبيعت را به كلي رها نموده به خدا و آخرت توجه دارند . از اين توجه به آخرت مطلق و يا گرايش روحي به سوي خدا و ترك دنيا و ماديت در بعضي اديان و مخصوص دين مسيح رهبانيت بوجود آمده يعني بعضي انسان ها چنين فكر كردند كه براي كسب فيض از ذات مقدس خداوند متعال لازم است دنيا و ماديت را به كلي ترك كنند و به روح و روحانيت توجه نمايند مانند كساني كه فقط عاشق خورشيدند هر وقت خورشيد طلوع مي كند در برابر تابش آن قرار مي گيرند از نور و حرارت آن استفاده مي كند نه اين كه خورشيد را وسيله توليد ارزاق خود قرار دهند . رهبانان كه شرقيون شناخته شدند دائم به خدا توجه دارند و از زندگي و خدمات به مردم و نعمت و ثروت صرفنظر مي كنند فقط عاشق خدايند . از چنين افرادي در دين مقدس اسلام تعبير به شرقيون شده است كه مصداق كامل آن مسيحيت هستند.

مسيحيت بر اساس مندرجات ديني خود اگر بخواهند صددرصد پيرو مرام پيغمبر خود باشند لازم است مانند حضرت عيسي و مريم به كلي از دنيا و ماديت صرفنظر كنند و دائم در حال توجه به خدا منتظر افاضه فيض روحي و روحاني شوند در نتيجه در مذهب آن ها رهبانيت رشد نموده است . چقدر زياد دختران راهبه تارك دنيا و شوهر مي شوند و به حضرت مريم اقتدا مي كنند كه دائم در بيت عبادت و خدمت به خانه خدا اشتغال پيدا كنند . همچنين حضرت عيسي به كلي از دنيا و ماديت صرفنظر نموده و خودش زن نگرفته است مادرش هم شوهر اختيار ننموده است . در اصطلاح قرآن روشن است كه امت حضرت عيسي را شرقيون مي نامند اگر خدا و دين خدا را تشبيه به خورشيد كنيم آنها فقط عاشق نور خورشيدند . دائم در برابر تابش نور قرار مي گيرند نه اين كه برنامه هاي توليدي دين را اجرا كنند و براي خود زندگي بهشتي بسازند . رضايت خدا را دراين مي دانند كه دائم در مظهر تابش نور الهي باشند . دائم به روزه و نماز و اذكار ديگر و رياضت هاي ديگر اشتغال دارند . و به عكس آنها غربيون كساني هستند كه دين و روحانيت وفضيلت و انسانيت را در دنيا و ماديت مستهلك نموده اند . دين خود را طوري پرورش داده اند كه هر چه بيشتر به دنيا و طبيعت و جمع مال و ثروت اشتغال داشته باشند . مصداق كامل غربيون يعني دنيا گرا و طبيعت گرا يهوديت شناخته شدند . آنها حقيقتاً چراغ دين خود را و چراغ عقل و معرفت و انسانيت و فضيلت را در دنياپرستي مستهلك نموده اند . دين آنها در دنياي آنها غروب كرده و ذره اي رحم و مروت و خير و بركت در زندگي آنها نيست . در اين ميان فقط دين مقدس اسلام همه جا از نور خدا و فيض الهي و از دستورات ديني خود به نفع دنيا و آخرت استفاده مي كند . دنيا را آنچنان در نظر دارد كه بر خود واجب و لازم مي داند هر چه بيشتر كره زمين را آباد كند و ثروت توليد نمايد و با توليد كار و ثروت براي خود و ديگران رفاه و آسايش بوجود آورد . و باز آخرت را آن چنان در نظر دارد كه نمامي زندگي خود و جان ومال خود را در راه كسب فضيلت و آخرت فدا مي كند . درست برطبق فرمايش حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام كه طبق يك دستور زيبا دنياداري و آخرت داري را براي انسان ترسيم مي كند مي فرمايد : كن لديناك كانك تعيش ابدا وكن لاخرتك كانك تموت غداً .

يعني در دنيا داري و عمران و آبادي و توليد مال و ثروت و ايجاد امنيت دنيائي از طريق خدمت چنان باش كه گوئي تا ابد در اين دنيا خواهي بود و زندگي خواهي كرد . كسي كه بداند تا ابد زنده است و زندگي مي كند هرچه بيشتر سعي و كوشش مي كند تا عوامل ضد حيات را از بين ببرد و عوامل حياتبخش را زنده نمايد و باز مي فرمايد براي آخرت خود هم چنان باش كه گويي فردا از دنيا مي روي و مسئول اعمال خود خواهي بود . مواظب باش ذره اي خود را به ظلم و ستم آلوده نكني . پس دين اسلام چنان ديني است كه دنياي مردم را در اوج عزت و عظمت و آبادي و مال و ثروت و صنعت قرار مي دهد و آخرت را هم در اوج فلاح و رستگاري كه اجازه نمي دهد ذره المثقالي انسان به بندگان خدا ستم كند تا مسئوليت آخرتي داشته باشد . پس شرقيت به تمام معنا كه رهبانيت و ترك دنيا باشد در دين مقدس اسلام ممنوع است . همچنين غربيت به تمام معنا كه انسان تارك تقوا و فضيلت باشد و شخصيت و عزت خود را در دنيا داري مستهلك نمايد و مانند يهوديان باشد هم ممنوع است بلكه دنيا داري در اوج عزت و ثروت و قدرت و آخرت داري در اوج فلاح و رستگاري . از اين جهت اين حركت بين صفا و مروه كه حركت انحرافي از ارتباط به خانه خدا است مفيد و مثمر ثمر نيست بلكه از اين دو حركت صرفنظر كن و باز به خانه خدا برگرد . تمامي خوشبختي و سعادت تو در همان گرايش ابتدائي و جذب شدن به لطف خداوند متعال است همه جا انسان ها را به مركز آفرينش و اصل آفرينش توجه مي دهد كه ذات مقدس خدا و اوليا خدا باشد . در اين رابطه مولا عليه السلام مي فرمايد : اليمين و الشمال مضله و وسط الطريق هي الجاده .

يعني طرف راست وچپ دين انحراف است كه همان رهبانيت و ماديت مطلق باشد بلكه وسط جاده و مبدا حركت را در نظر بگير كه به خط مستقيم بدون انحراف به چپ و راست به سوي خدا حركت كني . در اين دوران انتظار پيش از آن كه فرمان وقوف صادر شود خداوند مظهر و مظهر دو معناي كوه صفا و مروه را در اختيار بندگان مي گذارد تا در اين دوران انتظار مردم را به حقايق حج آشنا سازد . صفا و مروه در ظاهر مراسم حج دو كوه صفا و مروه است ولي در تاويل واقعي دو مظهر و مصداق شعار الهي هستند كه يكي از آنها معلم صفا و انسانيت و فضيلت و ديگري آموزگار علم و حكمت ، درست مانند نقش اجتماعي حضرت رسول و علي عليهما السلام . حضرت رسول مصداق كامل صفا و اخلاق و محبت است كه با اين صفا واخلاق مصداق كامل رحمه للعالمين است . تمامي جهانيان را از هر قوم و نژاد به طرف خود جلب و جذب مي كند چنان كه خداوند فرمودند :

و انك لعلي خلق عظيم. مردم در ارتباط با آن حضرت و دين آن بزرگوار صفا و خلوص مي آموزند و به يكديگر محبت پيدا مي كنند و با همين سرمايه محبت و علاقه به آن حضرت مستحق عفو الهي مي شوند و بعد در شعاع صفا و خلوص آن حضرت كه تشنه علم و حكمت مي شوند و به مظهر و مصداق مروه مراجعه مي كنند و سير آب مي شوند . مروه و ترويه به معناي آبياري و سقائي است يعني كوهي كه از چشمه هاي خود تشنگان را سيراب مي كند . مصداق كامل اصلي كوه مروه علي ابن ابيطالب است و بعد هر كسي كه تا انتهاي تكامل بشر نقش او را ايفا كند و به تشنگان علم و حكمت علوم قرآني و معارف الهي را مي آموزد . انسان ها براي تكامل علم و ايمان خود بين دو چشمه نبوت و ولايت در نوسان هستند گاهي در مكتب انبياء صفا و خلوص مي آموزند و گاهي از مكتب ولايت علم و حكمت و معارف الهي تا بعد از تكميل تحولات هفتگانه به مقام لقاء الهي نائل شوند . خدا فرمود صفا و مروه از شعائر خدا است شعار يعني چيزي كه عامل ايجاد شعور است و مردم را به منابع علم و دانش هدايت مي كند كوه صفا شعاري است كه شعور آن نبوت است و كوه مروه شعاري است كه شعور آن مكتب ولايت است .

سعي بين صفا و مروه در ابتداي ورود خاتمه پيدا مي كند و كم كم جمعيت از اطراف و اكناف عالم در خانه خدا جمع مي شوند و انتظار مي كشند كه نظر لطفي به آن ها شود و پادشاه با عظمت صاحب كاخ كعبه به آن ها نظر رافت و رحمتي بنمايد و حوائج آن ها را برآورد . بعد از دوران انتظار اجازه اجتماع در يك جا و يك مقام به آن ها داده مي شود تا همه با هم جمع شوند . يك جا و يكزبان در پيشگاه مقدس الهي عرض حاجت نمايند و اين مسئله در خط وقوف به عرفات است . پس از آن كه تمام جمعيت از طرف راست و چپ خط مستقيم به مركز و به مبداء ابتدائي خود برگشتند از همان مركز با لباس احرام به سوي عرفات مي روند و دو مرتبه عرض حاجت مي نمايند گوئي به زبان حال تقاضا دارند كه پروردگار عظيم الشان آن ها به آن ها توجه كند و جوابي به آن ها بدهد و اين تظاهر به لطف و محبت و طواف را از آن ها بپذيرد. در اين موقع فرمان وقوف صادر مي شود كه همه يك جا در حال توجه به خانه كعبه كه كاخ شاهنشاهي آنهاست اجتماع نمايند و حوائج خود را اظهار دارند تا ولي اعظم آنها به حوائج آنها توجه كند و صدا و نداي آنها را بشنود . بعد از پيدايش يك چنين توجه و اجازه از جانب خداوند متعال دو مرتبه با همان لباس احرامي بدون اين كه در زندگي و يا وجود و يا خواهش خود راي شخصي بكار برده باشند و علائم غير طبيعي و غير الهي به همراه خود داشته باشند در همان وضع سادگي ابتدائي مانند روزي كه از مادر متولد شده اند و به قماطي پيچيده شده اند به سوي عرفات حركت كنند . همان طور كه روش هاي مصنوعي را حتي لباس دوخته را كه صنعت انسان است خداوند متعال در بدن آنها قبول ندارد . روش هاي مختلف فكري و خود رائي و بدعت هاي دين را هم هرگز از آنها قبول ندارد . آن چه تا امروز كسب كرده اند از فكريات و عمليات و عقايد و صنايع حتي دوختگي لباس در زندگي خود همه را بايستي رها كنند و حق حاكميت به كسي يا چيزي را بر خود اجازه ندهند . عناويني مانند مالك و مملوك مولا و بنده سلطان و رعيت و زن و شوهر تمامي اين عناوين كه نشانگر برتري كسي در حق و حقوق بر ديگران است به كلي لغو مي شود .

زيرا تمامي اين افكار و عقيده ها و مالك و مملوك ها و افكار ديگر بدون كسب اجازه از سلطان مملكت بوده . درست نيست كه انسان ها با علائم خودرائي و خود مختاري كه به فكر خود بوجود آورده اند و يكي خود را آقا دانسته و ديگري را نوكر خود شناخته و آن ديگر خود را زن و ديگري را شوهر قرار داده و از اين قبيل عناوين درست در همان وضعي كه از مادر متولد شده اند و از نظر مالي و مادي و مالكيت و افكار و عناوين ديگر در حد صفر بوده اند ، در همان وضعيت خود را به نمايش درآورند و در مركز معيني به حال اجتماع بايستند و همه متوجه سلطان عظيم الشان خود باشند كه مي خواهد به آنها نظر رحمت و ملاطفت كند . به سخنان آنها گوش بدهد آنها را بپذيرد و يا نپذيرد . همه با هم در حال اجتماع در عرفات توقف مي كنند يك جا مي ايستند در حال دعا و نيايش و زاري و تضرع .

يكي از مواردي را كه خدا وعده داده است كه خواهش بندگان خود را اجابت كند و هرگز خداوند خلف وعده نمي كند ، همين خواهش ها و نيايش ها در صحراي عرفات است . در اين رابطه امام صادق عليه السلام مي فرمايند : كسي كه ماه مبارك رمضان بر او بگذرد و استحقاق لطف و عنايت الهي را پيدا نكند از لطف و غفران الهي محروم شود حتما شقي است و ديگر زمان و مكاني و سال و ماهي بهتر از ماه رمضان براي او قابل تصور نيست . مگر اين كه روز نهم در لباس احرامي با الغاء تمامي خصوصيات نفساني و شخصي در عرفات حاضر شود و به دعا و نيايش مشغول شود . وقوف در صحراي عرفات به منظور طرح خواهش هاي اجتماعي و تقاضاي اجابت از سلطان عظيم الشان آسماني و اولياء خدا است كه اين همه زحمت كشيده اند از اطراف و اكناف عالم در آن مركز جمع شده اند. همه در حال نيايش و توجه به خدا به طرف كعبه رو مي آورند و در حال استماع و گوش دادن به سلطان كعبه تا ببينند و بدانند آيا خداوند به آنها نظر لطفي مي كند و آنها را به حضور مي پذيرد و يا خواهش و دعاهاي آنها را رد مي كند و اجابت نمي نمايد . چقدر ائمه اطهار عليهم السلام در اين صحراي عرفات روز نهم به مردم دستور خواهش و نيايش و دعا و تضرع و زاري به پيشگاه خدا داده اند . كيفيت و كميت دعا و خواهش را در صحراي عرفات به مردم تعليم مي دهند و به آنها مي فهمانند كه در خانه چه كسي رفته اند و لازم است چه ارقام و خواهش هائي كه مناسب شان خدا و احتياج خود آنهاست از خدا داشته باشند . از دو آيه شريفه كه در سوره بقره ذكر شده است معلوم مي شود كه خواهش هاي پست و ضعيف و بي ارزش توهين به ساحت مقدس الهي است بلكه بايد خواهش ها مناسب شان خدا و احتياج انسان باشد . زيرا هر دو مناسب يك قدرت نامتناهي باشد . احتياج انسان به خداوند متعال برابر بي نيازي خداوند متعال از انسان است . يعني انسان بايستي يك ارقام نامتناهي از خدا خواهش كند كه تا ابد براي او كافي و وافي باشد . ارقام كوچك و محدود براي يك موجود نامتناهي مناسبت ندارد در آيه اول مي فرمايد :

منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا و ماله في آلاخره من خلاق

يعني بعضي حاجي ها در صحراي عرفات تمامي خواهش هاي خود را مربوط به همين زندگي دنيا مي دانند و در همين زندگي دنيا و احتياجات دنيائي خود خلاصه مي كنند . مي گويند به ما مال و ثروت مقام و منصب بده و امثال اين ارقام ، چيزهائي كه فقط در همين زندگي دنيا به انسان ها داده مي شود و همراه مرگ آنها از بين مي رود . لحن آيه شريفه طوري است كه نشان مي دهد خداوند به شدت از اين خواهش هاي پست و ضعيف ناراضي است . درست يك چنين حاجياني مانند كساني هستند كه ظرف چند سال از عمر خود زحمت كشيده اند كه خود را به دربار سلطان خود برسانند و حاجت خود را از او بخواهند وليكن بعد از اين همه رنج و زحمت و سرگرداني و معطلي هنگام عرض حاجت ارقام بسيار پست و بي ارزش را از سلطان مطالبه مي كنند . سلطان به آنها مي گويد چه مي خواهيد اين همه زحمت كشيده ايد در خانه من آمده ايد به شربت آبي يا لقمه ناني و يا لباس كهنه اي اشاره مي كنند مي گويند آمده ام شربت آبي و لقمه ناني از شما مطالبه كنم . سلطان عصباني مي شود به او پرخاش مي كند ، مي گويد اين نعمت ها در اختيار تو بود . اين همه روزي ها و نعمت هاي دنيائي كه به تو داده بودم در اختيار داشتي چه لزومي دارد آن همه ثروت و نعمت را رها كني و اين همه رنج و زحمت را تحمل نمايي . در خانه من بيائي ارقامي نظير آنچه مفت و مجاني در اختيار تو قرار گرفته است مطالبه كني . اين خواهش هاي پست و ضعيف كه صددرصد با شان انسان و خداي انسان نامناسب است مايه توهين ساحت مقدس الهي است . به او پرخاش مي كند كه از اين ساحت مقدس دور شو از دربار الهي خارج شو تو ارزش آن را نداري كه به حضور پذيرفته شوي و يك چنين خواهش هاي پست و بي ارزش را مطرح كني و در آيه ديگر به حاجيان ياد مي دهد كه از خدا چه چيز بخواهند كه اين خواهش ها مناسب احتياجات آنها و مناسب شان خداوند متعال باشد بگويند : ربنا آتنا في الدنيا حسنه و في الاخره حسنه و قنا عذاب النار .

پس رقم خواهش را به بندگان خود ياد مي دهد كه اگر اجابت شود تا ابد خوشبخت و سعادتمندند و ديگر كم و كسري در زندگي ندارند . آن چه خير و خوبي است و مايه بركت و عزت است كه در دنيا از خدا مي خواهند مي گويند : آتنا في الدنيا حسنه و آنچه مايه عزت و عظمت در زندگي آخرت است از خدا مطالبه مي كند و في الاخره حسنه . و رقم سوم از خدا خواهش مي كنند آنچه مايه رنج و عذاب و مشقت در دنيا و آخرت است كه آخرين آنها آتش جهنم است ،از آنها برطرف كند . در اين آيه شريفه تمامي ارقام نعمت و لذت مادي و معنوي از نوع خوراكي ها و پوشاكي ها و چيزهائي كه از طريق حواس پنجگانه قابل استفاده است خواه از نوع معنويات كه علم و حكمت و دانش و فهم و شعور باشد يا از نوع مقامات و رياست ها كه خواهي نخواهي مطلوب انسان است تمامي اين ارقام در اين آيه شريفه گنجانيده شده است خداوند كيفيت خواهش و تقاضا را به بندگان خود مي آموزد زيرا حقيقتا آن سرمايه بزرگي كه بدون رنج و زحمت در اختيار انسان قرار مي گيرد و يگانه راه موفقيت در دنيا و آخرت است دعا و خواهش است ، خواستن از خدا يگانه سرمايه كسب موفقيت است . تمامي عبادت ها و مقررات ديگري كه خداوند وضع نموده و انسان را به كاري مشغول مي كند همه اين ها مقدمه اي و يا عواملي براي پيدايش حالت دعا و خواهش است . براي اين كه زبان تقاضا و خواهش انسان باز شود و به خود اجازه بدهد از خداوند متعال چيزي بخواهد خداوند به انسان ها دستور نماز و روزه و ساير احكام را داده است . انساني كه نماز مي خواند يا روزه مي گيرد و يا در جهتي از جهات دستور الهي را اجرا مي كند در او حالت اميد و خواهش و تقاضائي پيدا مي شود و به خود اجازه مي دهد كه چيزي از خدا بخواهد و اگر خدمتي به دين خدا نكرده باشد و دستوري از دستورات خدا را اجرا ننموده باشد يك چنين اميد و تقاضائي هم در او پيدا نمي شود . خود را با خدا بيگانه و خدا را با خود بيگانه مي بيند و يا اگر خداي نكرده معصيت كرده باشد خدا را در جهت انتقام نسبت به خود قرار مي دهد و مي گويد نافرماني كردم ممكن است خداوند بر من غضب كند .

پس زبان تقاضا و خواهش او بسته مي شود . حكمت تمامي احكام از نماز و روزه و عبادت هاي ديگر براي پيدايش اميد به خدا و آمادگي براي خواهش نعمتي از نعمت هاي خداوند متعال است . خداوند ضمن آيه اي در قرآن به انسان ها تذكر مي دهد كه چه عملي آن ها را مستحق نعمت هاي خدا مي كند و با چه سرمايه اي مي توانند از ثروت نامتناهي خدا استفاده كنند . مي فرمايد : قل ما يعبوابكم ربي لولا دعائكم .

يعني اگر شما از خدا خواهش و تقاضائي نداشته باشيد و از خدا چيزي نخواهيد خدا هم به شما اعتنا نمي كند و شما را نسبت به خود بيگانه مي داند . پس دعا يگانه سرمايه موفقيت انسان است و بهترين حال دعا و روزگار دعا حضور در صحراي عرفات است خصوصا با مقدماتي كه انجام داده اند و زحمت كشيده اند و خود را به آن صحرا رسانيده اند . حضرت سيدالشهدا عليه السلام و امام چهارم دعاي مخصوص و مفصلي راجع به روز عرفه و صحراي عرفات تعليم داده اند كه اگر جمله اي از آن جملات را انسان بفهمد و جدا از خدا تقاضا كند براي هميشه خوشبخت و سعادتمند خواهد شد .

پس اين اجتماع عظيم در صحراي عرفات براي عرض حاجت به پيشگاه مقدس الهي آن هم به صورت و قيافه اي كه مطلوب خداست انجام مي گيرد يعني يك صورت اجتماعي كه خدا همه جا خواهش ها را به زبان ما دوست دارد نه به زبان من و ديگر وضع و لباس مخصوص كه هر انساني خود را چنان نمايش مي دهد كه تا امروز در ملك خدا تصرفي نداشته و كاري بر خلاف راي و فرمان خدا انجام نداده است . همه با حال تضرع خواهش هاي خود را مطرح مي كنند و خداوند به سخنان آنها گوش مي دهد و اجابت مي كند . در اين صحرا حالتي در انسان پيدا مي شود كه لطف و محبت خدا را احساس مي كند و در اين حالت علم انسان بوجود خدا تبديل به عرفان مي شود يعني از خود خدا چيزي مي بيند و مي داند گوئي گم شده خود را در اين صحرا پيدا مي كند و مولاي واقعي خود را مي شناسد . بعد از اتمام عرفات اجازه ورود به حضور خدا داده مي شود .

خواهي نخواهي در ميان اين جمعيت عظيم صحراي عرفات كه همه در يك لباس و در يك صورت ظاهر مي شوند و امتيازات ظاهري در همه آنها لغو مي شود كيفيت مطلوبي از اين جمعيت عظيم براي خدا قابل ظهور است . افرادي و اشخاصي مخلص در اين ميان پيدا مي شوند كه آنها از روي عرفان و خلوص به پيشگاه مقدس الهي مي نالند و تقاضاي اجابت دعا مي كنند . و اگر هم در ميان اين جمع چنين افرادي نباشند خواهي نخواهي اولياء زنده خدا مانند امام زمان و خضر پيغمبر و عيسي روح اله در ميان آنها هستند كه از نظر كيفيت ايمان و دعا و خلوص و اخلاص مطلوب خداوند متعال مي باشند . پس اين جمع نظر لطف خدا را جلب مي كنند يك جمعيت عظيمي در يك لباس و در يك صورت و يك ندا و يك دعا و يك آواز به سوي خدا آمده اند و همه در انتظار نظر لطف خدا در اين مكان جمع شده اند . دليل اجابت اين جمع كثير همان وظيفه شناسي آنها است زيرا هر كسي وظائف محوله مربوط به خود را انجام مي دهد همان وظيفه شناسي دليل است كه خداوند عمل او را قبول نموده و مشمول لطف خدا واقع شده است . همين اجتماع به فرمان خدا كه به آنها گفته است يك جا جمع شويد و حوائج خود را به خداي خود گزارش دهيد برهان اين مطلب است كه در نظر خدا پذيرفته شده اند و اجازه ورود به دربار پادشاهي خدا و اولياء خدا به آنها داده شده است .

16- حكمت حركت به مشعر و مني و رمي جمرات :

مغرب روز نهم بعد از اداء نماز مغرب و عشاء همه با هم به طرف مشعر كوچ مي كنند . اين كوچ از ميدان عرفات به مشعر و منا و قرباني و امثال آن و در انتها آخرين طواف كه طواف زيارت ناميده شده است . برهان قبولي طاعات مردم و اجازه حضور به پيشگاه خدا و اولياء خدا است . و اگر اكثريت نادان اين معنا را احساس ننمايند كه از خداي خود كسب اجازه نمودند تا به دربار سلطنتي او وارد شوند و دست اولياء خدا را ببوسند آن اقليت خالص و مخلص كاملا اين معاني را احساس مي كنند و مي دانند كه اجازه ورود به بيت الله الحرام به آنها داده شده است . مي توانند به خانه خدا وارد شوند و در حال ملاقات با خداي خود باشند . لذا اين طواف و نماز طواف آخري را طواف زيارت ناميده اند . طواف هاي اول ورود مانند طواف عمره تمتع و طواف هاي مستحبي ديگر حج ناميده شده و كلمه زيارت بر آن اطلاق نشده است . وليكن اين طواف آخرين بعد از خروج از منا ورمي جمرات سه گانه طواف زيارت ناميده شده يعني طوافي كه در آن طواف اجازه ورود به محضر خداوند متعال را دريافت نموده و با خداي خود تجديد عهد و ميثاق مي كند و بعد از كسب اجازه براي زندگي در ملك خداوند متعال به شهر و ديار خود بر مي گردد . در حالي كه در امنيت بسر مي برد . دين و ايمان آن ها و هم چنين زندگي آنها بدست شياطين و جنايتكاران غارت نمي شود . سرمايه هاي آنها محفوظ است تا روزي كه به زندگي آخرت منتقل شوند .

در انتهاي روز نهم از عرفات كوچ نموده در حالي كه زبانشان به ذكر خدا گوياست و دعوت خدا را اجابت مي كنند به مشعر وارد مي شوند . و در مشعر توجه ديگري از جانب خدا به آن ها مي شود كه شعورشان بيدار مي شود و مي دانند كه خداوند دعاهاي آنها را در صحراي عرفات اجابت نموده و قبول در گاه خدا واقع شده اند . لذا در اولين مرتبه بعد از خروج از مشعر و ورود به مني يك رمي جمره كه آن را رمي جمره عقبه مي نامند انجام مي دهند . اين رمي جمره پيش از تقديم قرباني به خداوند متعال است و ساير رمي ها بعد از قرباني روز دهم انجام مي گيرد . به همان ميزان كه دوستان خدا عشق و علاقه به خدا پيدا مي كنند برابر با همان عشق و علاقه با دشمنان خدا هم دشمني و عداوت دارند . بزرگ ترين دشمن خدا از ابتداي تاريخ تا انتهاي تاريخ نفس اماره انسان به همراه شيطان ديگري است كه او هم از مسير حاكميت نفس رشد نموده وكفر و نفاق خود را به ثمر رسانيده است.

شيطان ها در اين جا عبارتند از شيطان مخفي كه همان نفس اماره از طريق رابطه با دنيا و ثروت دنيا است زيرا بين نفس اماره و بين زرق و برق دنيا و از آن جمله رياست جاذبه عجيبي است كه خواهي نخواهي انسان ها گرفتار وسوسه نفساني مي شوند و خدا و آخرت را فراموش مي كنند . نفس اماره بر اساس هوي و هوس خود بزرگ ترين دشمن معارض و مبارز با خداوند متعال است زيرا از يك طرف براي خدا جايز نيست كه نفس اماره انسان را بكشد و نابود كند زيرا كشتن و نابود كردن در اين جا به معناي نابود كردن انساني است كه در اسارت نفس قرار گرفته و هر انساني داراي چنين شيطاني هست يعني نفس اماره او تحت تاثير زرق و برق دنيا واقع مي شود . اگر خدا مي خواست انسان را به دليل پيروي از هوي و هوس و نفس اماره هلاك كند از اول او را خلق نمي كرد . پس بر خدا واجب است اين عامل دروني را مهلت دهد تا انسان بفهمد در داخل وجود خود چه دشمن خطرناكي دارد كه دائم او را در حال معارضه و مبارزه با خدا قرار مي دهد . و شيطان دوم هم انساني است كه از مسير مشتهيات و مقتضيات نفس اماره ديگري را به هلاكت مي كشاند . هر گناهكاري به دو عامل وادار به گناه مي شود يكي عامل وسوسه بين او و زرق و برق دنيا و ديگر انسان خائني كه خود را دوست صميمي او معرفي مي كند وليكن خودش گمراه است و تصميم دارد او را هم گمراه كند . اگر انسان بتواند اين دو شيطان را به زمين بزند و خود را مسلط بر آن ها نمايد در دين خداوند متعال قهرمان پيروزي بر شيطان شناخته مي شود . خداوند انسان را مهلت مي دهد تا خواهش هاي دروني و ذاتي خود را حق باشد يا باطل به ثمر برساند كه اگر اين خواهش ها حق باشد ثمرات خوبي بدست مي آورد و اگي باطل باشد قهرا از عمل باطل منزجر مي شود و از راه باطل منصرف مي شود .

عرفات و مشعر هم مانند طواف مسائل بروني و دروني دارد . وقوف بروني عرفات و مشعر همين وقوف ساده و عادي است كه انسان ها طبق دستور از ظهر روز نهم تا مغرب شرعي بايستي در آن جا واقف و در حال دعا و نيايش و در حال ارتباط با خداوند متعال باشند و اما وقوف دروني آنها يك حالت منتظره اي است كه در انسان هاي عارف بوجود مي آيد . آنها حقيقتا در دعاهائي كه دارند بين خود و خداوند متعال رابطه برقرار مي كنند . دعاهاي آنها همه جا به معناي خواستن است نه به معناي خواندن . درست مانند فقير محتاجي كه در برابر غني ثروتمند قرار گرفته و او را نسبت به خود كريم و مهربان مي داند . دعاهاي مومن عارف در صحراي عرفات در حال مواجهه و مخاطبه با خداوند متعال قرار مي گيرد . لطف و توجه خدا را در وجود خود احساس مي كند كه اين فرمان وقوف براي ايجاد يك حالت منتظره براي عرض حاجت به خدا و قضاء حوائج است . لذا همان طور كه نام اين سرزمين را عرفات ناميده اند بين انسان و خدا معارفه پيدا مي شود . يعني انسان واقف به عرفات را عارف به وجود خدا و عظمت اولياء خدا قرار مي دهد و اين انساني كه از نظر دروني هم در صحراي عرفات در خانه خدا ايستاده دائم بين او و اولياء خدا مخاطبه و گفتگو پيدا مي شود و حتما عارف به مقام ولايت ائمه اطهار خواهد بود زيرا هر كس يك چنين حالت عرفاني بين خود و خداي خود احساس كند به دليل معرفت به خدا معرفت به ائمه اطهار پيدا مي كند و هم چنين معرفت كامل به نفس اماره خود كه چگونه خداوند او را در نظام ولايتي خود قرار داده و اگر به حال خودش رها كند گمراه مي شود . سه نوع معرفت هماهنگ و هم سنگ با يكديگر براي مومن عارف در صحراي عرفات حاصل مي شود . عشق و علاقه شديد به خداوند متعال ضمن درك عظمت خدا و همين طور عشق و علاقه شديد به ائمه اطهار عليهم السلام آن هم توام با درك عظمت آنها كه آنها گرچه از جنس انسان اند و مخلوق اند ليكن در علوم و معارف هماهنگ با خدا و هم سنگ با خداوند متعال اند . همراه اين دو معرفت معرفت به نفسانيت و روحانيت خود هم پيدا مي كند . درست از مراحل جنود جهل كه مقتضيات نفس اماره است تحول و تكامل پيدا نموده در دايره مقتضيات عقل و فطرت قرارميگيرد و او در اين معارف و اين حالات نسبت به ساير مردم مانند نسبت بين زمين و آسمان است . خداوند همه جا بندگان مومن خود را كه مجهز به روح ايمان هستند به جاي آسمان و ساير مردم را كه در اين درجه و مقام نيستند به جاي زمين مي شناسد . درهمين رابطه مي فرمايد : و لقد زينا السماء الدنيا به زينه الكواكب

ما آسمان دنيا را كه همان مكتب ايمان و تقوي و مكتب روحانيت و فضيلت است به ستارگان علم و هدايت

زينت داده ايم . اين حالت دروني و تقرب در عرفات و مشعر است . البته در مشعر شعور انسان عارف روشنتر و شديدتر مي شود و همين برهاني است بر اين كه شعور يك درجه از معرفت بالاتر است . معرفت احساس وجود به وسيله حواس پنجگانه است مانند صدائي كه از راه دور مي شنوي و يا ردپائي كه از كسي مي بيني . مثلا انسان مومن نذري مي كند با خدا معاهده مي بندد كه اگر فلان حاجتش برآورده شد چه عمل خيري انجام دهد و حاجت او به صورت غير عادي برآورده مي شود و صددرصد مي داند كه خداوند حاجت او را برآورده است . يك چنين احساس وجود را عرفان و معرفت مي نامند كه مولا اميرالمومنين عليه السلام هم مي فرمايند : اول الدين معرفته يعني قدم اول دين احساس وجود خداوند متعال است .

مومنين پيش از احساس وجود خدا علم به وجود او دارند . علم آنها تبدبل به معرفت نشده است اما بعد از احساس وجود كه حاجتي از آنها به صورت غير عادي برآورده مي شود و يا رويايي صادقي مي بينند در عالم خواب به حقيقتي راهنمائي مي شوند كه آن راهنمائي غير عادي و غير طبيعي است در يك چنين موارد كه وجود خدا را احساس مي كنند علم آنها تبديل به عرفان مي شود . و اما شعور يك درجه از اين بالاتر است . چنان وضعي پيدا مي شود كه عظمت خدا ضميمه ذات آنها و فكر آنها مي شود و خدا را با عظمت خدائي اش درك مي كند و دائم او را حاضر و ناظر مي بيند . وقوف به مشعر هم مانند وقوف به عرفات داراي دو جنبه بروني و دروني است. بروني همين وقوف است كه طبق دستور خداوند متعال و وظيفه شناسي خود را در مشعر الحرام متوقف مي كند و وظائف مربوط به خود را به جا مي آورد و اما شعور باطني درك وجود خدا است . يك چنان دركي كه در معرض شك و شبهه قرار نمي گيرد و درست مي فهمد كه خداوند اجازه ورود به كاخ با عظمت خود را و قبول هديه بنده خود را به اين بنده مومن داده است . ذون و شوق عجيبي در انسان پيدا مي شود و بر اساس همين ذوق و شوق نفس اماره خود را ملامت مي كند . مولا امام چهارم عليه السلام در قسمتي از دعاهاي خود عرضه مي دارد كه پروردگارا هر چه در ميان مردم به من عظمت و شهرت مي دهي برابر آن مرا پيش خودم ذليل كن تا مبادا خيال كنم اين عزت و عظمت خاصيت ذاتي من است . بدانم كه عزت و عظمت لطف و بخششي است كه از جانب تو به من رسيده نه اين كه لياقت شخصي و نفساني من باشد . پس به هر ميزاني كه به عظمت خدا آشنا مي شود هواي نفس خود را هم سركوب مي كند و پيش خود خجل مي شود كه چگونه يك چنين موجود بي ارزشي كه خلقت آن از نطفه شروع شده به يك چنين مقامي رسيده است كه خداوند به او اجازه ملاقات مي دهد . در پي همين شعور كه در مشعرالحرام پيدا مي شود با ذوق و شوق هر چه تمامتر پيش از تهيه هديه و قرباني رمي جمره عقبه را كه در ظاهر سنگ زدن به ستون عقبه است و در با طن سركوب نمودن نفس اماره خود به جا مي آورد به همين منظور رمي جمره عقبه مقدم بر قرباني شده است و رمي جمرات ديگر موخر از قرباني . رمي جمره عقبه پيش از اين كه از احرام خود محل شود انجام مي گيرد و رمي جمرات ديگر بعد از محل شدن از احرام . محل شدن از احرام حج متوقف بر قرباني و حلق است . بعد از رمي جمره عقبه قرباني به خداي خود تقديم مي كند . حضرت ابراهيم خليل در مشعر الحرام در همين حال تهيه هديه كه مناسب با خداي خود داشته باشد قرار گرفته زيرا انسان وظيفه دارد مطابق عقل و استعداد خود بهترين كادو و مهمترين هديه را براي خداي خود تهيه كند . اگر اين جا براي تهيه كادو خست نفس او را فراگيرد و صرفه جوئي كند هديه اي را تهيه كند كه ارزش كمتري دارد به خداي خود توهين نموده است لذا هديه او مردود و قابل قبول خداوند متعال نيست . مانند هديه و يا قرباني دو برابر هابيل و قابيل از فرزندان آدم است كه هابيل به مقام خداي خود احترام مي گذارد و بهترين هديه را براي قرباني تقديم مي كند و ليكن قابيل پيش خود مي گويد چرا بهترين هديه را تهيه كنم كه خدا به آن احتياجي ندارد و آتش آن را مي سوزاند و اكنون كه قرباني را آتش مي سوزاند و يا در راه ديگر و جاي ديگر مصرف مي شود كه قابل انتفاع و استفاده نيست و بهتر اين است كه جنس كم ارزشي تهيه كنم . خبر ندارد كه اين انتخاب توهين به ساحت مقدس خداوند متعال است . لذا حضرت ابراهيم فكر كرد عزيزترين و محبوبترين چيز ها در نظرش چيست و مشاهده كرد كه از فرزندش كه يگانه فرزند است و جز او در مدت عمر محصولي ندارد و عزيزترين اشياء و افراد در نظرش است . يك چنين خاطره اي در فكر او خطور كرد و ليكن پيغمبران اجازه ندارند خودراي و خود مختار انساني را به فكر خود قرباني كنند . هر چند كه به صورت هديه اي در پيشگاه مقدس الهي باشد.

باز هم در انتظارند كه اجازه و دستوري براي تهيه اين هديه و اين قرباني از خدا به آنها برسد . يعني اگر انسان مومن صلاح خود را در اين دانست كه خود را در راهي گر چه راه خدا باشد فدا كند اين فداكاري كه به راي خودش انجام مي گيرد قابل قبول خداوند متعال نيست و شايد خداوند او را توبيخ نمايد كه چرا بدون كسب اجازه از خدا بنده مومني را به هلاكت رسانيده گر چه فرزند خودش است . زيرا پدران در قانون الهي مالك فرزندان نيستند . بلكه مامور خدمت و تربيتند تا آنها را به ثمر برسانند . و بعد از انجام خدمات فرزندان آزاد مطلقند . پدران به اراده خود حق ندارند پسر و يا دختري را بفروشند و يا بدون اجازه او عروس كنند يا زن براي او بگيرند . تمامي كارهائي كه مربوط به شخص انسان است به اراده و آزادي انسان انجام مي گيرد . نه به اجبار پدر و مادر و ديگران . تا جائي كه خداوند متعال هم كه مالك مطلق وجود انسان است دوست نمي دارد انساني را به كاري وادار و مجبور كند بلكه به آزادي اطاعت كند لذا با اين كه به فكر ابراهيم افتاد كه بهترين كادو تقديمي محبوبترين چيزهائي است كه در اختيار دارد و آن محبوب ترين چيزها قرباني يگانه فرزندش اسماعيل است . بر طبق يك چنين فكري به راي و اراده خود تصميم نگرفت . بلكه در انتظار كه آيا خداوند اجازه يك چنين قرباني را مي دهد يا نه سه مرتبه خواب ديد و در عالم خواب مامور شد يعني خداوند متعال اجازه داد كه هديه خود را تقديم كند . خيالش راحت شد كه تقديم اين قرباني طبق دستور خداوند متعال است لذا با فرزند خود در ميان گذاشت و گفت يا بني اني اري في المنام اني اذ بحك من در خواب چنين ديدم كه تو را در راه خدا قرباني كنم .

فانظر ماذا تري فكر كن راي تو در اين ميان چيست . اسماعيل هم كه مجهز به روح نبوت بود مي دانست كه خواب پيغمبران پيام الهي است كه به آنها مي رسد در جواب عرضه داشت پدر بزرگوارم ماموريت خود را انجام بده من هم انشاءالله صبر مي كنم . نگفت خوابي ديده اي شايد خيالات باشد مي دانست كه خواب انبياء ماموريت آنها است لذا از آن خواب تعبير به ماموريت كرد يا ابت افعل ما تومر با اين دلايل براي پسر و پدر قطعي شد كه خداوند تقديم همين هديه را لازم ميداند . پسر رضايت داد كه در راه خدا قرباني شود و پدر هم راضي شد كه محبوبترين چيزها را تقديم خدا كند و اجازه قبولي هم از جانب خداوند متعال صادر شد تا كسي نگويد اين قرباني به راي و خواهش پدر و بدون كسب اجازه از خداوند متعال انجام گرفته هر دو تسليم شدند و ليكن خداوند بعد از قبولي اين قرباني از پدر و پسر مانع ذبح اسماعيل شد .

پس حضرت ابراهيم شعور پيدا كرد كه بايستي چه قرباني را تقديم كند كه مناسب شان خدا باشد . بهتر و بالاتر از انسان آن هم انساني كه به مقام ايمان و نبوت رسيده است چيزي نيست . قرباني خود را تقديم كرد و اين تقديم بعد از رمي جمره عقبه بود كه عرض شد بعد از آن است كه انسان مومن احساس مي كند كه خداوند او را به حضور مي پذيرد و زيارت او را قبول مي كند . بر اساس همين احساسات كه نشاط پيدا مي كند ابتدا نفس اماره را سركوب مي كند و بعد از آن قرباني تقديم مي كند . بعد از تقديم قرباني سرتراشي شروع مي شود يعني شخص مومن وظيفه دارد وضعيت خود را مرتب كند و خود را آرايش دهد تا فردا حضور خداوند متعال و يا اولياء خدا كه اهل بيتند برسد . اين حلق و تقصير كه آخرين وظيفه حاجي در حج تمتع است به معناي آرايش ظاهري و مرتب نمودن وضعيت بدن و لباس براي حضور در محضر خداوند متعال است . همان طور كه وقتي شما بخواهيد به ديدن بزرگان برويد وضع خود را مرتب مي كنيد لباس مرتب و مجهزي مي پوشيد وسر و صورت خود را اصلاح مي كنيد . در اين جا هم كه به مومن اجازه حضور در محضر خدا داده شده است كه طواف زيارتي خود را انجام دهد ( اين طواف بعد از قرباني را طواف زيارت ناميده اند ) يعني طوافي كه به معناي حضور در محضر خداست . لذا بعد از قرباني محل مي شود و وضع لباس و سر و صورت خود را مرتب مي كند و در آخرين مرتبه به زيارت خدا و اوليا ء خدا مي رود . و در همين جا از روز دهم تا صبح روز سيزدهم به حاجيان فرصت و مهلت داده شده است كه به ميل و اراده خود و يا خواهش هاي دروني خود كه چقدر شوق و اشتياق به حضور در محضر خدا و اولياء خدا دارند . اين شوق و اشتياق ضعيف است يا شديد، كم است يا زياد . اگر ضعيف باشد قابل تقويت است و اگر شديد است به آنها اجازه داده شده است در همان صبح روز يازدهم بعد از رمي جمرات به طواف زيارت بروند و يا بمانند تا روز سيزدهم هر روز رمي جمرات سه گانه را انجام دهند و روز سيزدهم بعد از رمي جمرات به طواف زيارت بروند كه اين طواف زيارت به معناي حضور در محضر خدا و دست بوسي اولياء خدا است كه همان اهل بيت عصمت و طهارت اند . در اين رابطه خداوند مي فرمايد : فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه و من تاخر فلا اثم عليه لمن اتقي

يعني كسي كه در اين دو روز يازدهم و دوازدهم عجله كند همان روز اول به طواف زيارت برود و يا به تاخير اندازد. صبح روز سيزدهم به طواف زيارت برود مانعي ندارد . البته بايستي اين تقديم و تاخير بر اساس تقوي باشد به اين منظور نباشد كه مراسم را زودتر تمام كند به عقيده خودش خلاص شود و يا ديرتر تمام كند كه اشتغال به كاري داشته باشد بهتر از بيكاري باشد . بلكه اين تقديم و تاخير روي تقوي يعني اگر عجله كند زودتر به مكه رود به منظور استفاده از فرصتي باشد كه خدا به او داده است و اگر ديرتر براي اين كه بيشتر با رمي جمرات ديو نفس را سركوب كند خود را براي حضور آماده نمايد پس به اذن و اجلزه خدا زودتر مي رود و يا اگر به تاخير انداخت آن هم مربوط به فرصت و اجازه اي است كه خدا به او داده در هر دو حالت تقوي را رعايت نموده است . تقوي به معناي اين است كه انسان هر نوع حركت و سكوني كه انجام مي دهد و يا هر نوع تاخير و تقديم شتاب يا سكون و آرامش همه اين ها به اذن خدا باشد . نه به ميل شخصي انسان اين فرصت دو سه روزه بيشتر براي اين است كه انسان مومن خود را در تفكر و تعقل قرار دهد و بهتر و بيشتر عظمت خدا را درك كند و بر اساس همين تفكرات عشق و علاقه بيشتري به خداي خود پيدا كند زيرا تنها عامل نجات كه اصل و اساس دين است عشق و علاقه انسان به خداوند متعال و محبت به اولياء خدا است . همين علاقه و محبت است كه عاقبت انسان ها را به صورت يك خانواده جلوه مي دهد كه تمام آن ها همتشان همكاري و هم رائي با يكديگر و عشق و علاقه به يكديگر است . اين عشق و علاقه بر اساس معرفتي است كه به انسان و انسانيت دارند و انسان ها را براي آسايش و آرامش خود بزرگ ترين نعمت از نعمت هاي خدا مي شناسند . اين شناسائي اساس تشكيلات زندگي بهشتي و مدينه فاضله است و اين عشق و علاقه محصول تفكر در نعمت هاي خداوند متعال است . وقتي انسان به فكر خود در مي يابد كه چه بوده و در اثر لطف خدا و اولياء خدا امروز به چه مقامي رسيده هر چه بيشتر الطاف الهي را براي خود درك كند محبتش به خدا زيادتر مي شود و هر چه كمتر درك كند كمتر . سفر حج هم كه ظاهرا يك سفر طولاني پررنج و مشقت است و مخصوصا در روزگار قديم كه انسان ها فاقد وسايل حركت بوده اند . از شهر و ديار خود حركت كنند و به اين سرزمين خشك و لم يزرع بروند تا اين رنج و مشقت طولاني مايه تفكر و تعقل بيشتر آنها شود كه خداوند از بندگان خود چه خواسته كه يك چنين سفر پر مشقتي را براي آن ها تهيه ديده است .

حتما بايستي فوائد آن زياد و حياتبخش باشد . تمامي اين مسائل از مسير تفكر و تعقل حاصل مي شود كسي كه به شما خدمت مي كند در صورتي به او محبت پيدا مي كنيد كه خدمت او را بشناسيد كه نعمتي حياتبخش براي شما بوده است تا متقابلا قدرداني كنيد . محبت انسان ها به يكديگر كه يگانه پايه و مايه زندگي بهشتي است از دو راه حاصل مي شود يكي از راه قدرداني نعمت ها و خدماتي كه براي شما انجام گرفته است و ديگر خدماتي كه به يكديگر دارند . خداوند چه نعمت هائي به شما داده و شما را از چه وضع و حالي از طريق تكامل بالا برده به مقام انسانيت و فضيلت رسانيده است . هر چه بيشتر نعمت هاي خداوند متعال براي خود كشف كنيد بيشتر شكر خدا را بجا آورده‌ايد و نعمت‌هاي خداوند متعال را را منظور داشته ايد زيرا خداوند در برابر نعمت هائي كه به ما مي دهد اجر و مزدي از ما نخواسته است . او نياز به خدمات ما و اجر و مزدي كه در برابر نعمت هاي او باشد ندارد. شكر نعمت هاي خدا را اين طور تفسير كرده اند فرموده اند : شكرنعم الله ان تعلم انها من الله . شكر نعمت همين است كه بداني اين نعمت را خدا به تو داده پس خدا تو را دوست دارد .

و بعد وظايف مختصري كه در استفاده از آن نعمت براي تو مقرر فرموده انجام بدهي . اين علم و عمل مختصر مايه جلب محبت خدا مي شود يعني محبت خدا در دل انسان شكر گذار زنده مي شود . و متقابلا خداوند خداوند متعال هم انسان را دوست دارد و اين محبت و دوستي بين انسان و خداوند متعال پايه و اساس دين است . و علاوه اصلا محبت خود نعمتي بسيار لذتبخش است . نمونه لذتي كه از طريق محبت پيدا مي شود آن حالت و ساعتي است كه يك مادر مهربان بچه زيبائي دارد كه از دوران رحم تا انتهاي شير خوارگي به آن طفل خدمت كرده است . گاهي آن چنان با علاقه و محبت كودك خود را مي بوسد كه گوئي او را ضميمه جان خود قرار مي دهد . شايد يكي از لذت هاي غير قابل وصف همين عشق و علاقه مادر به فرزند و يا فرزند به مادر باشد . گاهي كودك احساس مي كند كه مادرش از اين كه او را بغل گرفته و بوسيده و يا او را در دامن خود نهاده است و پستان خود را به دهان او گذاشته از اين بوسيدن و شير دادن لذت مي برد چنان وضعي پيدا مي كند كه گوئي به مادر خود محبت نموده و به مادر خود چيزي بخشيده است . مثل اين كه منت سر مادر خود دارد كه روي زانوي او نشسته و پستان او را مكيده است . اين منت گذاري در قيافه بعضي كودكان مشهود و مشهور است . به زبان حال خود به مادر خود مي گويد من بودم كه يك چنين لذت محبتي به تو چشانيدم . مرا بوسيدي و لذت بردي و روي زانوي خود نشاندي لذت بردي پستان بر دهانم گذاردي لذت بردي پس من كه كودك تو هستم خدمت بزرگي به مادر خود نموده ام كه به او لذت محبت چشانيده ام . فرزندان گاهي خود را لوس مي كنند كه فرزند پدر و مادر هستند و آنها را از ملاقات خود خوشحال مي كنند پس لذت محبت قابل وصف نيست مخصوصا لذت محبتي كه بين انسان و خدا و اولياء خدا بوجود مي آيد . از طريق معرفتي كه انسان به خدا و اولياء خدا پيدا مي كند مشاهده مي كند كه آنها حق حيات بر انسان دارند و اين زندگي نامتناهي را به انسان بخشيده اند . محبت انسان به آنها زيادتر مي شود و بيشتر و بيشتر لذت مي برند . تاريخ مي نويسد يك روز بنده خدائي دانه خياري به حضرت رسول اكرم تقديم نمود پيغمبر دانه خيار را گرفته چند مرتبه با تكرار آن را بوسيد و بسيار نشاط و شعف در وجود آن حضرت احساس شد كسي كه ناظر اين نشاط و خوشحالي بود پرسيد يا رسول الله دانه خياري اين همه شوق و شعف ندارد كه تا اين اندازه خوشحال شديد و چند مرتبه آن را بوسيديد . فرمود تو دانه خيار را مي بيني و من هديه خدا را مي نگرم كه يك چنين نعمتي براي من آفريده و مانند تو انساني را در خدمت من قرار داده كه زحمت كشيده اي و آن را پرورش داده اي و با عشق و علاقه زياد از اين كه هديه تو را قبول مي كنم تقديم من نموده اي آيا اين هديه از جانب سلطان عظيمي مانند خداوند متعال شايسته ذوق و شعف نيست البته بيشتر از اين ها بايستي ذوق و شعف داشته باشم و لطف خدا را قدرداني كنم .

در اين جا مشاهده مي كنيد كه از دانه خياري كه به آن حضرت رسيده چند رقم لذت بدست آورده است . لذت خوراكي از دانه خيار كه به جاي خود حياتبخش است و لذت هديه خداوند متعال به بنده خود تقديم نموده است . و لذت قدرداني از دهقان و يا كارگري كه دانه خيار را تهيه نموده است . از اين جا كشف مي شود كه لذت محبت بزرگ ترين لذت هائي است كه انسان ها از نعمت هاي خداوند متعال بهره مي برند . انساني كه اين همه از راه دور زحمت كشيده و سرزمين هاي آباد را پشت سر انداخته خود را به سرزمين خشك و سوزان و لم يزرع رسانيده تا از خداي خود اطاعت كند و امروز از زحمات خود نتيجه مي گيرد كه اجازه تقديم هديه به صورت قرباني و ورود به محضر خدا پيدا كرده است . اين نعمتها به ميزاني براي انسان قابل كشف است كه عظمت خدا و اولياء خدا را و خدمات حياتبخشي كه آنها براي انسان انجام داده اند در نظر انسان معلوم و مكشوف شود .

شايد انسان ها فكر مي كنند كه گر چه لذت محبت زياد است وليكن اين لذت از طريق محبت پدر و مادر به فرزندان و يا محبت فرزندان به پدر و مادر و يا محبت دوستان به يكديگر قابل وقوع است و انسان هائي كه چنين محبت هائي به يكديگر دارند از لذت محبت برخوردار مي شوند اگر هم محبت لذت دارد هر جا محبت پيدا شود لذت هم پيدا مي شود خواه اين محبت بين انسان و جمادات و حيوانات و يا بين انسان و انسان ديگر باشد مانند محبت بين دوستان يا محبت پدر و مادر به فرزندان پس لازم نيست براي كسب محبت به خدا و اولياء اين همه زحمت بكشند شايد مي گويند كه يك چنين محبتي چندان واجب و لازم نيست اصل اين است كه انسان زنده باشد و زندگي كند و از ماديات بهره مند باشد هر چند زندگي حيواني باشد .

مي گويند از كجا معلوم كه ما انسان ها از حيوانات خوشبخت تر و يا بيشتر متنعم به نعمت هاي خدا هستيم . آنها در حيات حيواني خود از همان آب و علفي كه استفاده مي كنند برابر ما در حيات انساني از اين نعمت هائي كه استفاده مي كنيم بهره مندند و لذت مي برند . هر دو نوع لذت است خواه لذت حيات حيواني باشد و يا لذت حيات انساني . در جواب آن ها مي گوئيم اولاً بين انساني كه متنعم به نعمت هاي خداوند متعال است و حيواناتي كه به اين كيفيت متنعم به نعمت ها نيستند فرق زياد است . انسان از هزاران رقم ماديات از طريق حواس پنج گانه استفاده مي كند و حيوانات فقط يك رقم . جرعه آبي بنوشند و يا لقمه علفي استفاده كنند و در آينده طعمه مرگ و قتل شوند و ليكن انسان ها از اين كه انسان هستند و در قيافه انساني زندگي مي كنند از شنيدني ها و آوازها لذت مي برند . از ديدني ها و مناظر زيبا و از طريق ذائقه و شامه و لامسه و امثال آن چندين هزار برابر حيوانات از نظر كميت و كيفيت بهره مندند و ديگر اين كه اين زندگي براي انسان و حيوانات قابل دوام نيست . خداوند انسان را آفريد و از هر رقم لذت و نعمت نمونه اي در اختيار او قرار داده تا امتحان شود كه آيا مشتري ساير نعمت هاي خداوند متعال مي شود و دنبال آنها مي رود و شرايط لازم را براي تصرف و تملك نعمت ها در خود زنده نگه مي دارد و يا مانند حيوان چند روزي به خوردن و آشاميدن اكتفا مي كند و بعد خاتمه پيدا مي كند . خداوند اصرار دارد كه انسان ها خواه مومن و متقي باشند و يا كافر و فاسق بدانند زندگي آن ها ابدي و دائمي است و هرگز زندگي آن ها خاتمه پيدا نمي كند و در صورتي كه اين زندگي ابدي و دائمي باشد ( يا در محروميت يا در موفقيت ) چقدر فرق است بين انساني كه تا ابد متنعم به نعمت هاي خداست و يا تا ابد در محروميت بسر مي برد و يا معذب به عذاب هائي است كه بندگان خدا را با آن عذاب كرده است . پس در صورتي كه انسان ها ابدي باشند چنان است كه خدا مي فرمايد : لا يستوي اصحاب النار و اصحاب الجنه اصحاب الجنه هم الفائزون .

هرگز اين دو گروه اهل بهشت و جهنم در زندگي مساوي و برابر نيستند . اهل بهشت بسيار و بي نهايت متنعم به نعمت هاي خدا و در مرحله دوم اين محبت ها كه انسان ها نسبت به يكديگر دارند كه مبتني بر ماديات و خورد و خوراك است . محبت مالي نسبت به يكديگر دارند يا محبت وطني و يا فاميلي و خويشاوندي و محبت هاي ديگري كه فقط به منافع مادي بستگي دارد ، قابل دوام نيست . محبت كفار و منافقين و جهال با يكديگر همه از اين قبيل است و شايد بهترين محبتي كه فكر مي كنند قابل دوام است ، محبت خويشاوندي و پدر و مادري است . تمامي اين محبت ها در زندگي آخرت تبديل به عداوت مي شود زيرا آنچه ملاك محبت بوده و از آن جمله خويشاوندي و حسب و نسب تماماً از بين مي رود . خداوند درباره حسب و نسب مي فرمايند : لا انساب بينهم يومئذ و لا يتسائلون

حسب و نسب در زندگي آخرت مطرح نيست بلكه ايمان و تقوي مطرح است . و در آيه ديگر مي فرمايد : الا خلاء بعضهم يومئذ لبعض عدو الا المتقين

يعني همه دوستي ها در قيامت تبديل به دشمني مي شود مگر دوستي مومنين و پرهيز كاران كه عامل دوستي بين آن ها لطف خدا و اولياء خداست و تا ابد قابل دوام است و علاوه اين دوستي ها در زندگي آخرت تبديل به دشمني مي شود . زيرا دوستان يكديگر را به كفر و گناه مي كشانند و يا لااقل آنها را از قبول دين و اطاعت خدا باز مي دارند و در زندگي آخرت كه يكي از دوستان مشاهده مي كند دوست ، او را به جهنم كشيده و يا از دين خدا محروم كرده است اين آقا است دوستي او تبديل به دشمني مي‌شود. اهل جهنم سه نوع عذاب دارند يكي عذاب محروميت از نعمت ها و ديگر اين كه بندگان خدا را عذاب كرده اند و عذاب ها به خود آنها بر گشته و سوم عذاب عداوت و دشمني افرادي كه يا آنها را به جهنم كشانيده اند و يا از قبول دين خدا باز داشته اند . پس براي هر كافري سه نوع عذاب مقدر است يكي محروميت از تمام نعمت ها دوم معذب شدن به عذاب هائي كه عامل آن ها در زندگي دنيا بوده اند . سوم عداوت و دشمني افرادي كه آن ها را به جهنم كشنيده اند و يا از قبول دين خدا محروم كرده اند و متقابلا اهل بهشت به سه نوع نعمت متنعمند . اول تا بي نهايت متنعم به نعمت هاي مادي خدا هستند كه از نظر لذت و كيفيت قابل مقايسه به ماديات دنيا نيست . دوم لذت بر خورداري از لطف و محبت انسان ها و تشكر و قدر داني كساني كه آنها را هدايت نموده و به زندگي بهشتي كشانيده اند . سوم برخورداري از لطف خدا و اولياء خدا كه از نظر عظمت و اهميت قابل وصف نيست . خداوند كسي را كه دوست دارد اولا ًبا اين دوستي چقدر او را بهره مند مي كند . دوستي خدا لذتي است كه با چشيدن قابل درك است وليكن قابل وصف نيست . و ثانياً خداوند دوستان خود را مجهز به صفات و اسماء خود مي كند . دانائي و توانائي آن ها را بي نهايت بالا مي برد و آنها را در وضعي قرار مي دهد كه همانطور كه خود حاكم بر طبيعت و ماديات است انسان را هم حاكم بر طبيعت و ماديات مي نمايد . در حقيقت همين آيه درست است كه خداوند مي فرمايد : لا يستوي اصحاب النار و اصحاب الجنه اصحاب الجنه هم الفائزون .

پس لذت محبت خدا و اولياء خدا ضمن تجهيزاتي كه براي دوستان خود بوجود مي آورند بي نهايت بوده و كفار چنين نيستند . اين سفره زندگي دنيائي هم از جلوي كفار بر چيده مي شود . آنها در قيامت در صفر نعمت ها قرار مي گيرند به علاوه عذاب ها و عداوت ها كه از آنها به بندگان خدا رسيده است از بندگان مظلوم خدا به خود آن ها بر مي گردد . در كتاب هاي ديگر نوشته شد كه كارهاي قيامتي و آخرتي ارادي و اعجازي است . انسان ها در زندگي آخرت مانند دنيا مبتلا به عوامل طبيعت مانند باد و باران و زحمت كشيدن و رنج بردن و مبتلا به كار و كاسبي و وسايل طبيعي ديگر نيستند بلكه خداوند اراده آن ها را حاكم بر طبيعت و بر دشمنان خود مي كند . آنچه مي خواهند بلا فاصله مي سازند ، نمونه اش معجزات پيغمبران است . يك مومن آخرتي به فضا برود يا به صحرا و دريا برود و يا به يخچال ها و گرمسيرها همه جا در وضعيت بهشتي زندگي مي كند زيرا خودش بهشت است . خودش جنات عدن تجري من تحتها الانهار است طبيعت هم براي او مواد و مصالح صنايع ارادي و و اعجازي است .

وقتي در كوير بنشيند فوري به اراده كن فيكوني خود كوير تبديل به باغ مي شود و پاي هر درختي بنشيند ميوه هاي آن درخت يا آنچه بخواهد مانند شير و عسل برايش جريان پيدا مي كند و بالا خره احتياج به كار و كاسبي و رنج و زحمت ندارد . مجهز به اراده خداوند متعال است كه مي فرمايد :‌ اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون

مانند موسي كنار دريا ي احمر مي ايستد و دوازده خيابان و خط عبور از اعماق دريا براي خود مي سازد و دشمنان خود را ظرف يك ساعت به هلاكت مي رساند . مظلومين در زندگي آخرت به اراده اعجازي خود آثار ظلم ظالمان را چه از نوع جراحت و يا سوختگي باشد ، درد آن جراحت و سوزندگي را به قاتل خود انتقال مي دهند و قاتل در هزارها درجه حرارت قرار مي گيرد . همانطور كه بنده خدا را به آتش سوزانيده است ، مظلوم و مقتول از آن درد و حرارت ها آزاد مي شود و در زندگي بهشتي قرار مي گيرد . اين است وضعيت بندگان خدا در زندگي آخرت ، براي انتقام گرفتن اسباب و وسائلي مانند كارد و چاقو و تير و تفنگ و يا نفت و بنزين و مواد انفجاري ديگر لازم ندارند بلكه اراده سازنده آنها آتش را تبديل به آب و يخ مي كند و يخ را تبديل به آتش. و نه هم براي موفقيت در زندگي، آنچه بخواهند احتياج به اسباب و وسايل مادي دنيائي دارند و هر آنچه بخواهند بلافاصله مي شود . از فاصله ميليون ها سال نوري برادر و خواهر خود را در نزديك خود مي بيند و با آنها حرف مي زنند و اگر بخواهند مانند سير معراجي حضرت رسول اكرم بلافاصله آنجا حاضرند و حاضر ميشوند . پس خود بهشت اند و خود جنات عدن يعني معدن همه نعمت هايند . بزرگ ترين معدن معدني است كه معادن را مي سازد . مي گوئيم آب ها از دريا جريان پيدا مي كند ،دريا از كجا . دريا از اراده خدا و اراده سازنده اولياء خدا و يا همه چيز اين همه مواد و مصالح در عالم آفرينش كه مواد اوليه زندگي دنيائي انسان است از كدام معدن بوجود آمده ، از معدن اراده خدا . همين انسان مجهز به اراده خدا مي شود پس در يك آن در دل كوه هاي يخ ميليون درجه حرارت بوجود مي آيد و در ميان شعله هاي آتش ، بهشتي مانند بهشت ابراهيم مي سازد . در دنيا كفار و جنايتكاران چقدر زحمت كشيده اند و پول صرف نموده اند تا توانسته اند اسلحه هاي آدم سوزي براي سوزاندن بندگان خدا بسازند و آنها را بسوزانند و ليكن مومن در زندگي آخرت با يك اراده كن فيكوني كوه يخي را تبديل به آتش و يا آتش را تبديل به يخ مي كنند . جهنم موعود در وجود دشمنان خدا تمركز پيدا مي كند يعني وجود يك جهنمي ، ميليون ها درجه حرارت مي شود نه اين كه چاله اي بسازند و نفت و قير بياورند . همانطور كه وجود يك بهشتي هم مجهز به اراده سازنده خدا مي شود كه در اراده خودش بهشت است . به هر جا مي رود بهشت است پيغمبران در جائي كه لازم بود معجزه اي بياورند . اسباب و وسائلي به همراه خود نداشتند مانند دوا و دارو كه مرده اي را زنده كنند و يا مائده بهشتي بسازند بلكه به محض خواستن شدن بود همين طور اهل بهشت .

17- اسرار طواف نساء:

 از ابتدا كه انسان احرام مي بندد يعني خود را در حرم خدا و در حريم خدا قرار مي دهد خود را در جايي قرار مي دهد كه مال او نيست. با كسب اجازه بايستي وارد شود و تمامي تصرفاتي هم كه در لباس و بدن و خوراك و زندگي لازم است داشته باشد بايستي به اجازه خدا صاحب حرم باشد. تقريبا بعد از احرام آنچه براي انسان مفيد . نافع است و استفاده از حرم به حساب مي آيد بر انسان حرام مي شود . تمامي تصرفات چه در بدن و چه در لباس تا جايي كه حق ندارد سايبان براي خود قرار دهد چتري بسازد يا به وسيله ديگر سايبان بسازد. اما بعد از ورود به حرم و انجام مناسك گويي با انجام وظايف خود جز اهل بيت و اهل خانه به حساب مس آيد و يا به عنوان مهمان قبولش دارند كه حق دارد از آنچه حرام بوده استفاده كند و آنچه حرام بوده بر او حلال مي شود. فقها گفته اند بعد از انجام قرباني و سر تراشيدن همه چيز در انسان حلال است و انسان آزاد مطلق مي شود مگر استعمال بوي خوش و رابطه با زنان و بعضي فقها فقط رابطه با زن و شوهر را استثناء نموده اند كه به حرمت خود باقي است، استعمال بوي خوش و ساير تصرفات مانعي ندارد وليكن حقيقت اين است كه تمامي تصرفات و استفاده از آنچه حرام بوده برايش حلال مي شود بجز رابطه با زنان. خداوند گويا براي اهميت دادن به موقعيت زن در زندگي و اثبات اينكه وجود زن براي شوهر و يا شوهر براي زن و از بزرگترين نعمت هاي خداوند متعال است كه اجازه مخصوص لازم دارد. با انجام مناسك ديگر از قبيل قرباني و حلق و تقصير و رمي جمرات استفاده از جزئياتي كه براي او حرام بوده، حلال مي شود وليكن استفاده از زن عمل مخصوصي لازم دارد زيرا حقيقتا زن در راس همه نعمت ها است. تا جائي كه امام صادق عليه السلام مي فرمايند بعد از قبول دين اسلام و انجام وظائف مسلماني نعمتي بالاتر از وجود زن در دنيا و آخرت نيست. زن اصل حيات است و حقيقت زندگي است اگر تمامي كائنات را در اختيار انسان بگذارند منهاي زن هيچ به حساب مي‌آيد. و خواست وخواهش و ياهدف مردان را تامين نمي كند. زن منهاي همه نعمت ها بزرگترين نعمت است و تمامي نعمت ها منهاي زن هيچ به حساب مي آيد. با اين كه طواف نساء وظيفه هر دو طايفه زنان ومردان است . پس اگر طواف نساء براي حليت زن است لازم نبوده است زنان هم طواف نساء انجام دهند ولكين شايد از باب اشتراك در تكليف كه زن و مرد مكلف به تمامي احكام الهي هستند از آن جمله طواف نساء, اين وظيفه هم بين زنان ومردان مشترك واقع شده است زنان طواف نساء انجام دهند براي حليت شوهر خود و شوهران براي مردان حليت همسر خود. وليكن از نظر اين كه زن مبدا پيدايش همه نعمت ها و از آن جمله مبدا توليد نسل و رشد اجتماع است ناموس بشريت به حساب مي آيد. از نظر اين كه نعمت وجودزن براي مردان مهمتر از نعمت وجود شوهر براي زن است زيرا رشد شجره زندگي به وسيله زنان انجام مي گيرد و همين زنان با صداقت و پاكي خود عاقبت زندگي بهشتي را براي افتتاح مي كنند اين طواف را طواف نساء ناميده اند. و ديگر اين كه مهماني كه در خانه ميزبان قرار مي گيرد و به عنوان ميهمان شناخته مي شود گرچه حق دارد از غذا و خوراك و لباس و ساير مواد زندگي استفاده كند چون ميهمان است مخارج و نفقات اش به گردن ميزبان است تا جايي كه زكات فطريه ميهمان هم به گردن ميزبان است ولكين اين حليت ايجاب نمي كند كه كنيزگان و يا زنان ميزبان هم براي ميهمان حليت پيدا كند. حليت زن اجازه مخصوصي لازم دارد در قديم الايام كه زنان به عنوان برده خريد و فروش مي شدند گاهي كنيز را به عنوان كادو به كسي مي بخشيدند و گاهي ميزبان يكي از كنيزهاي خود را در اختيار ميهمان قرار مي داد. البته اين عمل كه كنيز را به عنوان هديه و كادو تقديم كسي كنند چه مهيمان باشد يا غير ميهمان اختصاص به بردگان دارد. يعني زني كه برده است و كنيز است. وليكن زن آزاد چنين نيست. زن آزاد آنقدر عظمت و مقام دارد كه پدر حق ندارد دختر خود را به كسي ببخشد و يا او را مجبور به ازدواج كند. با اين كه او را بزرگ كرده و به ثمر رسانيده از دوران نطفه بودن تا دوران بلوغ و ازدواج تمامي هستي و موجوديتش از مسير خدمت پدر و مادر بوجود آمده, با يك چنين حق بزرگي كه پدر و مادر بر فرزند دارند درست نيست كه به عنوان يك متاع از وجود دختر خود استفاده كنند. او را بفروشند و يا مهريه‌اش را به خود اختصاص دهند و يا در مقابل تزويج و يا ازدواج پولي از شوهر بگيرند و اين مهريه هم كه معين مي كنند مالك مهر خود دختر است نه پدر و مادر دختر . بلكه پدر و مادر وظيفه دارند و يا محتسب موكد است كه دختر و پسر خود را براي زندگي مجهز كنند. همين طور شوهر حق ندارد زن خود را به كسي تقديم كند يا يك چنين اذن و اجازه‌اي به او بدهد. كساني كه به يك چنين عمل شنيعي دست مي زنند و ناموس فروشي مي كنند در دين مقدس اسلام بسيار منفور و ملعون واقع شده اند.بالاخره زنان صددرصد مانندمردان, آزادند. مالكيت پيدا مي كنند و مهرشان به خودشان اختصاص دارد و در رشد زندگي و توليدات شريك شوهر خود هستند همين طور مسائل ديگر. پس زن يك شخصيت آزاد است . مملوك كسي واقع نمي شود اگر كسي كودكي را بعد از تولد بگيرد و به او خدمت كند تا بزرگ شود مانند كودكاني كه پدر و مادر خود را از دست داده اند و ديگري آنها را بزرگ مي كند تا به ثمر برساند. در عين حال پدر ومادري كه او را به ثمر رسانيده اند حق مالكيت بر دختر و يا استفاده هاي ديگر ندارند . و حق ندارند به ميل خود او را به شوهر بدهند مگر به رضايت خودش. نمي توانند بگويند ما براي اين پسر ودختر خرج كرده ايم و زحمت كشيده ايم و آنها را به ثمر رسانيده ايم پس ما مالك آنها هستيم حتي اين دختري را كه بزرگ كرده اند حق ندارند به پسر خودشان اجباراً به شوهر بدهند مگر اين كه خودش انتخاب كند و رضايت بدهد. پس زن يك شخصيت آزاد و مهم است و ناموس خدا شناخته شده است. كساني كه ميهمان خدا هستند براي استفاده از ناموس خدا بايستي اجازه مخصوصي از خدا كسب كنند به همين منظور خداوند متعال براي حليت زن وظيفه مخصوصي معين فرموده كه به نام طواف نساء شناخته شده است. بعد از تمامي مراسم حج و مراسم حج و وظايفي كه در مشعر و منا لازم است و رمي جمرات كه طرد شياطين از حوزه زندگي انسان است و بعد از طواف زيارت كه به معناي اجازه حضور در پيشگاه مقدس الهي واجازه ملاقات با اين سلطان عظيم الشان است بعد از همه اينها طواف نساء واقع مي شود مانند اين است كه بعد از اين كه حضور سلطان واقعي خود مي رسد در همان ساعت ملاقات از خداند متعال خواهش و تمنا دارد كه از اين نعمت بزرگ كه زن باشد و يا شوهر باشد استفاده كند. به همين مناسبت طواف نساء در آخر تمامي مراسم واقع شده است. آخرين عملي كه حاجيان در حج تمتع انجام مي‌دهند طواف نساء است كه گويي خصوصي و شخصاً از خداوند متعال كسب اجازه نموده اند و خداوند به آنها اجازه داده است. اين اجازه به معناي خواستگاري دو مرتبه زن از خدا و اولياء خدا است زيرا زن بزرگ‌ترين نعمت بهشت است كه با اجازه مالكان اصلي بهشت بايستي در اختيار مرد قرار مي‌گيرد لذا براي بهره‌برداري از اين نعمت اجازه خصوصي لازم است كه طواف نساء باشد. بعد از طواف نساء زن و شوهر از افراد خانواده و اهل بيت خدا قرار مي گيرند. در آينده زندگي خود را از نو شروع مي كنند كه با كسب اجازه در ملك خداوند تبارك و تعالي رسميت پيدا كرده اند خداوند به آنها وعده داده است كه عزت و عظمت و شخصيت آنها و دين وتقوي آنها و تمامي سرمايه‌هايي كه در دنيا و آخرت لازم دارند حفظ كند. آنها بيمه خدا هستند در امن و امان خواهند بود تا روزي كه در درجات بهشتي خود قرار گيرند.

 ( خلاصه اين كه انسان به محض ورود به حرم با پوشش لباس احرام تمامي تصرفات در آنچه هست در زمين و آسمان و در وجود خودش بر او حرام مي شود ، حق ندارد گياهي را بكند يا حيواني را صيد كند يا موئي از تن خود بكند يا خراشي در بدن خود ايجاد كند يا به كسي هر چند برده او باشد فرمانيبدهد ، زن و شوهر بر يكديگر حرام مي شوند و حق ندارند از يكديگر بهره برداري كنند هر چند نگاه لذت بخش باشد لازم است مانند برادر و خواهر باشند و ليكن بعد از انجام مراسم كه آخر آن قرباني و رمي جمرات است لباس احرام را رها مي كنند و آنچه حرام بوده براي آنها حلال مي شود مگر زن و شوهر بر يكديگر كه بعد از طواف نساء و طواف زيارت بر يكديگر حلال مي شوند . نظر به اينكه زن و شوهر براي يكديگر از بزرگترين نعمت هاي خداوند متعال هستند براي حليت آنها عمل مخصوصي بر آنها واجب شده است و آن طواف نساء است مثل اين است كه شوهر با اين طواف زن خود را از خدا خواستگاري مي كند و زن شوهر خود را ، و اجازه تصرف به هر دو نفر از يكديگر داده مي شود و اين طواف بعد از طواف زيارت است مثل اينكه با طواف زيارت هر دو نفر به حضور سلطان آسماني خود رسيده اند و از مالك اصلي خود اجازه تصرف و بهره برداري از يكديگر گرفته اند و بعد از اين وابسته به اهل بيت شده اند و از خانواده خدا به حساب آمده اند ، اگر طواف نساء بجا نياورند غاصب يكديگر حساب مي شوند و بر يكديگر حرام هستند. )

 تا اين جا مراسم حج و حكمت اين مراسم كه همه جا كيفيت رابطه انسان را به خداي خود توضيح مي دهد بيان شد . دليل اينكه دشمنان دين مراسم ديني را خرافات مي دانند اين است كه مي گويند با اين مراسم چه كاري مي توانند انجام بدهند و چه خاصيتي مي توانند بوجود آورند . خيال مي كنند اعمال سازنده فقط اعمالي است كه انسان را به طبيعت مربوط مي كند مانند انسان و معادن و يا انسان و آب و غذا و خوراك و وسايل ديگر ولي عملي كه انسان را به طبيعت مربوط نمي كند و از طبيعت و يا در طبيعت خاصيتي بوجود نمي آورد خرافات است . مي گويند طواف شما چه فايده و چه خاصيت دارد چندين هزار مرتبه دور خانه طواف كن آيا پولي برايت تهيه مي شود و يا زندگي تو بالا و پائين مي رود يا اين همه دعا ها و وردها و ذكرها چه خاصيتي بوجود مي آورد . طبيعت همانطور به حال خودش باقي است تو طواف مي كني به صحراي عرفات مي روي و يا به مشعر و قرباني و چيزهاي ديگر هواي حجاز به حال اوليه خود گرم است و تو را آزار مي دهد و يا اين همه ريگ و سنگ به يك ستوني مي زني خيال مي كني دشمن خود را سركوب مي كني . از نظر اين كه چنين اعمالي و مراسمي انسان را به طبيعت مربوط نمي كند و از طبيعت خاصيتي بوجود نمي آورد خرافات مي نامند . يعني اعمال بي نتيجه و مال و ثروت تلف كردن بدون خاصيت ، و ليكن خبر ندارند كه مراسم ديني بين انسان و خدا و ما بين انسان و اولياء خدا بركت و خاصيت بوجود مي آورد . اعمال و افعالي است بين دو شخص انجام ميگيرد شخص اول بنده خدا كه به خداي خود احترام مي گذارد و شخص دوم خدا و اولياء خدا كه آن احترام را مي پذيرند و به دوستان و بندگان خود پاداش مي دهند . اگر خدا شخصي است بسيار عظيم الشان و مقتدر و يا اولياء خدا چنين شخصيت هاي مقتدر و سازنده اي هستند پس يك سلام دادن به آنها بركتش و سازندگي اش از ميليون ها و ميلياردها ساعت كار و سازندگي طبيعي پربركت تر است . شما انسان يك سال كار كردي يك تن ميوه بوجود آوردي و توانستي مخارج يك ساله خود را تهيه كني و من انسان با سلطان مقتدري تماس گرفتم واز او خواهش و تمنا نمودم برابر صدها هزار سال كار سازندگي بركت و نعمت گرفتم درست مانند كسي كه از پدر ثروتمند خود تقاضا مي كند براي او زن و زندگي بسازد . آن پدر ثروتمند و قدرتمند تقاضاي فرزند خود را اجابت مي كند و براي او يك زندگي مدرن و مجهز مي سازد . اعمال ديني ارتباط بين خدا و بنده خدا بوجود مي آورد . خدا بي نهايت ثروت و قدرت است و دست بنده خدا به جيب خدا مي رود كه هر چه بخواهد براي خود مي پذيرد و ميسازد . پيغمبران براي غلبه بر دشمنان خود در آن فضاهاي تاريك جهل و ناداني از چه سرمايه اي و از چه قدرتي استفاده كردند و بر دشمن خود غالب شدند و دستشان به جيب خدا مي رفت . فرعون ها با آن همه توپ و تانك و وسائل مخرب و موسي ها با يك اراده اعجازي به زندگي آنها خاتمه دادند پس اين مراسم خرافات نيست به چشم نابينايان خرافات است كه فقط بذري را مي بينند به زير خاك رفته و ضايع شده است . اراده سازنده خدا را نمي بينيد كه فردا اين بذر ضايع شده را مي پروراند و به ثمر مي رساند. خداوند به اين كوران ظاهربين مي فرمايد: من كان في هذه اعمي فهو في الاخره اعمي و اضل سبيلا.

كسي كه در دنيا بذر و نهال را مي بيند و ليكن عامل پرونده آن را نمي بيند در آخرت هم به همين كيفيت است. قيامت را وعده هاي قيامت را مي بيند وليكن سازنده قيامت را نمي بيند.

 رزقنا الله و اياكم و جميع المومنين

 محمدعلي صالح غفاري